ترجمهٔ


مصباح الشّریعه و مفتاح الحقیقه

یکصد موضوع عرفانی، اخلاقی، عبادی و اجتماعی

منسوب به حضرت امام صادق (ع)



عبّاس عزیزی


ترجمه
مصباح الشریعه
و
مفتاح الحقیقه
عباس عزیزی
انتشارات صلاة

طرح جلد / اسلامی





علامهٔ زاهد و صاحب مقامات عالیه و کرامات سید بن طاووس (ره) می‌فرماید:

لازم است که شخص مسافر این کتاب شریف را با خود همراه داشته باشد، زیرا این بهترین کتابِ جامع و لطیفی است که انسان را در راه سلوک به خدا کمک کرده و اسرار و حقایق آیین مقدس اسلام را تعلیم می‌دهد.



رهنمودهای
امام صادق علیه السّلام

یکصد موضوع

عرفانی، عبادی، اخلاقی و اجتماعی

ترجمهٔ

«مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة»

نگارش: عباس عزیزی

ناشر نمونه سال ۱۳۷۷

و

ناشر برگزیدهٔ دهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران



قم ـ خیابان شهدا (صفائیه)، کوچه ممتاز، پلاک ۲۸ ـ تلفن: ۷۳۲۴۶۴

نام کتاب	:	رهنمودهای امام صادق علیه‌السلام ـ ترجمهٔ مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة
نگارش	:	عباس عزیزی
ویراستار	:	سید حسین اسلامی
ناشر	:	انتشارات نبوغ
تیراژ	:	۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	:	اوّل
تاریخ چاپ	:	زمستان ۱۳۷۷
چاپ	:	باقری
قیمت	:	۸۵۰ تومان

شابک: ۶ ـ ۵۸ ـ ۶۱۶۷ ـ ۹۶۴ ISBN: 964 - 6167 - 58 - 6

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مؤلّف ۹

باب اوّل : .... بیان (اصل حالات عارفان و نتایج عملی آن) ۱۲
باب دوم : .... احکام (حالات قلب) ۱۶
باب سوم : .... رعایت ۱۸
باب چهارم : .... نیّت ۲۲
باب پنجم : .... یاد خدا ۲۵
باب ششم : .... شکر و سپاس ۲۸
باب هفتم : .... آداب لباس ۳۰
باب هشتم : .... آداب مسواک ۳۴
باب نهم : .... آداب مستراح ۳۸
باب دهم : .... طهارت ۴۰
باب یازدهم : .... خارج شدن از خانه ۴۴
باب دوازدهم : .... داخل شدن به مسجد ۴۶
باب سیزدهم : .... شروع نماز ۵۰
باب چهاردهم : .... قرائت قرآن ۵۲
باب پانزدهم : .... آداب رکوع ۵۶
باب شانزدهم : .... آداب سجود ۵۸
باب هفدهم : .... آداب تشهد ۶۲
باب هیجدهم : .... آداب سلام نماز ۶۴
باب نوزدهم : .... آداب دعا ۶۶

باب بیستم : .... آداب روزه ۷۰
باب بیست و یکم : .... آداب زکات ۷۲
باب بیست و دوم : .... آداب حجّ ۷۴
باب بیست و سوم : .... سلامتی ۷۸
باب بیست و چهارم : .... عزلت گزیدن ۸۲
باب بیست و پنجم : .... آداب عبادت ۸۴
باب بیست و ششم : .... اندیشه و تفکّر ۸۶
باب بیست و هفتم : .... خموشی ۸۸
باب بیست و هشتم : .... آسایش و راحتی ۹۰
باب بیست و نهم : .... قناعت ۹۲
باب سی‌ام : .... حرص و آز ۹۴
باب سی و یکم : .... زهد و پارسایی ۹۶
باب سی و دوم : .... نکوهش دنیا ۹۸
باب سی و سوم : .... ورع ۱۰۰
باب سی و چهارم : .... عبرت ۱۰۲
باب سی و پنجم : .... تکلّف ۱۰۴
باب سی و ششم : .... نکوهش غرور ۱۰۶
باب سی و هفتم : .... صفات منافق ۱۰۸
باب سی و هشتم : .... عقل و هویٰ ۱۱۲
باب سی و نهم : .... وسوسه ۱۱۴
باب چهلم : .... خودپسندی ۱۱۸
باب چهل و یکم : .... آداب خوردن ۱۲۰
باب چهل و دوم : .... فروپوشیدن چشم ۱۲۲
باب چهل و سوم : .... آداب راه رفتن ۱۲۶
باب چهل و چهارم : .... آداب خوابیدن ۱۲۸
باب چهل و پنجم : .... معاشرت ۱۳۲
باب چهل و ششم : .... کلام و گفتار ۱۳۴

باب چهل و هفتم : ستایش و نکوهش ۱۳۸
باب چهل و هشتم : مراء و جدل ۱۴۰
باب چهل و نهم : غیبت ۱۴۲
باب پنجاهم : ریا و تظاهر ۱۴۶
باب پنجاه و یکم : حسادت ۱۴۸
باب پنجاه و دوم : طمع ۱۵۰
باب پنجاه و سوم : سخاوت ۱۵۲
باب پنجاه و چهارم : ستاندن و بخشیدن ۱۵۶
باب پنجاه و پنجم : برادری ۱۵۸
باب پنجاه و ششم : مشورت ۱۶۰
باب پنجاه و هفتم : بردباری ۱۶۲
باب پنجاه و هشتم : فروتنی ۱۶۴
باب پنجاه و نهم : اقتدا ۱۶۸
باب شصتم : عفو و بخشش ۱۷۲
باب شصت و یکم : خوی خوش ۱۷۶
باب شصت و دوم : علم و دانش ۱۷۸
باب شصت و سوم : فتوا دادن ۱۸۲
باب شصت و چهارم : امر به معروف و نهی از منکر ۱۸۶
باب شصت و پنجم : خداترسی ۱۹۰
باب شصت و ششم : آفات قاریان قرآن ۱۹۴
باب شصت و هفتم : حقّ و باطل ۱۹۸
باب شصت و هشتم : شناخت پیامبران ۲۰۲
باب شصت و نهم : شناخت امامان و صحابه ۲۰۴
باب هفتادم : حرمت مسلمانان ۲۱۲
باب هفتاد و یکم : نیکی به والدین ۲۱۴
باب هفتاد و دوم : پند و نصیحت ۲۱۶
باب هفتاد و سوم : وصیّت ۲۲۰

باب هفتاد و چهارم : .... صدق و راستی ۲۲۴
باب هفتاد و پنجم : .... توکّل ۲۲۸
باب هفتاد و ششم : .... اخلاص ۲۳۲
باب هفتاد و هفتم : .... جهل و نادانی ۲۳۴
باب هفتاد و هشتم : .... احترام به برادران مؤمن ۲۳۶
باب هفتاد و نهم : .... توبه و انابت ۲۳۸
باب هشتادم : .... جهاد و ریاضت ۲۴۲
باب هشتاد و یکم : .... فساد ۲۴۶
باب هشتاد و دوم : .... تقوا ۲۵۰
باب هشتاد و سوم : .... یاد مرگ ۲۵۴
باب هشتاد و چهارم : .... حساب قیامت ۲۵۸
باب هشتاد و پنجم : .... حسن ظنّ ۲۶۰
باب هشتاد و ششم : .... واگذاری امور به خداوند ۲۶۲
باب هشتاد و هفتم : .... یقین ۲۶۴
باب هشتاد و هشتم : .... بیم و امید ۲۶۸
باب هشتاد و نهم : .... رضا و خشنودی ۲۷۲
باب نودم : .... بلا و گرفتاری ۲۷۴
باب نود و یکم : .... صبر ۲۷۸
باب نود و دوم : .... حزن و اندوه ۲۸۲
باب نود و سوم : .... شرم و حیا ۲۸۴
باب نود و چهارم : .... دعوی و ادّعا ۲۸۶
باب نود و پنجم : .... معرفت ۲۸۸
باب نود و ششم : .... محبّت خداوند ۲۹۰
باب نود و هفتم : .... محبّت و عشق به خدا ۲۹۲
باب نود و هشتم : .... شوق ۲۹۴
باب نود و نهم : .... حکمت ۲۹۶
باب صدم : .... حقیقت عبودیّت ۲۹۸

مقدّمه

سپاس و ستایش خدای را که انسان را بیافرید، و وی را برترین آفریدهٔ خود خواند، و برای هدایت او، قرآن و امامان معصوم ـ علیهم السّلام ـ را فرستاد.

از آن جا که قرآن کریم کامل‌ترین کتاب آسمانی و امامان معصوم ـ علیهم السّلام ـ پاک‌ترین وکامل‌ترین انسان‌ها هستند، بر انسان است که برای دست‌یابی به سعادت دنیا و آخرت گام در راه آنان نهد و چگونه زیستن و مردن را بیاموزد و فضایل اخلاقی را بشناسد و خود را به این صفات بیاراید و رذایل اخلاقی را بشناسد و از آن‌ها دوری کند. برای رسیدن به این خواسته، باید به توصیه‌های قرآن کریم و ائمهٔ معصوم ـ علیهم السّلام ـ عمل نماید.

خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

«اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدٰیهُمُ اللّٰهُ وَ اُولٰئِکَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبٰابِ؛[1] کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده و آنان خردمندانند.»

هم‌چنین امام باقر (ع) درحدیثی می‌فرماید: «**اِنَّ حَدِیثَنٰا یُحْیِی الْقُلُوب؛** بدون تردید گفتار و حدیث ما دل‌ها را زنده می‌کند».

درحدیثی دیگر، حضرت امام رضا (ع) می‌فرماید: «اگر مردم با سخنان حکیمانه و گفتار شیوای ما آشنا شوند، از ما پیروی خواهند کرد.»

۱ـ سورهٔ زمر، آیهٔ ۱۷.

بنابراین دست‌یابی به کمال از طریق این دوگوهر گران‌بها میسر خواهد شد و این دو هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند.

کتابی که پیش رو دارید، بدون تردید از بهترین و جامع‌ترین کتب شیعه است که از مضامین بلند و پرمحتوا برخوردار و مطالب و رهنمودهای ارزشمند آن از حوزهٔ وحی نشأت گرفته است و می‌تواند راه‌گشای انسان و چراغ هدایت او و بهترین زاد و توشه برای دنیا و آخرت، و وسیله‌ای برای سیر سالک و عارف به سوی معبود باشد.

این کتاب همواره مورد توجه بسیاری از بزرگان و عالمان دین بوده و آنان ضمن توصیه به انجام دستورات آن، خود نیز عامل به آن بوده‌اند.

عده‌ای از بزرگان و پرچم داران تشیع، نظریه‌هایی در بارهٔ این کتاب عرضه کرده‌اند که در نهایت آن را پذیرفته و عمل به آن را مایهٔ قرب الهی دانسته‌اند، چرا که غالب آن‌چه در این کتاب آمده با بیان شریعت مطابقت دارد. در این جا توجه شما را به نظریات چند تن از این بزرگان جلب می‌کنیم:

- سید جلیل‌القدر و علامهٔ زاهد و صاحب مقامات و کرامات، علی بن طاووس (ره) در فصل هفتم از باب ششم کتاب پرقیمت أمان الأخطار فرموده است: «مسافر با خود کتاب **مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة** بردارد، زیرا که آن کتابی است لطیف و شریف، که راه و رسم سیر و سلوک به سوی خدا را برای سالکان معرفی می‌کند و روش اقبال و روی آوردن به خدا را به انسان یاد می‌دهد.»

- یکی دیگر از بزرگان که این کتاب را قبول داشته و به خود تردید راه نداده، عالم ربانی و فقیه بزرگوار، شهید ثانی است که اخبار آن را از حضرت صادق (ع) دانسته است.

- از دیگر علما که به این کتاب پرقیمت به دیدهٔ احترام نگریسته، محقّق بزرگ و محدّث عظیم القدر و عارف جلیل، مرحوم ملامحسن فیض کاشانی (ره) است که آن را معتبر دانسته و در این مورد شک و شبهه‌ای ندارد. وی در کتاب محجة البيضاء به بعضی نکات مصباح الشريعة اشاره نموده است.

- عالم ربانی علاّمه ملاّ مهدی نراقی (ره) از دیگر کسانی است که کتاب مصباح الشريعة را معتبر می‌داند و به نکات اخلاقی آن در کتاب جامع السعادات اشاره کرده است.

- مرجع بزرگ تشیع، حضرت امام خمینی (ره) در کتاب اسرار الصلوة و آداب الصلوة خود، به نکات عبادی آن اشاره نموده است.

ـ مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (ره) در کتاب اسرار الصلوة خود احادیثی از مصباح الشریعة بیان فرموده است.

ـ علاّمهٔ بزرگوار محمدباقر مجلسی (ره) قریب به اتفاق مطالب مصباح الشریعة را در کتاب بحار الانوار، نقل فرموده است.

ـ محقق معاصر و بزرگوار، محمدی ری شهری، در کتاب میزان الحکمه به بعضی احادیث مصباح الشریعة اشاره نموده و از آن مطالبی نقل می‌کند.

بنابراین، کتاب حاضر مورد اعتماد اکثر بزرگان تشیع است و به طور مسلّم مطالب آن از مرکز وحی الهام گرفته و مضامین عالی و پرارج آن می‌تواند راهنمای ره جویان باشد.

تا به حال بر این کتاب ارزشمند چندین ترجمه و شرح نوشته شده است که شرح فارسی عبدالرزاق گیلانی، و شرح جامع (دوازده جلدی) شیخ حسین انصاری از آن جمله است. امّا با توجه به نیاز جامعه، خصوصاً نسل جوان و برای آشنایی این قشر با معارف الهی، بر آن شدم تا این مجموعه را با ترجمهٔ روان و مختصر، با کمک و همیاری برادر ارجمند، حجة الاسلام سیّد حسین اسلامی، تقدیم علاقه‌مندان کنم.

این کتاب مشتمل بر یکصد باب در مباحث عرفانی، عبادی، اخلاقی، اجتماعی، بهداشتی و... است که عمل به دستورات آن می‌تواند انسان را در تمامی مراحل زندگی راهنما باشد.

به این امید که این مجموعه مورد قبول حضرت حق ـ جلّ جلاله ـ و امام صادق (ع) واقع شود.

عباس عزیزی اراکی
حوزهٔ علمیه قم
شعبان المعظم ۱۴۱۹
آذرماه ۱۳۷۷

الباب الاوّل:

«فى البيان»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

نَجْوَى الْعارِفينَ تَدُورُ عَلىٰ ثَلاثَةِ اُصُولٍ: الْخَوْفُ، وَالرَّجاءُ، وَالْحُبُّ.

فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ، وَالرَّجاءُ فَرْعُ الْيَقينِ، وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ. فَدَليلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ، وَ دَليلُ الرَّجاءِ الطَّلَبُ، وَ دَليلُ الْحُبِّ ايثارُ الْمَحْبُوبِ عَلىٰ ما سِواهُ.

فَإِذا تَحَقَّقَ الْعِلْمُ فِى الصَّدْرِ خافَ، وَ إِذا صَحَّ الْخَوْفُ هَرَبَ، وَ إِذا هَرَبَ نَجا، وَ إِذا اَشْرَقَ نُورُ الْيَقينِ فِى الْقَلْبِ شاهَدَ الْفَضْلَ، وَ إِذا تَمَكَّنَ مِنْهُ رَجا، وَ إِذا وَجَدَ حَلاوَةَ الرَّجاءِ طَلَبَ، وَ إِذا وُفِّقَ لِلطَّلَبِ وَجَدَ.

وَ إِذا تَجَلّىٰ ضِياءُ الْمَعْرِفَةِ فِى الْفُؤادِ هاجَ ريحُ الْمَحَبَّةِ، وَ إِذا هاجَ ريحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ في ظِلالِ الْمَحْبُوبِ وَ آثَرَ الْمَحْبُوبَ عَلىٰ ما سِواهُ، وَ باشَرَ اَوامِرَهُ وَاجْتَنَبَ نَواهِيَهُ [وَاخْتارَهُما عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ غَيْرِهِما]. وَ إِذَا اسْتَقامَ عَلىٰ بِساطِ الْاُنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ اَداءِ اَوامِرِهِ وَاجْتِنابِ نَواهيهِ وَصَلَ اِلىٰ رُوحِ الْمُناجاةِ [وَالْقُرْبِ].

وَ مِثالُ هٰذِهِ الْاُصُولِ الثَّلاثَةِ: كَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ وَالْكَعْبَةِ. فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ اَمِنَ مِنَ الْخَلْقِ، وَ مَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ اَمِنَتْ جَوارِحُهُ اَنْ يَسْتَعْمِلَها فِى الْمَعْصِيَةِ، وَ مَنْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ اَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ اَنْ يَشْغَلَهُ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ.

باب یکم:

«بیان»

(اصل حالات عارفان و نتایج عملی آن)

امام صادق (ع) فرمود:

نجوای عارفان همواره بر سه اصل استوار است:

۱ـ بیم؛

۲ـ امید؛

۳ـ حبّ.

بیم شاخهٔ علم است و امید شاخهٔ یقین است، و حبّ شاخهٔ معرفت و عرفان.

نشان بیم گریختن است و نشان امید طلب است، و نشان حبّ، آن است که در ایثار آنچه را که دوست دارد دریغ نورزد.

پس چون علم در سینهٔ مؤمن تحقق یابد، ترس پدید آید وچون خوف، درست آید، گریز از غیر خدا پیش آید وچون کسی بگریزد، نجات یابد وچون نور یقین بر قلب تابیدن گیرد، فضل الهی مشاهده شود وچون یقین دراو رسوخ کند، امید پدید آید وچون شیرینی امید بچشد، در طلب آن شود.

چون به طلب برخیزد، گم شدهٔ خویش را بیابد وچون نور معرفت تجلّی یابد، نسیم محبّت و عشق در قلب وزیدن گیرد وچون نسیم محبّت وزیدن گرفت، و انسان در سایهٔ محبوب انس یابد و او را بر ماسوایش ترجیح دهد و به اوامرش مبادرت و از نواهی‌اش اجتناب ورزد وآن دو را برهرچیزی مقدّم بدارد. هرگاه با رعایت اوامر ونواهی محبوب بر خوان انس او نشیند، به روح مناجات قربش واصل خواهد گشت.

این اصول سه‌گانه مانند: حرم، مسجد وکعبه است که اگرکسی داخل حرم شود، از خلق ایمنی یابد و چون داخل در مسجد شود و بر اندام او از آلودگی به گناه ایمن باشد واگر داخل کعبه شود، قلبش ازاشتغال به چیزی جز ذکر خدای تعالی در امان ماند.

فَانْـظُرْ اَيُّهَا الْمُؤْمِنُ! فَاِنْ كٰانَتْ حٰالَتُكَ حٰالَـةً تَرْضٰاهٰا لِحُلُولِ الْمَوْتِ فَاشْكُرِ اللّٰهَ تَعٰالىٰ عَلىٰ تَوْفيقِهِ وَ عِصْمَتِـهِ، وَ اِنْ تَكُنِ الْاُخْرىٰ فَانْـتَقِلْ عَنْهٰا بِصِحَّةِ الْعَزيمَـةِ وَانْـدَمْ عَلىٰ مٰا قَدْ سَلَفَ مِنْ عُمْرِكَ فِى الْغَفْلَـةِ، وَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ تَعٰالىٰ عَلىٰ تَطْهيرِ الظّٰاهِرِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ تَنْظيفِ الْبٰاطِنِ مِنَ الْعُـيُوبِ، وَاقْطَـعْ رِبٰاطَ الْغَفْلَـةِ عَنْ قَلْبِكَ وَ اَطْفِ نٰارَ الشَّهْوَةِ مِنْ نَفْسِكَ .

پس ای مؤمن! چنانچه درحالی هستی که اگر در آن حالت بمیری، با رضایت خاطر خواهی مرد، برتوفیق وحفظ الهی شاکرباش؛ و اگرچنین نیستی، خویش را به‌حالتی نیک و درست انتقال ده و برعمری که درغفلت گذرانده‌ای پشیمان شو و در تطهیر ظاهرت از گناهان و پالایش باطنت از عیوب و کاستی‌ها از خدای تعالی مدد بجوی و قلبت را از دام غفلت برهان و آتش شهوت را در خرمن نفسَت خاموش نما.

الباب الثّانی :

« فی الاحکام »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ :

إعْرابُ الْقُلُوبِ اَرْبَعَةُ اَنْواعٍ : رَفْعٌ وَ فَتْحٌ وَ خَفْضٌ وَ وَقْفٌ.

فَرَفْعُ الْقَلْبِ في ذِكْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ، وَ فَتْحُ الْقَلْبِ فِی الرِّضا عَنِ اللّٰهِ تَعالىٰ، وَ خَفْضُ الْقَلْبِ فِی الْاِشْتِغالِ بِغَيْرِ اللّٰهِ، وَ وَقْفُ الْقَلْبِ فِی الْغَفْلَـةِ عَنِ اللّٰهِ تَعالىٰ.

اَلا تَرىٰ اَنَّ الْعَبْدَ اِذا ذَكَرَ اللّٰهَ بِالتَّعْظيمِ خالِصاً آرْتَفَعَ كُلُّ حِجابٍ كانَ بَيْـنَهُ وَ بَيْنَ اللّٰهِ تَعالىٰ مِنْ قَبْلِ ذٰلِكَ، وَ اِذَا انْقادَ الْقَلْبُ لِمَورِدِ قَضاءِ اللّٰهِ تَعالىٰ بِشَرْطِ الرِّضا عَنْهُ كَيْـفَ [لا] يَنْفَتِـحُ [الْقَلْبُ] بِالسُّرُورِ وَالرَّوْحِ وَالرّاحَةِ، وَ اِذَا اشْتَغَلَ قَلْبُـهُ بِشَىْءٍ مِنْ اَسْبابِ الدُّنْيا، كَيْـفَ تَجِدُهُ اِذا ذَكَرَ اللّٰهَ بَعْدَ ذٰلِكَ مُنْخَفِضاً مُظْلِماً كَبَيْتٍ خَرابٍ خاوٍ لَيْسَ فيها عِمارَةٌ وَ لا مُؤْنِسٌ، وَ اِذا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ كَيْـفَ تَراهُ بَعْدَ ذٰلِكَ مَوقُوفاً مَحْجُوباً قَدْ قَسِىَ وَ اَظْلَمَ مُنْذُ فارَقَ نُورَ التَّعْظيمِ؟

فَعَلامَـةُ الرَّفْعِ ثَلاثَـةُ اَشْياءَ: وَجُودُ الْمُوافَقَةِ، وَ فَقْدُ الْمُخالَفَـةِ، وَ دَوامُ الشَّوْقِ.

وَ عَلامَـةُ الْفَتْحِ ثَلاثَـةُ اَشْياءَ: التَّوَكُّلُ، وَالصِّدْقُ، وَالْيَـقينُ.

وَ عَلامَـةُ الْخَفْضِ ثَلاثَـةُ اَشْياءَ: الْعُجْبُ، وَالرِّياءُ، وَالْحِرْصُ.

وَ عَلامَـةُ الْوَقْفِ ثَلاثَـةُ اَشْياءَ: زَوالُ حَلاوَةِ الطّاعَةِ، وَ عَدَمُ مَرارَةِ الْمَعْصِيَـةِ، وَالْتِبـاسُ عِلْمِ الْحَلالِ بِالْحَرامِ .

باب دوم:

«احکام» (حالات قلب)

امام صادق (ع) فرمود:

دل چهار اِعراب پذیرد: رفع، فتح، جرّ و وقف.

رفع (بلندیِ) آن در توجه به غیر خدا و تباه کردن عمر در هوس‌های دنیایی و وقف (ایستادن و از کار ماندن) آن و حرمان از نعمت‌های دنیا و آخرت، درغفلت ازحضرت احدیّت است. آیا نمی‌بینی پیش از آن که بنده‌ای خالصانه و به بزرگی، خدا را یاد کند و به ذکر او مشغول شود، هر حجابی میان او وحضرتش برداشته می‌شود؟.

چون بنده‌ای تن به قضای الهی سپارد و به خواستهٔ او راضی باشد، به تحقیق که دل او به شادی و سرور گشایش یابد و درهای آسایش و آرامش بر او گشوده شود. و چون (پس ازدل مشغولی به امور دنیایی) به ذکر احدیت بپردازد، تاریکی دل را در روزهای غفلت از حضرت احدیت، عیان بیند، گویی که خانه‌ای تاریک، ویران و بدون مونس بوده است، چرا که غفلت از یاد حق، دل را می‌میراند و تاریک می‌کند.

و چون پس از دوام ذکر و یاد خداوند از او غفلت ورزد، « وقف » پذیرفته (متوقف شده) و محبوب از عنایات الهی گشته و قلبش قساوت یافته و از زمانی که از نور تعظیم الهی دوری جسته، دلش به تاریکی گراییده است.

علامت رفع (بلندی) قلب سه چیز است: همراهی با فرمان الهی، عدم مخالفت با آن و اشتیاق دایم در بندگی و پیروی از فرمان خداوند.

نشانهٔ فتح قلب سه چیز است: توکل برخداوند، راست‌گویی، و یقین به تمام آنچه پیامبران آن را برای هدایت انسان‌ها آورده‌اند.

علامت جرّ (پستی) سه چیز است: خودپسندی، ریا و آزمندی.

وقف (ایستایی) را نیز سه علامت است: از میان رفتن طعم بندگی، درنیافتن تلخی گناه و رعایت نکردن حلال و حرام درخوراک، پوشاک و...

الباب الثّالث:

«في الرّعايـة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

مَنْ رَعىٰ قَلْبَـهُ عَنِ الْغَفْلَـةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَـهُ عَنِ الْجَهْلِ فَقَدْ دَخَلَ في دِيوانِ الْمُنْـتَبِهِينَ.

ثُمَّ مَنْ رَعىٰ عِلْمَهُ عَنِ الْهَوىٰ وَ دِينَـهُ عَنِ الْبِدْعَةِ وَ مالَـهُ عَنِ الْحَرامِ، فَهُوَ مِنْ جُمْلَـةِ الصّالِحِينَ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : [طَلَبُ] الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَـةٍ؛ وَ هُوَ عِلْمُ الْاَنْفُسِ. فَيَجِبُ اَنْ تَكُونَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ عَلىٰ كُلِّ حالٍ في شُكْرٍ اَوْ عُذْرٍ. عَلىٰ مَعْنىٰ، اِنْ قُبِلَ فَفَضْلٌ وَ اِنْ رُدَّ فَعَدْلٌ. وَ تُطالِعَ الْحَرَكاتِ فِي الطّاعاتِ بِالتَّوْفِيقِ وَ تُطالِعَ السُّكُونَ عَنْ الْمَعاصي بِالْعِصْمَـةِ. وَ قِوامُ ذٰلِكَ كُلِّهِ بِالْاِفْـتِـقارِ اِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ وَالْاِضْطِرارِ اِلَيْـهِ، وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ، وَ مَفاتِحُها الْاِنابَـةُ اِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ مَعَ قُصْرِ الْاَمَلِ [بِدَوامِ ذِكْرِ الْمَوْتِ]، وَ عِيانِ الْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبّارِ، لِاَنَّ ذٰلِكَ راحَةٌ مِنَ الْحَبْسِ وَ نَجاةٌ مِنَ الْعَدُوِّ. وَ سَلامَـةُ النَّفسِ وَالْاِخْلاصُ فِي الطّاعاتِ بِالتَّوْفِيقِ، وَ اَصْلُ ذٰلِكَ اَنْ يَرُدَّ الْعُمْرَ اِلىٰ يَوْمٍ واحِدٍ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : الدُّنْيا ساعَةٌ فَاجْعَلْها طاعَةً. وَ بابُ ذٰلِكَ كُلِّهِ مُلازَمَـةُ الْخَلْوَةِ بِمُداوَمَـةِ الْفِكْرِ، وَ سَبَبُ الْخَلْوَةِ الْقَناعَةُ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ مِنَ الْمَعاشِ، وَ سَبَبُ الْفِكْرَةِ الْفَراغُ، وَ عِمادُ الْفَراغِ الزُّهْدُ، وَ تَمامُ الزُّهْدِ التَّقْوىٰ، وَ بابُ التَّقْوى الْخَشْيَـةُ، وَ دَليلُ

باب سوم:

«رعایت»

امام صادق (ع) فرمود:

کسی که قلب خویش را از غفلت، و نفس خود را از شهوات، و خرد خود را از جهل و نادانی باز دارد، نامش در دیوان آگاهان ثبت شود. کسی که علم خویش را از هوی و هوس، دینش را از بدعت و مالش را از حرام حفظ کند، از صالحان است.

پیامبر خدا (ص) فرمود: «کسب دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است» و این دانش، دانش انفس و شناختن خطرهایی است که آن را تهدید می‌کند.

پس بر نفس مؤمن لازم است که در هرحالی بر نعمت‌های خداوند شاکر باشد و بر اعمال از دست رفته عذر خواهد. به این معنا که اگر عمل، مقبول درگاه حق افتاد، لطف الهی است و اگر مردود شود عدل است و بندگی. مبادا خود را از فریب و نیرنگ شیطان در امان بیند و به سبب این غفلت از رحمت و توفیق الهی محروم شود، یا مستوجب خشم حضرت حق گردد و نیل به بندگی را در توفیق الهی جست و جو کند و خودداری از گناهان را در خویشتن‌داری؛ چرا که جز به توفیق الهی و اظهار عجز به درگاه او چنین توفیقی حاصل نمی‌شود. و کلید تمامی این عنایات، پشیمانی و انابه، به درگاه خداوند تعالی، کوتاه کردن آرزوها، یاد مرگ و خویشتن را در محضر خدای جبار دیدن است، چه این که حالات یاد شده سبب رهایی از زندان دنیا و رستن از دام دشمن و سلامتی نفس و سبب اخلاص در عبادات باشد و مایهٔ توفیق است و اساس دست‌یابی به این کلید آن است که تمام عمر را یک روز به حساب آورد.

رسول خدا (ص) فرموده است: «دنیا ساعتی بیش نیست، پس آن را در طاعت سپری کن». و رسیدن به این امر، در خلوت گزیدن و پیوسته اندیشیدن است، و سبب خلوت، قناعت و از زیاده طلبی دوری جستن است، و سبب فکر، فراغت خاطر از دنیا خواهی است، و ستون فراغتِ خاطر، زهد است، و متمم زهد، تقواست، و در تقوا،

الْخَشْيَةِ التَّعْظِيمُ لِلّٰهِ تَعالىٰ وَالتَّمَسُّكُ بِتَخْلِيصِ طاعَتِهِ وَ اَوامِرِهِ، [وَالْخَوْفُ] وَالْحَذَرُ مَعَ الْوُقُوفِ عَنْ مَحارِمِهِ، وَ دَليلُهَا الْعِلْمُ.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ : «اِنَّما يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»[1] .

---

١ ـ سورة فاطر، آية ٢٨ .

خشیت است، و نشان خشیت، بزرگ داشتن خدای تعالی است و پای‌بندی به طاعت خالصانه از فرمان او و ترس توأم با پرهیز از ارتکاب محارم است و نشان آن، علم است که خدای ـ عزّوجلّ ـ فرمود: «به تحقیق که عالمان از خداوند می‌ترسند».

الباب الرّابع:

«في النّيّة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

صاحِبُ النِّيَّةِ الصّادِقَةِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّليمِ. لِاَنَّ سَلامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَحْذُوراتِ، تُخَلِّصَ النِّيَّةَ لِلّهِ تَعالىٰ فِي الْاُمُورِ كُلِّها.
قالَ اللّهُ تَعالىٰ: «يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ اِلّا مَنْ اَتَى اللّهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ».[١]
وَ قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ.
وَ قالَ: [اِنَّما] الْاَعْمالُ بِالنِّيّاتِ، وَ لِكُلِّ امْرِئٍ ما نَوىٰ.
وَ لابُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خالِصِ النِّيَّةِ في كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ، اِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ بِهٰذَا الْمَعْنىٰ يَكُونُ غافِلاً، وَالْغافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللّهُ تَعالىٰ بِقَوْلِهِ: «اِنْ هُمْ اِلّا كَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبيلاً [وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ]».[٢]
ثُمَّ النِّيَّةُ تَبْدُو مِنَ الْقَلْبِ عَلىٰ قَدْرِ صَفاءِ الْمَعْرِفَةِ، وَ تَخْتَلِفُ عَلىٰ حَسَبِ اخْتِلافِ الْاَوْقاتِ في مَعْنىٰ قُوَّتِهِ وَ ضَعْفِهِ. وَ صاحِبُ النِّيَّةِ الْخالِصَةِ نَفْسُهُ وَ هَواهُ مَعَهُ مَقْهُورَتانِ تَحْتَ سُلْطانِ تَعْظيمِ اللّهِ تَعالىٰ، وَالْحَياءِ مِنْهُ وَ هُوَ مِنْ طَبْعِهِ وَ شَهْوَتِهِ وَ مُنْيَتِهِ نَفْسُهُ مِنْهُ في تَعَبٍ وَالنّاسُ مِنْهُ في راحَةٍ.

١ـ سورهٔ شعراء، آيهٔ ٨٩.
٢ـ سورهٔ انعام، آيهٔ ١٧٩.

باب چهارم:

«نیّت»

امام صادق (ع) فرمود:

کسی که دارای نیّتی صادق باشد، دارای قلب سلیم است؛ زیرا سلامت و پاکی قلب از خیالات باطل، نیّت را در همهٔ امور برای رضای خدای تبارک و تعالی خالص می‌گرداند.

خداوند ـ تبارک و تعالی ـ می‌فرماید:

«روزی که نه مال و نه فرزند سودی نرساند، مگر کسی که با قلبی سلیم به محضر خدا آمده باشد».

پیامبر اکرم (ص) فرمود: نیّت مؤمن، از عمل او نیک‌تر است.

و نیز فرمود: ارزش اعمال، به نیّت‌هاست و هرکسی را همان دهند که در نیّت داشته است. پس بنده بایستی در هرحرکت وسکونی نیّتی خالص داشته باشد، زیرا اگرچنین نباشد، او غافل است و غافلان را خداوند متعال مذمّت کرده و فرموده: «آنان چونان چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند و همانا آنان غافلانند».

پاکی نیّت مؤمن به اندازهٔ صفا و پاکی قلب اوست و برهمین اساس ظاهر می‌گردد و برحسب اختلاف مراتب ایمان، مختلف است.

صاحب نیّت خالص «من» و هوس‌های خود را مغلوب قدرت خود ساخته، چرا که به پاس بزرگ شمردن و تعظیم خداوند به چنین مرتبه‌ای نایل آمده است.

شرم وحیا از نیّت خالص برآید، و صاحب آن ازخویشتنِ خویش در رنج است، و مردم از وی در آسایش‌اند.

الباب الخامس :

« فى الذّكر »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السّلامُ ـ :

مَنْ كانَ ذاكِراً لِلّهِ تَعالىٰ عَلَى الْحَقيقَةِ فَهُوَ مُطيعٌ و مَنْ كانَ غافِلاً عَنْهُ فَهُوَ عاصٍ. وَالطّاعَةُ عَلامَةُ الْهِدايَةِ وَالْمَعْصِيَةُ عَلامَةُ الضَّلالَةِ و اَصْلُهُما مِنَ الذّكْرِ وَالغَفْلَةِ. فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبلَةً لِلِسانِكَ لا تُحَرِّكْهُ اِلاّ بِاِشارَةِ الْقَلْبِ وَ مُوافَقَةِ الْعَقْلِ وَ رِضَى الْايمانِ، فَاِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ عالِمٌ بِسِرِّكَ وَ جَهْرِكَ [وَ هُوَ عالِمٌ بِما فِى الصُّدُورِ فَضْلاً عَنْ غَيْرِهِ].

وَ كُنْ كَالنّازِعِ رُوحَهُ اَوْ كَالْواقِفِ فِى الْعَرْضِ الْاَكْبَرِ غَيْرَ شاغِلٍ نَفْسَكَ عَمّا عَناكَ مِمّا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ في اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ وَعْدِهِ وَ وَعيدِهِ، وَ لا تَشْغَلْها بِدُونِ ما كَلَّفَ بِهِ رَبُّكَ، وَآغْسِلْ قَلْبَكَ بِماءِ الْحُزْنِ [وَالْخَوْفِ]، وَآجْعَلْ ذِكْرَ اللّٰهِ تَعالىٰ مِنْ اَجْلِ ذِكْرِهِ اِيّاكَ فَاِنَّهُ ذَكَرَكَ وَ هُوَ غِنِيٌّ عَنْكَ.

فَذِكْرُهُ لَكَ اَجَلُّ وَ اَشْهىٰ وَ اَتَمُّ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَ اَسْبَقُ.

وَ مَعْرِفَتُكَ بِذِكْرِهِ لَكَ تُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَالْاِسْتِحْياءَ وَالْاِنْكِسارَ، وَ يَتَوَلَّدُ مِنْ ذٰلِكَ رُؤْيَةُ كَرَمِهِ وَ فَضْلِهِ السّابِقِ، وَ تَصْغُرُ عِنْدَ ذٰلِكَ طاعاتُكَ وَ اِنْ كَثُرَتْ فِي جَنْبِ مِنَنِهِ، وَ تَخْلُصُ لِوَجْهِهِ.

وَ رُؤْيَتُكَ ذِكْرَكَ لَهُ، تُورِثُكَ الرِّياءَ وَالْعُجْبَ وَالسَّفَهَ وَالْغِلْظَةَ في خَلْقِهِ، وَ آسْتِكْثارَ الطّاعَةِ وَ نِسْيانَ فَضْلِهِ وَ كَرَمِهِ، وَ لا تَزْدادُ بِذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ اِلاّ بُعْداً وَ لا تَسْتَجْلِبُ بِهِ عَلىٰ مُضِيِّ الْاَيّامِ اِلاّ وَحْشَةً.

باب پنجم:

« یاد خدا »

امام صادق (ع) فرمود:

کسی که به حقیقت، دل مشغول یاد خدای تعالی باشد، مطیع است و کسی که از او غافل باشد، عاصی. طاعت، نشان هدایت است و معصیت، نشان گمراهی. ریشهٔ این دو، به یاد خدا بودن و غفلت از اوست. پس قلب خویش را قبلهٔ زبانت قرار ده که هیچ حرکت و جنبشی نکند جز با اشارت قلب و موافقت عقل و رضای ایمان؛ چه خدای تعالی به نهان و آشکار تو و آنچه که در سینه‌ها می‌گذرد آگاه است، چه رسد به کارهای آشکار بندگان.

چنان باش که گویی روحت از بدنت جدا شده و در عرصهٔ محشر هستی و مورد بازخواست قرار گرفته‌ای. از هرچه که خدایت با امر و نهی و وعد و وعیدش، تو را مکلف کرده غافل مباش و خود را به غیر آن مشغول مکن. قلب خویش را با آب اندوه و ترس شست وشو بده وچنان خدای تعالی را به پاس یاد کردن او از تو ـ که نه از سر نیاز به توست ـ یاد کن.

ذکر و یاد او از تو، بسی باشکوه‌تر، خوش‌تر، والاتر، کامل‌تر و دیرینه‌تر از ذکر و یاد تو از اوست و پیش از آن که تو ذکرش کنی، او به یاد تو بوده است.

حال که دریافتی که خداوند از تو غافل نیست، خضوع، حیا و شکستگی پدیدار می‌شود، و از همین‌جا می‌توانی کَرَم و فضل ازلی‌اش را بنگری و عبادت و طاعتت نزد تو ـ اگرچه بسیار باشد ـ در مقایسه با منّت و لطف او، کم و اندک می‌نماید، و در این صورت، عبادتت در پیشگاهش خالص می‌گردد.

هرگاه از نعمت‌های خداوند غفلت ورزی و عمل‌خویش را بزرگ پنداری، ریا، خودپسندی، سفاهت و بدبینی نسبت به خلق برتوعارض می‌شود که این، فراموش کردن فضل و کرم اوست که جز دوری ازخدا حاصلی نباشد وجز بیگانگی با او ثمری ندهد.

وَالذِّكْرُ ذِكْرانِ: ذِكْرٌ خالِصٌ بِمُوافَقَةِ الْقَلْبِ، وَ ذِكْرٌ صادِقٌ لَكَ بِنَفْيِ ذِكْرِ غَيْرِهِ كَما قالَ رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - : اَنا لا أُحْصِي ثَناءً عَلَيْكَ، اَنْتَ كَما اَثْنَيْتَ عَلىٰ نَفْسِكَ.

فَرَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - لَمْ يَجْعَلْ لِذِكْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ مِقْداراً عِنْدَ عِلْمِهِ بِحَقيقَةِ سابِقَةِ ذِكْرِ اللّٰهِ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ مِنْ قَبْلِ ذِكْرِهِ لَهُ، فَمَنْ دُونَهُ اَوْلىٰ. فَمَنْ اَرادَ اَنْ يَذْكُرَ اللّٰهَ تَعالىٰ فَلْيَعْلَمْ اَنَّهُ ما لَمْ يَذْكُرِ اللّٰهُ الْعَبْدَ بِالتَّوْفيقِ لِذِكْرِهِ لا يَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلىٰ ذِكْرِهِ .

ذکر دو نوع است: ذکر خالص که قلب با آن همراهی کند و ذکر صادق که خدا را با آن صفاتی که می‌خواند، پذیرفته باشد؛ چنان که رسول خدا (ص) [به خداوند] عرضه داشت: «ستایش و ثنای تو را نتوانم به بیان و شمارش آورم. تو همان گونه‌ای که خود ثنای خویش گفته‌ای».

پس رسول خدا (ص) برای ذکر خدای تعالی، در علم و آگاهی خود مقداری معیّن را تعیین نفرمود که در برابر ذکر خداوند ـ عزّ و جلّ ـ از خویش، بتواند قرار بگیرد.

بنابراین، کسان دیگر که مقامشان از پیامبر (ص) پایین‌تر است، سزاوارتر به اقرار به عجز می‌باشند. پس باید دانست که مادام که خداوند به بنده‌ای توفیقِ ذکر ندهد، او توان ذکر گفتن و به یاد او بودن را ندارد.

الباب السّادس :

« فی الشّکر »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيهِ السَّلامُ ـ :

في كُلِّ نَفَسٍ مِنْ اَنْفاسِكَ شُكْرٌ لازِمٌ لَكَ بَلْ اَلْفٌ اَوْ اَكْثَرُ. وَ اَدنىٰ الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللّٰهِ تَعالىٰ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِها دُونَ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَالرِّضا بِما اَعْطىٰ، وَ اَنْ لا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَ تُخالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ. فَكُنْ لِلّٰهِ عَبْداً شاكِراً عَلىٰ كُلِّ حالٍ، تَجِدِ اللّٰهَ رَبّاً كَريماً عَلىٰ كُلِّ حالٍ. وَلَوْ كانَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعالىٰ عِبادَةٌ يَتَعَبَّدُ بِها عِبادُهُ الْمُخْلِصُونَ اَفْضَلَ مِنَ الشُّكْرِ عَلىٰ كُلِّ حالٍ لَاَطْلَقَ لَفْظَهُ فيهِمْ مِنْ جَميعِ الْخَلْقِ بِها، فَلَمّا لَمْ يَكُنْ اَفْضَلَ مِنْها خَصَّها مِنْ بَيْنِ الْعِباداتِ وَ خَصَّ اَرْبابَها فَقالَ: «وَ قَليلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ».[1]

وَ تَمامُ الشُّكْرِ الْاِعْتِرافُ بِلِسانِ السِّرِّ خالِصاً لِلّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ بِالْعَجْزِ عَنْ بُلُوغِ اَدْنىٰ شُكْرِهِ، لِاَنَّ التَّوْفيقَ فِي الشُّكْرِ نِعْمَةٌ حادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْها وَ هِيَ اَعْظَمُ قَدْراً وَ اَعَزُّ وُجُوداً مِنَ النِّعْمَةِ الَّتي مِنْ اَجْلِها وُفِّقْتَ لَهُ، فَيَلْزَمُكَ عَلىٰ كُلِّ شُكْرٍ شُكْرٌ اَعْظَمُ مِنْهُ اِلىٰ ما لا نِهايَةَ لَهُ. مُسْتَغْرِقاً في نِعَمِهِ قاصِراً عاجِزاً عَنْ دَرْكِ غايَةِ شُكْرِهِ. وَ اَنّىٰ يَلْحَقُ شُكْرُ الْعَبْدِ نِعْمَةَ اللّٰهِ وَ مَتىٰ يَلْحَقُ صَنيعُهُ بِصَنيعِهِ، وَالْعَبْدُ ضَعيفٌ لا قُوَّةَ لَهُ اَبَداً اِلاَّ بِاللّٰهِ تَعالىٰ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَاللّٰهُ تَعالىٰ غَنِيٌّ عَنْ طاعَةِ الْعَبْدِ فَهُوَ تَعالىٰ قَوِيٌّ عَلىٰ مَزيدِ النِّعَمِ عَلَى الْاَبَدِ، فَكُنْ لِلّٰهِ عَبْداً شاكِراً عَلىٰ هٰذَا الْاَصْلِ، تَرَى الْعَجَبَ.

۱ـ سورهٔ سبأ، آيهٔ ۱۳.

باب ششم:

«شکر»

امام صادق (ع) فرمود:

بر هر نفسی که می‌کشی، یک شکر، بلکه هزاران شکر واجب است و کم‌ترین درجهٔ شکر، این است که نعمت را تنها از جانب خدا بدانی، نه دیگری؛ و به آنچه داده رضایت دهی، و نعمتش را دست مایهٔ سرپیچی از فرمان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را نادیده نگیری. پس در همه حال بنده‌ای باش شاکر، که در این صورت خداوند را در همه حال، پروردگاری کریم خواهی یافت.

اگر نزد خداوند تعالی، عبادتی برتر از شکر، که بندگان مخلص به جای می‌آورند، وجود داشت، خداوند از آن سخن می‌گفت؛ امّا چون عبادتی برتر از آن یافت نمی‌شود پس خداوند عبادت شکر را و به جای آورندگانش را مورد عنایت خاص قرار داده، فرموده: «و اندک‌اند بندگان شکرگزار من».

و شکر کامل آن است که به زبانِ نهان وخالص برای خداوند ـ عزّوجلّ ـ اعتراف کنی که بر کم‌ترین درجهٔ شکرگزاری نیز قادر نیستی، چه توفیق یافتن بر شکر، خود نعمتی است دیگر که باید بر آن نیز شکرکرد واین نعمت وجودش بسی بزرگ‌تر وعزیزتر ازنعمتی است که برای آن توفیق شکر یافته‌ای، درحالی که در دریای نعمات خداوند غرق گشته و از درک غایت شکرش عاجز و قاصری.

بنده کجا می‌تواند شکر نعمت خدای را به جای آورد و کی می‌تواند لطفش با لطف خدای بزرگ برابری کند؟! درحالی‌که بنده، ناتوانی است که هیچ توانی ندارد مگر به مدد الهی. خدای تعالی از طاعت و عبادت بنده، بی‌نیازاست. او بر افزون نمودن نعمت‌ها تا ابد تواناست. پس از این روی، خدای را بنده‌ای شاکر باش تا در اثر شکرگزاری شگفتی (عنایت‌های شگفت) بببنی.

الباب السّابع :

« في اللّباس »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَزْيَنُ اللِّباسِ لِلْمُؤْمِنِينِ لِباسُ التَّقْوىٰ وَ اَنْعَمُهُ الْايمانُ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «وَ لِباسُ التَّقْوىٰ ذٰلِكَ خَيْرٌ».[1]

وَ اَمّا لِباسُ الظّاهِرِ فَنِعْمَةٌ مِنَ اللّٰهِ تَعالىٰ يُسْتَرُ بِهَا الْعَوْراتُ وَ هِيَ كَرامَةٌ اَكْرَمَ اللّٰهُ بِها ذُرِّيَّةَ آدمَ ما لَمْ يُكْرِمْ بِها غَيْرَهُمْ، وَ هِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِأَداءِ مَا اَفْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ. وَ خَيْرُ لِباسِكَ ما لا يَشْغَلُكَ عَنِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ شُكْرِهِ وَ طاعَتِهِ، وَ لا يَحْمِلُكَ عَلَى الْعُجْبِ وَالرِّياءِ وَالتَّزَيُّنِ وَالتَّفاخُرِ وَالْخُيَلاءِ، فَاِنَّها مِنْ آفاتِ الدِّينِ وَ مُوْرِثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ.

فَاِذا لَبِسْتَ ثَوْبَكَ فَاذْكُرْ سِتْرَاللّٰهِ عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ، وَ اَلْبِسْ باطِنَكَ بِالصِّدْقِ كَما اَلْبَسْتَ ظاهِرَكَ بِثَوْبِكَ، وَلْيَكُنْ باطِنُكَ فى سِتْرِ الرَّهْبَةِ وَ ظاهِرُكَ فِي سِتْرِ الطّاعَةِ. وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ حَيْثُ خَلَقَ اَسْبابَ اللِّباسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْراتِ الظّاهِرَةَ، وَ فَتَحَ اَبْوابَ التَّوْبَةِ وَالْاِنابَةِ [وَالْاِغاثَةِ] لِتَسْتُرَ بِها عَوْراتِ الْباطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ اَخْلاقِ السُّوءِ.

وَ لا تَفْضَحْ اَحَداً حَيْثُ سَتَرَ اللّٰهُ عَلَيْكَ اَعْظَمَ مِنْهُ، وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَاصْفَحْ عَمّا لا يُعِنيكَ اَمْرُهُ وَ حالُهُ، وَاحْذَرْ اَنْ يَفْنىٰ عُمْرُكَ بِعَمَلِ

١ـ سورهٔ اعراف، آيهٔ ٢٦.

باب هفتم:

«آداب لباس»

امام صادق (ع) فرمود:

زیباترین لباس برای مؤمن، لباس و پوششِ پرهیزکاری، و لطیف‌ترین‌شان ایمان است.

خدای تعالی می‌فرماید: «و لباس پرهیزکاری، بسی بهتر است».

و امّا لباس ظاهر، نعمتی است از سوی خداوند متعال که به واسطه‌اش عورت بنی آدم را می‌پوشاند. این لباس کرامتی است که خداوند به وسیلهٔ آن فرزندان آدم را کرامت بخشید وغیرآنان را از آن محروم ساخت ومؤمنان هنگام ادای فرایض الهی (نماز) خود را با آن می‌پوشانند.

بهترین لباس، لباسی است که از خدای ـ عزّوجلّ ـ دورت نکند، بلکه تو را به ذکر و شکر و طاعت او نزدیک کند و به سوی خودپسندی و ریا و زینت ظاهری و فخر فروشی و تکبر نکشاند که این موارد، آفات دین و موجب قساوت قلب‌اند.

هرگاه لباس بر تن کنی، به یاد داشته باش که خداوند به رحمت خویش گناهانت را پوشانیده است وهمان گونه که عورت ظاهری خود را می‌پوشانی درون خود را از روی صدق و صفا، در پوششی از هیبت و ظاهرت در پوششی از طاعت و عبادت بپوشان. به دیدهٔ عبرت به فضل و بخشش خدای ـ عزّوجلّ ـ بنگر که لباس‌ها را آفرید تا عورت‌های بیرونی مردمان را در پوشد و درهای توبه و انابه و استغاثه را باز فرمود تا عورت‌های درونی‌شان که عبارت از گناهان و اخلاق ناپسند است، مستور نماید.

و خطای کسی را افشا مکن که خداوند خطای بزرگ‌تر از آن را از تو پوشانیده و به عیب خود مشغول باش و از پرداختن به عیوب کسی که حال و امرش ربطی به تو ندارد، درگذر و برحذر باش که عمرخویش را در پرداختن به عمل خیرخودت سپری کنی، و مبادا دیگری با سرمایهٔ عمر تو تجارت کند و در نتیجه، به هلاکت افتی؛ چرا که فراموشی

غَيْرِكَ وَ يَتَّجِرَ بِرَأْسِ مٰالِكَ غَيْرُكَ، وَ تَهْلِكَ نَفْسُكَ، فَإِنَّ نِسْيٰانَ الذُّنُوبِ مِنْ اَعْظَمِ عَقُوبَةِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ فِى الْعٰاجِلِ، وَ اَوْفَرِ اَسْبٰابِ الْعُقُوبَةِ فِى الْآجِلِ وَاَشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ.

وَ مٰادٰامَ الْعَبْدُ مُشْتَغِلاً بِطٰاعَةِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَ مَعْرِفَةِ عُيُوبِ نَفْسِهِ وَ تَرْكِ مٰا يَشِينُ فِي دِينِ اللّٰهِ - عَزَّوَجَلَّ - فَهُوَ بِمَعْزِلٍ عَنِ الْآفٰاتِ غٰائِصٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ، يَفُوزُ بِجَوٰاهِرِ الْفَوٰائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيٰانِ، وَ مٰادٰامَ نٰاسِياً لِذُنُوبِهِ جٰاهِلاً لِعُيُوبِهِ رٰاجِعاً اِلىٰ حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ لٰا يُفْلِحُ إِذاً اَبَداً.

گناه، از بزرگ‌ترین عقوبت‌های خداوند متعال در دنیا و از بیش‌ترین اسباب عقوبت در آخرت است. پس به عیب‌های خویش بپرداز.

مادامی که بنده، به طاعت و عبادت خدای متعال و یافتن عیوب خود و ترک آنچه که در دین خدای ـ عزّوجلّ ـ ناپسند است، باشد، از آلوده شدن به آفات به دور و در دریای رحمت خدای متعال غوطه‌ور خواهد بود و از گوهرهای فواید حکمت و بیان، بهره می‌برد و هرگاه گناهان خود را فراموش کرده و عیوب خویش را نشناسد و توجه او به توان و قوّت خود باشد، هرگز روی رستگاری را نخواهد دید.

الباب الثّامن:

«فی السّواك»

قالَ الصّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلامُ - :

قالَ رَسُولُ اللّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - : اَلسِّواكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ وَ جعَلَها مِنَ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَةِ وَ فيها مَنافِعُ كَثيرَةٌ لِلظّاهِرِ وَالْباطِنِ ما لا يُحْصىٰ لِمَنْ عَقلَ.

فَكَما تُزيلُ ما تَلَوَّثَ مِنْ اَسْنانِكَ مِنْ مَأْكَلِكَ وَ مَطْعَمِكَ بِالسِّواكِ، كَذٰلِكَ اَزِلْ نَجاسَةَ ذُنُوبِكَ بِالتَّضَرُّعِ وَالْخُشُوعِ وَالتَّهَجُّدِ وَالْاِسْتِغْفارِ بِالْاَسْحارِ وَ طَهِّرْ ظاهِرَكَ وَ باطِنَكَ مِنْ كُدُوراتِ الْمُخالَفاتِ وَ رُكُوبِ الْمَناهي كُلِّها خالِصاً لِلّهِ.

فَاِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - ضَرَبَ بِاَسْتِعْمالِها مَثَلاً لِاَهْلِ [التَّنَبُّهِ وَ] الْيَقْظَةِ، وَ هُوَ: اِنّ السِّواكَ نَباتٌ لَطيفٌ نَظيفٌ وَ غُصْنُ شَجَرٍ عَذَبٍ مُبارَكٍ، وَالْاَسْنانُ خَلْقٌ خَلَقَهُ اللّهُ تَعالىٰ فِي الْفَمِ آلَةً لِلْاَكْلِ وَ اَداةً لِلْمَضْغِ وَ سَبَباً لِاَشْتِهاءِ الطَّعامِ وَ اِصْلاحِ الْمِعْدَةِ، وَ هِيَ جَوْهَرَةٌ صافِيَةٌ تَتَلَوَّثُ بِصُحْبَةِ تَمْضيغِ الطَّعامِ وَ تَتَغَيَّرُ بِها رائِحَةُ الْفَمِ وَ يَتولَّدُ مِنْهَا الْفَسادُ فِي الدِّماغِ.

فَاِذَا اَسْتاكَ الْمُؤْمِنُ الْفَطِنُ بِالنَّباتِ اللَّطيفِ وَ مَسَحَها عَلَى الْجَوْهَرَةِ الصّافِيَةِ اَزالَ عَنْهَا الْفَسادَ وَالتَّغَيُّرَ وَ عادَتْ اِلىٰ اَصْلِها. كَذٰلِكَ خَلَقَ اللّهُ الْقَلْبَ طاهِراً صافِياً وَ جَعَلَ غِذاءَهُ الذِّكْرَ وَالْفِكْرَ وَالْهَيْبَةَ وَالتَّعْظيمَ، وَ اِذا شيبَ الْقَلْبُ الصّافِي بِتَغْذِيَتِهِ بِالْغَفْلَةِ وَالْكَدَرِ،

باب هشتم:

« آداب مسواک »

امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: مسواک، دهان را پاک و رضایت خدای را فراهم می‌کند. آن حضرت، مسواک را از سنّت‌های مؤکد قرار داد.

در مسواک، فوایدی است برای ظاهر و باطن [انسان] که خردمند نمی‌تواند آن را برشمارد.

همان طور که دهان خویش را از آلودگی پاک می‌کنی، با تضرّع وخشوع و تهجّد و استغفارِ سحرگاهان، خویشتن را از پلیدی گناهان پاک ساز و ظاهر و باطن‌خود را از ناپاکی مخالفت و عصیان و ارتکاب نواهی، پاکیزه نما.

پیامبر گرامی اسلام (ص) استفاده از مسواک را مَثَلی برای اهل تنبّه و بیداری قرار داده است؛ چرا که مسواک، گیاهی است لطیف و نظیف و شاخهٔ درختی است مبارک. و دندان آفریدهٔ خدای تعالی و ابزار خوردن و جویدن میل و اشتهای به غذا و سلامتی معده است.

دندان، گوهری است پاک که به هنگام جویدن غذا، روی به آلودگی می‌نهد و از این رو، بوی دهان به گند می‌گراید و از آن، تباهی دماغ (مغز) حاصل می‌آید.

هرگاه انسان مؤمن با این گیاه، مسواک کند و آن را برگوهر درخشان (دندان) بکشد، تباهی و فساد و تغییر را از آن زایل می‌کند و به اصلش بازمی‌گرداند.

همین‌طور، خداوند قلب آدمی را پاک و باصفا بیافریده و ذکر وفکر وهیبت وتعظیم را غذای آن قرار داده وچون قلب پاک با غذای غفلت تیرگی گیرد وآلوده شود، با صیقل توبه پاک می‌گردد و با آب انابه و پشیمانی پاکیزه می‌شود، تا به حالت اول و گوهر اصلی خود بازگردد.

صُقِّلَ بِمِصْقَلَةِ التَّوْبَةِ وَ نُظِّفَ بِماءِ الْإِنابَةِ لِيَعُودَ عَلىٰ حالَتِهِ الْأُولىٰ وَ جَوْهَرَتِهِ الْأَصْلِيَّةِ.

قالَ اللّٰهُ ـ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ ـ : «إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ».[1]

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : وَ عَلَيْكُمْ بِالسِّواكِ.

فَإِنَّ النَّبِيَّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ أَمَرَ بِالسِّواكِ، ظاهِرَ الْأَسْنانِ، وَ أَرادَ هٰذَا الْمَعْنىٰ.

وَ مَنْ أَناخَ تَفَكُّرَهُ عَلىٰ بابِ عَتَبَةِ الْعِبْرَةِ فِي آسْتِخْراجِ مِثْلِ هٰذِهِ الْأَمْثالِ فِي الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ، فَتَحَ اللّٰهُ لَهُ عُيُونَ الْحِكْمَةِ وَالْمَزِيدَ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

۱ـ سورهٔ بقره، آيهٔ ۲۲۲.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «به درستی که خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد».

پیامبر اکرم (ص) از امر کردن به مسواک، همین معنا را اراده فرموده است و هرکس مرکب اندیشهٔ خویش را بر آستان عبرت بخواباند و در کشف رازهای اصلي و فرعی (دستورهای اولیای دین) همّت گمارد، خداوند چشمه‌های حکمت و معرفت را برای او روان سازد و وی را مشمول عنایات عیان و نهان خویش گرداند، که: خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نگرداند.

الباب التّاسع :

« في المبرز »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

إِنَّما سُمِّيَ الْمُسْتَراحُ مُسْتَراحاً ، لِاَسْتِراحَةِ الْاَنْفُسِ مِنْ اَثْقالِ النَّجاساتِ وَ اَسْتِفْراغِ الْكَثِيفاتِ وَالْقَذَرِ فِيها . وَالْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ عِنْدَها اَنَّ الْخالِصَ مِنْ حُطامِ الدُّنْيا كَذٰلِكَ يَصِيرُ عاقِبَتُها ، فَيَسْتَرِيحُ بِالْعُدُولِ عَنْها وَ بِتَرْكِها ، وَ يُفَرِّغُ نَفْسَهُ وَ قَلْبَهُ عَنْ شُغْلِها وَ يَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِها وَ اَخْذِها اَسْتِنْكافَهُ عَنِ النَّجاسَةِ وَالْغائِطِ وَالْقَذِرِ .

وَ يَتَفَكَّرُ في نَفْسِهِ الْمُكَرَّمَةِ في حالٍ كَيْفَ تَصِيرُ ذَلِيلَةً في حالٍ ، وَ يَعْلَمُ اَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْقَناعَةِ وَالتَّقْوىٰ يُورِثُ لَهُ راحَةَ الدّارَيْنِ ، وَ اَنَّ الرّاحَةَ في هَوانِ الدُّنْيا وَالْفَراغِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِها ، وَ في إِزالَةِ النَّجاسَةِ مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَةِ . فَيُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بابَ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِيّاها ، وَ يَفِرُّ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يَفْتَحُ بابَ التَّواضُعِ وَالنَّدَمِ وَالْحَياءِ وَ يَجْتَهِدُ في اَداءِ اَوامِرِهِ وَاجْتِنابِ نَواهِيهِ طَلَباً لِحُسْنِ الْمَآبِ وَ طِيبِ الزُّلْفىٰ .

وَ يَسْجُنُ نَفْسَهُ في سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْكَفِّ عَنِ الشَّهَواتِ إِلىٰ اَنْ يَتَّصِلَ بِاَمانِ اللّٰهِ تَعالىٰ في دارِ الْقَرارِ وَ يَذُوقَ طَعْمَ رِضاهُ ، فَاِنَّ الْمُعَوَّلَ [عَلىٰ] ذٰلِكَ وَ ما عَداهُ لا شَيْءَ .

باب نهم:

«مستراح»

امام صادق (ع) فرمود:

مستراح را از آن رو مستراح می‌گویند که در آن، انسان از سنگینی نجاسات راحت می‌شود و پلیدی‌ها را از خود دور می‌سازد و مؤمن از آن عبرت می‌گیرد که انجام لذّات و زخارف دنیا همین است و با روی‌گردانی از آن و ترک‌اش، خویش را آسوده می‌کند و نفس و قلب خویش را از اشتغال بدان، فارغ می‌گرداند و از گرد آوردن و دست یازیدن بدان خودداری می‌ورزد؛ همان طور که از نجاست و مدفوع و کثافت دوری می‌گزیند، در بزرگواری و کرامت خود تفکّر کند که چگونه زمانی دیگر خوار و ذلیل می‌شود.

آن گاه درمی‌یابد که پای بندی به قناعت و تقوا، موجب راحتی و آسایش دو سرای اوست؛ چه راحتی، در آسان گرفتن و ارزش ننهادن به دنیا و دوری ازلذت بردن از آن و در زایل نمودن پلیدی، حرام و شبهه است.

پس، در این‌حال است که انسان، خویش را می‌شناسد و آن را بزرگ می‌دارد و از گناهان می‌گریزد و باب تواضع و پشیمانی و حیا می‌گشاید و در انجام اوامر و اجتناب از نواهیِ خدا می‌کوشد به این امید که بهترین بازگشت و نیک‌ترین مقام قرب را کسب نماید و نفس‌خویش را بندیِ ترس و صبر و بازداشتن شهوات می‌کند تا آن که به امان خدای تعالی در سرای قرار واصل شود و طعم خشنودی او را بچشد، که این است آنچه می‌توان بر آن تکیه کرد و غیر از آن هیچ است.

الباب العاشر :

« في الطّهارة »

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ :

إِذٰا اَرَدْتَ الطَّهٰارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمٰاءِ تَقَدُّمَكَ إِلىٰ رَحْمَةِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ. فَإِنَّ اللّٰهَ تَعٰالىٰ قَدْ جَعَلَ الْمٰاءَ مِفْتٰاحَ قُرْبَتِهِ وَ مُنٰاجٰاتِهِ، وَ دَليلاً إِلىٰ بِسٰاطِ خِدْمَتِهِ، فَكَمٰا اَنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبٰادِ، كَذٰلِكَ النَّجٰاسٰاتُ الظّٰاهِرَةُ يُطَهِّرُهَا الْمٰاءُ لاٰغَيْرُ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ : «وَ هُوَ الَّذي اَرْسَلَ الرِّيٰاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ اَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً طَهُوراً».[1]

وَ قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «وَجَعَلْنٰا مِنَ الْمٰاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ اَفَلاٰ يُؤْمِنُونَ».[2]

فَكَمٰا اَحْيٰا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ نَعيمِ الدُّنْيٰا، كَذٰلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ جَعَلَهُ حَيٰاةَ الْقُلُوبِ. وَ تَفَكَّرْ في صَفٰاءِ الْمٰاءِ وَ رِقَّتِهِ وَ طُهْرِهِ وَ بَرَكَتِهِ وَ لَطيفِ اَمْتِزٰاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ في كُلِّ شَيْءٍ .

وَاَسْتَعْمِلْهُ في تَطْهيرِ الْاَعْضٰاءِ الَّتي اَمَرَكَ اللّٰهُ بِتَطْهيرِهٰا وَأْتِ بِاَدٰائِهٰا في فَرٰائِضِهِ وَ سُنَنِهِ، فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهٰا فَوٰائِدَ كَثيرَةً، فَإِذٰا اَسْتَعْمَلْتَهٰا بِالْحُرْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنُ فَوٰائِدِهِ عَنْ قَريبٍ .

ثُمَّ عٰاشِرْ خَلْقَ اللّٰهِ كَاَمْتِزٰاجِ الْمٰاءِ بِالْاَشْيٰاءِ يُؤَدّي كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ، وَلاٰ يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْنٰاهُ مُعَبِّراً لِقَوْلِ الرَّسُولِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ مَثَلُ

۱ـ سورهٔ فرقان، آيهٔ ۴۸ .

۲ـ سورهٔ انبياء، آيهٔ ۳۰ .

باب دهم:

«طهارت»

امام صادق (ع) فرمود:

چون ارادۀ طهارت و وضو نمودی، چنان به سوی آب روان شو، که گویی به سوی رحمت خدای تعالی می‌روی که خداوند تعالی، آب و طهارت را کلید قرب و مناجات خویش و نشانی برای راهنمایی مردم به سوی خوان خویش مقرر فرموده است وچنان که رحمت خداوند، گناهان بندگان را پاک می‌کند، نجاسات ظاهر را جز با آب نمی‌توان طاهر کرد.

خدای تعالی فرماید: «و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش [باران] فرستاد و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم».

و همچنین می‌فرماید: « ... و هرچیز زنده‌ای را ازآب پدید آوردیم، آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟».

پس چنان که هر نعمتِ دنیوی را با آب، حیات بخشید، به رحمت و فضل خویش حیات و زندگانی قلب باطنی و عبادات را نیز به وسیلۀ آب (که همانا طهارت است) زندگی و کمال بخشید. در صفا، پاکی، شفافیت، فراوانی آن و امتزاج لطیف‌اش با هر چیز بیندیش و آن را در تطهیر اعضای بدنت که خدا به تطهیرشان، امر فرموده، به کار گیر و واجبات و سنن تطهیر را به جای آور که در هر یک از آن‌ها فواید بسیاری نهفته است. پس چون آب را گرامی داشته و آن را به کار گیری، به زودی چشمه‌های فواید بسیاری، برایت جوشیدن خواهد گرفت.

دیگر آن که با خلق خدای چون امتزاج و همراهی آب با اشیاء، که حقّ هر یک را به نیکی ادا می‌کند و ماهیت خود را از دست نمی‌دهد، به معاشرت پرداز، که رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن مخلص، چون آب است (با آنان معاشرت دارد، ولی هویّت خود

الْمُؤْمِنِ الْخٰالِصِ كَمَثَلِ الْمٰاءِ.

وَلْتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ فِي جَمِيعِ طٰاعٰاتِكَ كَصَفْوَةِ الْمٰاءِ حِينَ اَنْـزَلَـهُ مِنَ السَّمٰاءِ [وَسَمّٰاهُ طَهُوراً]. وَ طَهِّرْ قَلْبَكَ بِالتَّقْوىٰ وَالْيَـقِينِ عِنْدَ طَهٰارَةِ جَوٰارِحِكَ بِالْمٰاءِ.

را از دست نمی‌دهد).

باید صفا و خلوص تو با خدای تعالی در جمیع طاعات، همچون صفای آبی باشد که از آسمان به سوی زمین فرود می‌آید و خداوند متعال آن را طهور نامیده است. و چون اعضای بدنت را با آب، پاک می‌نمایی، قلب خویش را نیز با تقوا و یقین، پاکیزه و پالایش کن.

الباب الحادى عشر :

« فى الخروج من المنزل »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اِذا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِك فَاْخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لا يَعُودُ، وَلا يَكُنْ خُرُوجُكَ اِلاّ لِطاعَةٍ اَوْ سَبَبٍ مِنْ اَسْبابِ الدّينِ، وَالْزَمِ السَّكينَةَ وَالْوَقارَ وَاْذْكُرِ اللّهَ سِرّاً وَجَهْراً.

سَأَلَ بَعْضُ اَصْحابِ اَبِى ذَرٍّ (ره) اَهْلَ دارِهِ عَنْهُ.

فَقالَتْ: خَرَجَ.

فَقالَ: مَتىٰ يَرْجِعُ؟

فَقالَتْ: مَتىٰ يَرْجِعُ مَنْ رُوحُهُ بِيَدِ غَيْرِهِ، وَلا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَلاضَرّاً.

وَاْعْتَبِرْ بِخَلْقِ اللّهِ تَعالىٰ بَرِّهِمْ وَ فاجِرِهِمْ اَيْنَما مَضَيْتَ، وَاْسْأَلِ اللّهَ تَعالىٰ اَنْ يَجْعَلَكَ مِنْ خاصِّ عِبادِهِ الصّادِقينَ وَ يَلْحَقَكَ بِالْماضينَ مِنْهُمْ وَ يَحْشُرَكَ فِي زُمْرَتِهِمْ.

وَاْحْمَدْهُ وَاْشْكُرْهُ عَلىٰ ما عَصَمَكَ عَنِ الشَّهَواتِ وَجَنَّبَكَ عَنْ قُبْحِ اَفْعالِ الْمُجْرِمينَ. وَ غُضَّ بَصَرَكَ مِنَ الشَّهَواتِ وَ مَواضِعِ النَّهْيِ، وَاْقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ راقِبِ اللّهَ فِي كُلِّ خَلْوَةٍ كَاَنَّكَ عَلَى الصِّراطِ جائِزٌ، وَلا تَكُنْ لَفّاتاً. وَاْفْشِ السَّلامَ لِاَهْلِهِ مُبْتَدِئاً وَ مُجيباً، وَ اَعِنْ مَنِ اْسْتَعانَ بِكَ فِي حَقٍّ وَ اَرْشِدِ الضّالَّ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلينَ. وَ اِذا رَجَعْتَ مَنْزِلَكَ فَاْدْخُلْ دُخُولَ الْمَيِّتِ فِي الْقَبْرِ حَيْثُ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ اِلاّ رَحْمَةُ اللّهِ تَعالىٰ وَ عَفْوُهُ.

باب یازدهم:

«آداب خارج شدن از خانه»

امام صادق (ع) فرمود:

چون از خانهٔ خود خارج شدی، چنان بیرون رو، که گویی باز نمی‌گردی و بیرون رفتن تو تنها برای طاعت یا انگیزه‌ای دینی باشد و آرامش و وقار را پیشهٔ خود ساز و در آشکار و نهان خدای را یاد کن. یکی از یاران ابوذر (ره) به در منزل وی رفت و از اهل منزل پرسید:

آیا ابوذر در خانه است؟

- بیرون رفته است.

- کی باز می‌گردد؟

- هنگامی که او را رها کنند، چرا که او مالک و صاحب اختیار خود نیست.

چون از پیش خلق خدا - چه نیک وچه بد - می‌گذری، عبرت گیر و ازخدای متعال بخواه که تو را در شمار بندگان خاصّ‌خویش قرار دهد و به گذشتگان از آن جماعت پیوندت دهد و با آنان محشورت فرماید.

او را بدین سبب که از شهوات دورت داشته و از اعمال زشت گناه‌کاران حفظ کرده، حمد و سپاس بگوی. چشم خویش را از شهوات و اعمال و افعالی که از آن نهی شده، فرو بند. در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ نه تندرو باش و نه سست گام، و در هر خلوتی حدود الهی را پاس بدار، که گویی درحال عبور از صراط می‌باشی و هر آن با خطر لغزیدن روبه‌رو هستی و بسیار به اطراف خود منگر. به مردم سلام کن و به سلام آنان پاسخ گو. هرکس که تو را در راه حق یاری می‌دهد، یاری نما. گمراه را ارشاد کن و از جاهلان دوری گزین؛ و چون به خانهٔ خویش بازگشتی، چنان وارد شو، که مرده به قبر وارد می‌شود؛ چرا که مرده را جز به رحمت و عفو خدای متعال امید نباشد.

الباب الثّانی عشر :

« فی دخول المسجد »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اِذا بَلَغْتَ بابَ الْمَسْجِدِ، فَاعْلَمْ اَنَّكَ قَدْ قَصَدْتَ بابَ مَلِكٍ عَظيمٍ لا يَطأُ بِساطَهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ، وَ لا يُؤْذَنُ لِمُجالَسَتِهِ اِلاَّ الصِّدّيقُونَ. وَهَبِ الْقُدُومَ اِلىٰ بِساطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ هَيْبَةَ الْمَلِكِ، فَاِنَّكَ عَلىٰ خَطَرٍ عَظيمٍ اِنْ غَفَلْتَ.

وَاعْلَمْ اَنَّهُ قادِرٌ عَلىٰ ما يَشاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَكَ وَ بِكَ، فَاِنْ عَطَفَ عَلَيْكَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ قَبِلَ مِنْكَ يَسيرَ الطّاعَةِ وَ اَجْزَلَ لَكَ عَلَيْها ثَواباً كَثيراً. وَ اِنْ طالَبَكَ بِاسْتِحْقاقِهِ الصِّدْقَ وَالْاِخْلاصَ عَدْلاً بِكَ، حَجَبَكَ وَ رَدَّ طاعَتَكَ وَ اِنْ كَثُرَتْ، وَ هُوَ فَعّالٌ لِما يُريدُ.

وَاعْتَرِفْ بِعَجْزِكَ [وَ قُصُورِكَ] وَ تَقْصيرِكَ وَ فَقْرِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَاِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبادَةِ لَهُ وَالْمُؤانِسَةِ بِهِ، وَ اَعْرِضْ اَسْرارَكَ عَلَيْهِ وَلْيُعْلَمْ اَنَّهُ لا يَخْفىٰ عَلَيْهِ اَسْرارُ الْخَلائِقِ اَجْمَعينَ وَ عَلانِيَتُهُمْ.

وَ كُنْ كَاَفْقَرِ عِبادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اَخْلِ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شاغِلٍ يَحْجُبُكَ عَنْ رَبِّكَ، فَاِنَّهُ لا يَقْبَلُ اِلاَّ الْاَطْهَرَ وَالْاَخْلَصَ. اُنْظُرْ مِنْ اَيِّ ديوانٍ يَخْرُجُ اسْمُكَ، فَاِنْ ذُقْتَ حَلاوَةَ مُناجاتِهِ وَ لَذيذَ مُخاطَباتِهِ وَ شَرِبْتَ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَكَراماتِهِ مِنْ حُسْنِ اِقْبالِهِ عَلَيْكَ وَ اِجابَتِهِ، فَقَدْ صَلُحْتَ لِخِدْمَتِهِ، فَادْخُلْ فَلَكَ الْاِذْنُ وَالْاَمانُ، وَ اِلاَّ فَقِفْ وُقُوفَ مُضْطَرٍّ قَدِ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحِيَلُ، وَ قَصُرَ عَنْهُ الْاَمَلُ، وَ قُضِىَ الْاَجَلُ.

باب دوازدهم:

« آداب داخل شدن به مسجد »

امام صادق (ع) فرمود:

چون به در مسجد می‌رسی، بدان که درگاه پادشاهی عظیم را قصد نموده‌ای که جز پاکان، برگسترۀ فرش او گام ننهند وجز صدّیقان به همنشینی او نایل نیایند. پس با ترس، به محضر او درآی، چنان که از پادشاه ترسانی؛ چرا که اگر غافل باشی و رعایت ادب و تعظیم، نکنی در خطری عظیم خواهی بود.

بدان که او بر هر عملی، به عدل و فضل، قادر و تواناست. پس، چنانچه رحمت و فضل خویش را بر تو معطوف فرماید، طاعتِ اندک تو را خواهد پذیرفت و ثوابی بسیار عطا خواهد کرد وچنانچه با تو از در عدل درآید و استحقاق خویش را در بندگی، صدق و اخلاص خواهان شود، تو را محروم و طاعتت را ردّ می‌کند؛ اگرچه بسیار باشد، که بر آنچه خواهد، توانا و فعّال است.

در محضر او به ناتوانی، تقصیر در بندگی و فقرخویش اعتراف نما، زیرا که تو به سوی او برای عبادت و انس روی نموده‌ای و به او نیازمندی. باید بدانی که درون و باطن خلایق بر او آشکار است. در پیش او چون فقیرترین بندگان باش و قلب خویش از هر امری که تو را از قرب خدا محروم کند خالی دار؛ که او پاک‌ترین وخالص‌ترین اعمال را می‌پذیرد.

بنگر که از کدام دیوان ـ دیوان رستگاران یا دفتر سیه بختان ـ نامت خارج می‌شود، پس چنانچه شیرینی مناجات و لذّت مخاطبات او را به ادراک آوری و جام رحمت و کرامتش را، به سبب روی آوردنت بدو و اجابت او بنوشی، برای خدمتش، صلاحیّت یافته‌ای؛ پس داخل شو که اذن و امان از آن تو است. و در غیر این صورت، وارد مشو و توقف کن؛ مانند آن کسی که راه چاره‌اش قطع گشته، و امیدش بریده شده، و اجل‌اش فرا رسیده است.

فَاِذا عَلِمَ اللّٰهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْاِلْتِجاءِ اِلَيْهِ، نَظَرَ اِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللُّطْفِ، وَ وَفَّقَكَ لِما يُحِبُّ وَ يَرْضىٰ، فَاِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكَرامَةَ لِعِبادِهِ الْمُضْطَرِّينَ اِلَيْهِ، اَلْمُحْتَرِقِينَ عَلىٰ بابِهِ لِطَلَبِ مَرْضاتِهِ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ».[1]

۱ـ سورهٔ نمل، آیهٔ ۶۲.

چنانچه خداوند ـ عزّوجلّ ـ ببیند که با صداقت بدو پناه آورده‌ای، با دیدهٔ رأفت و رحمت و لطف به تو خواهد نگریست و بدان چه خود دوست دارد و بدان راضی است، موفّقت می‌دارد؛ چه او کریم است و گرامی داشتن بندگان مضطر و سوختگان درگاهش را که خواهان خرسندی اویند، دوست می‌دارد.

خدای تعالی فرماید: «کیست آن کس که درمانده را (چون وی را بخواند) اجابت می‌کند، وگرفتاری را برطرف می‌گرداند...».

الباب الثّالث عشر:

«في افتتاح الصّلاة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

إِذَا آسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَآيِسْ مِنَ الدُّنْيا وَ ما فيها وَالْخَلْقِ وَ ما هُمْ فيهِ، [وَ فَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شاغِلٍ يُشْغِلُكَ عَنِ اللّهِ تَعالىٰ] وَ عايِنْ بِسِرِّكَ عَظَمَةَ اللّهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَآذْكُرْ وُقُوفَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ. قالَ اللّهُ تَعالىٰ: «يَوْمَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ بِما اَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا اِلَى اللّهِ مَوْلَيهُمُ الْحَقُّ».[١]

وَقِفْ عَلىٰ قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجاءِ، فَاِذا كَبَّرْتَ فَاسْتَصْغِرْ ما بَيْنَ السَّمٰواتِ الْعُلىٰ وَالثَّرىٰ دُونَ كِبْرِيائِهِ، فَاِنَّ اللّهَ تَعالىٰ اِذا آطَّلَعَ عَلىٰ قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ يُكَبِّرُ وَ في قَلْبِهِ عارِضٌ عَنْ حَقيقَةِ تَكْبيرِهِ، قالَ: «يا كَذّابُ! اَتَخْدَعُني وَ عِزَّتي وَ جَلالي لَاَحْرِمَنَّكَ حَلاوَةَ ذِكْري وَ لَاَحْجُبَنَّكَ عَنْ قُرْبي وَالْمَسَرَّةَ بِمُناجاتي». وَآعْلَمْ اَنَّهُ تَعالىٰ غَيْرُ مُحْتاجٍ اِلىٰ خِدْمَتِكَ وَ هُوَ غِنِيٌّ عَنْكَ وَ عَنْ عِبادَتِكَ وَ دُعائِكَ، وَ اِنَّما دَعاكَ بِفَضْلِهِ لِيَرْحَمَكَ، وَ يُبْعِدَكَ عَنْ عُقُوبَتِهِ، وَ يَنْشُرَ عَلَيْكَ مِنْ بَرَكاتِ حَنّانِيَّتِهِ وَ يَهْدِيَكَ اِلىٰ سَبيلِ رِضاهُ، وَ يَفْتَحَ عَلَيْكَ بابَ مَغْفِرَتِهِ. فَلَوْ خَلَقَ اللّهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ عَلىٰ ضِعْفِ ما خَلَقَ مِنَ الْعَوالِمِ اَضْعافاً مُضاعَفَةً عَلىٰ سَرْمَدِ الْاَبَدِ، لَكانَ عِنْدَهُ سَواءً كَفَرُوا بِاَجْمَعِهِمْ بِهِ اَوْ وَحَّدُوهُ، فَلَيْسَ لَهُ مِنْ عِبادَةِ الْخَلْقِ اِلَّا اِظْهارُ الْكَرَمِ وَالْقُدْرَةِ. فَاجْعَلِ الْحَياءَ رِداءً وَالْعَجْزَ اِزاراً وَ آدْخُلْ تَحْتَ سِرِّ سُلْطانِ اللّهِ تَعالىٰ تَغْنَمْ فَوائِدَ رُبُوبِيَّتِهِ مُسْتَعيناً بِهِ مُسْتَغيثاً اِلَيْهِ.

١ـ سورهٔ يونس، آيهٔ ٣٠.

باب سیزدهم:

« آداب شروع نماز »

امام صادق (ع) فرمود:

چون به قبله روی کنی، دل از دنیا، تعلقات آن و خلق برگیر و قلب خویش را از هر چیزی که از پرداختن به خدای متعال بازت دارد، تهی کن. با چشم دل به عظمت خداوند ـ عزّوجلّ ـ بنگر و به یاد ایستادنت در محضراو باش. خدای تعالی فرماید: «آن‌جاست که هرکس آنچه را از پیش فرستاده است می‌آزماید، و به سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند...».

و بر پای بیم و امید بایست وچون تکبیر گفتی، هرچه را که میان آسمان‌های رفیع و زمین است، جزکبریای او کوچک وخوار شمار؛ چرا که خدا برقلب بنده‌ای که تکبیرش می‌گوید، آگاه می‌باشد وچون دریابد که در آن، چیزی است که با تکبیرحقیقی‌اش منافی است، می‌فرماید: «ای دروغ‌گو! آیا مرا فریب می‌دهی؟! به عزّت و جلالم سوگند که تو را از شیرینی یادم محروم کنم و تو را از مقام قربم دور سازم و از درک خوشی و لذت مناجاتم باز می‌دارم».

بدان که خدای تعالی، به خدمت تو محتاج نیست و از تو وعبادت و دعایت بی‌نیاز است. او به فضل خود تو را خواند، تا ببخشایدت، و از عقوبت خویش دورت کند، و از برکات عطوفت و مهربانی خود برتو افشاند، و به راه رضایش هدایتت کند، و درِ مغفرت خویش را بر تو بگشاید.

اگر خداوند چند برابر آنچه که ازآغاز تا به حال آفریده بیافریند، برای اوهیچ تفاوتی ندارد که آن‌ها همگی کفر ورزند یا موحّد باشند. پس او را در عبادتِ آفریدگان، چیزی نباشد جز این که از باب لطف و به پاس عبادت ناچیز آنان، مراتب والایی به ایشان عطا نماید. از این رو، شرم و ناتوانی را تن پوش خود ساز، و درحمایت سلطان و قدرت او درآی، تا از خوان نعمت الهی بهره‌ها بری و مدد از او جو و به او پناه ببر.

الباب الرّابع عشر:

«في قراءة القرآن»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَخْضَعْ لِلّٰهِ وَ لَمْ يَرِقَّ قَلْبُهُ وَ لَمْ يُنْشِئْ حُزْناً وَ وَجَلاً في سِرِّهِ، فَقَدِ اسْتَهانَ بِعِظَمِ شَأْنِ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً.

فَقارِئُ الْقُرْآنِ يَحْتاجُ اِلىٰ ثَلاثَةِ اَشْياءَ: قَلْبٍ خاشِعٍ، وَ بَدَنٍ فارِغٍ، وَ مَوْضِعٍ خالٍ.

فَاِذاٰ خَشَعَ لِلّٰهِ قَلْبُهُ فَرَّ مِنْهُ الشَّيْطانُ الرَّجيمُ. قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «فَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيمِ».[1]

وَ اِذا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْبابِ تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِراءَةِ فَلا يَعْتَرِضُهُ عارِضٌ فَيَحْرِمَهُ بَرَكَةَ نُورِ الْقُرْآنِ وَ فَوائِدَهُ.

وَ اِذا اتَّخَذَ مَجْلِساً خالِياً وَاعْتَزَلَ عَنِ الْخَلْقِ بَعْدَ اَنْ اَتىٰ بِالْخَصْلَتَيْنِ [الْاَوْلَيَيْنِ]: خُضُوعِ الْقَلْبِ وَ فَراغِ الْبَدَنِ اسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَ سِرُّهُ بِاللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ وَجَدَ حَلاوَةَ مُخاطَباتِ اللّٰهِ تَعالىٰ عِبادَهُ الصّالِحينَ وَ عَلِمَ لُطْفَهُ بِهِمْ وَ مَقامَ اخْتِصاصِهِ لَهُمْ بِفُنُونِ كَراماتِهِ وَ بَدائِعِ اِشاراتِهِ.

فَاِذا شَرِبَ كَأْساً مِنْ هٰذَا الْمَشْرَبِ لا يَخْتارُ عَلىٰ ذٰلِكَ الْحالِ حالاً وَ عَلىٰ ذٰلِكَ الْوَقْتِ وَقْتاً، بَلْ يُؤْثِرُهُ عَلىٰ كُلِّ طاعَةٍ وَ عِبادَةٍ، لِاَنَّ فيهِ الْمُناجاةَ مَعَ الرَّبِّ بِلا واسِطَةٍ.

۱ـ سورهٔ نحل، آيهٔ ۹۸.

باب چهاردهم:

« آداب قرائت قرآن »

امام صادق (ع) فرمود:

کسی که قرآن خواندن او توأم با خضوع نباشد، و قلبش را رقّت فرا نگیرد، و در سینه‌اش حزن و ترس وارد نشود، عظمت خدای متعال را ناچیز شمرده و به خسرانی آشکار درغلتیده است.

پس قاری قرآن را سه چیز لازم است تا به فیض عظمای قرائت نایل آید:

۱- قلبی خاشع ؛

۲- بدنی فارغ از تعلّقات دنیوی ؛

۳- جایی خالی .

چون قلبش در برابر خدای تعالی خاشع شود، شیطان رجیم از او خواهد گریخت. خداوند تعالی می‌فرماید: «پس چون قرآن می‌خوانی، از شیطان رانده شده به خداوند پناه جوی».

پس هنگامی که قاری قرآن، نَفْس خویش را فارغ سازد، قلبش برای قرائت قرآن فراغت یابد و در این هنگام چیزی که بتواند او را از برکت و فواید قرآن محروم کند در بین نیست.

و چون کنج خلوت اختیار کند و از خلق اعتزال جوید و خضوع قلب و فراغ بدن را فراهم آورد، در این هنگام روح و باطنش با خدای ـ عزّوجلّ ـ انس می‌یابد و شیرینی سخنان خداوند تعالی در خطاب با بندگان صالحش و مقامی را که به فنون کرامات و بدایع اشاراتش بدانان اختصاص داده، درخواهد یافت.

پس هنگامی که پیمانه‌ای از این شراب بنوشد، دیگر هیچ حالی و هیچ وقتی را بر آن ترجیح ندهد، بلکه آن را بر هر طاعت و عبادتی رجحان می‌دهد، زیرا در این حال، بدون واسطه با پروردگار خویش به راز و نیاز می‌پردازد.

فَانْـظُرْ كَيْـفَ تَقْرَأُ كِتٰابَ رَبِّكِ وَ مَنْشُورَ وَلٰايَتِكَ، وَ كَيْـفَ تُجِيبُ اَوٰامِرَهُ وَ [تَجْتَنِبْ] نَوٰاهِيَـهُ وَ كَيْـفَ تَمْتَـثِلُ حُدُودَهُ فَاِنَّـهُ كِتٰابٌ عَزِيزٌ: «لٰا يَأْتِيـهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْـهِ وَ لٰا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ». [۱]

فَـرَتِّـلْهُ تَـرْتِيلاً، وَقِفْ عِنْدَ وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ، وَ تَفَكَّرْ فِي اَمْثٰالِـهِ وَ مَوٰاعِظِهِ، وَآحْذَرْ اَنْ تَقَعَ مِنْ اِقٰامَتِكَ حُرُوفَـهُ فِي اِضٰاعَةِ حُدُودِهِ .

۱ـ سورهٔ فصلت، آيهٔ ۴۲ .

ای قاری کتاب خدا! بنگر که چگونه کتاب پروردگار و عهد ولایتت را می‌خوانی، و چگونه بر اوامر او گردن می‌نهی، و از نواهی حضرتش اجتناب می‌ورزی، و چگونه حدودش را پاس می‌داری، که او در کتاب عزیزش می‌فرماید: «نه از پس و نه از پیش بر آن باطل وارد نشود که آن، از سوی [خدای] حکیم حمید نازل شده است.»

پس آن را به ترتیل بخوان و در وعدهٔ پاداش و وعید کیفرش توقف کن و در امثال و مواعظش بیندیش و بپرهیز از این که حروفش را ادا نمایی و حدودش را ضایع کنی.

الباب الخامس عشر :

« في الرّكوع »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

لا يَرْكَعُ عَبْدٌ لِلّٰهِ رُكُوعاً عَلَى الْحَقيقَةِ، اِلاّ زَيَّنَهُ اللّٰهُ بِنُورِ بَهائِهِ وَ اَظَلَّهُ في ظِلالِ كِبْرِيائِهِ، وَ كَساهُ كِسْوَةَ اَصْفِيائِهِ. وَالرُّكُوعُ اَوَّلٌ وَالسُّجُودُ ثانٍ، فَمَنْ اَتىٰ بِالْاَوَّلِ صَلُحَ لِلثّاني.

[وَ فِي الرُّكُوعِ اَدَبٌ، وَ فِي السُّجُودِ قُرْبٌ، وَ مَنْ لا يُحْسِنُ الْاَدَبَ لا يَصْلُحُ لِلْقُرْبِ].

فَارْكَعْ رُكُوعَ خاشِعٍ لِلّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ مُتَذَلِّلٍ بِقَلْبِهِ، وَجِلٍ تَحْتَ سُلْطانِهِ، خافِضٍ لَهُ بِجَوارِحِهِ خَفْضَ خائِفٍ حَزِينٍ عَلىٰ ما فاتَهُ مِنْ فائِدَةِ الرّاكِعِينَ.

وَ يُحْكىٰ: اَنَّ الرَّبيعَ بْنَ خُثَيْم (ره) كانَ يَسْهَرُ بِاللَّيْلِ الْفَجْرَ في رُكُوعٍ واحِدٍ، فَاِذا اَصْبَحَ يَزْفُرُ وَ قالَ: آهٍ! سَبَقَ الْمُخْلِصُونَ وَ قُطِعَ بِنا.

وَاسْتَوْفِ رُكُوعَكَ بِاسْتِواءِ ظَهْرِكَ، وَانْحَطَّ عَنْ هِمَّتِكَ فِي الْقِيامِ بِخِدْمَتِهِ اِلاّ بِعَوْنِهِ.

وَ فِرَّ بِالْقَلْبِ مِنْ وَساوِسِ الشَّيْطانِ وَ خَدائِعِهِ وَ مَكائِدِهِ، فَاِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يَرْفَعُ عِبادَهُ بِقَدْرِ تَواضُعِهِمْ لَهُ، وَ يَهْديهِمْ اِلىٰ اُصُولِ التَّواضُعِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ بِقَدْرِ اطِّلاعِ عَظَمَتِهِ عَلىٰ سَرائِرِهِمْ.

باب پانزدهم:

« آداب رکوع »

امام صادق (ع) فرمود:

بنده‌ای رکوعی حقیقی را به جای نیاورد، جز آن که خداوند به نور عظمت و بزرگی خویش زینتش دهد و در سایهٔ کبریای خود جایی دهد و لباس برگزیدگان خویش را بر او بپوشاند. رکوع، در ابتداست و سجود، پس از آن. پس هرکه اوّلی را به معنای واقعی آن به جای آورد، مقدّمات دومی را فراهم کرده است.

در رکوع، ادب به جای آوردن و در سجود، قرب به خداست و کسی که رعایت ادب نکند، به قرب نرسد. پس با خضوع و تذلّل و بیم بسیار، بیم کسی‌که در مقابل قادری بزرگ ایستاده است، به رکوع بپرداز و اعضای بدنت را تسلیم و مطیع نماز و افعالِ آن گردان، تا همانند راکعان، از مواهب بزرگی که آنان دیده‌اند بهره‌مند شوی.

آورده‌اند که: ربیع بن خیثم (ره) از شب تا به صبح در حال یک رکوع می‌گذراند و چون صبح می‌شد می‌گفت: آه و افسوس، که مخلصان به مقصد رسیدند و پیش بردند و من بر جای ماندم!

و پشت خود را در هنگام رکوع مساوی بدار (به گونه‌ای که اگر قطرهٔ آبی بر پشت تو بریزند، همان جا بماند) تا حقّ رکوع را به جای آوری، و به خاطر بگذران که این رکوع را به مدد و یاری خداوند انجام می‌دهی، نه به نیرو و قدرت خود. و قلب خویش را از وسوسه و فریب شیطان دور کن (که مبادا آن دیو لعین تو را وسوسه کند و به فریب او فخری به هم رسانی) چرا که مراتب بندگان نزد معبود، به قدرِ تواضع و فروتنی است. هرکه را عجز و انکسار بیش‌تر است، منزلت و مقامش نزد خدای تعالی بیش‌تر خواهد بود. و راه بردن به خضوع و خشوع، به قدر راه بردن به عظمت و بزرگواری خداوند عالم است، که هرقدر راه بردن به عظمت او بیش‌تر باشد، اعتراف به عجز و ناتوانی تو بیش‌تر خواهد بود؛ و این میسّر نیست، مگر به راه بردن به شگفتی‌های آفرینش.

الباب السّادس عشر:

«فى السّجود»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ:

مٰا خَسِرَ وَاللّٰهِ مَنْ اَتىٰ بِحَقيقَةِ السُّجُودِ وَلَوْ كٰانَ فِى الْعُمْرِ مَرَّةً وٰاحِدَةً، وَ مٰا اَفْلَحَ مَنْ خَلاٰ بِرَبِّهِ فى مِثْلِ ذٰلِكَ الْحٰالِ شَبيهاً بِمُخٰادِعٍ لِنَفْسِهِ غٰافِلٍ لاٰهٍ عَمّٰا اَعَدَّ اللّٰهُ لِلسّٰاجِدينَ مِنَ الْبِشْرِ الْعٰاجِلِ وَ رٰاحَةِ الْآجِلِ.

وَ لاٰ بَعُدَ عَنِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ اَبَداً مَنْ اَحْسَنَ تَقَرُّبَهُ فِى السُّجُودِ، وَ لاٰ قَرُبَ اِلَيْهِ اَبَداً مَنْ اَسٰاءَ اَدَبَهُ وَ ضَيَّعَ حُرْمَتَهُ وَ يَتَعَلَّقُ قَلْبُهُ بِسِوٰاهُ [فى حٰالِ السُّجُودِ]. فَاسْجُدْ سُجُودَ مُتَوٰاضِعٍ لِلّٰهِ ذَليلٍ عَلِمَ اَنَّهُ خُلِقَ مِنْ تُرٰابٍ يَطَأُهُ الْخَلْقُ وَ اَنَّهُ اتَّخَذَكَ مِنْ نُطْفَةٍ يَسْتَقْذِرُهٰا كُلُّ اَحَدٍ، وَ كُوِّنَ وَ لَمْ يَكُنْ.

وَ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ مَعْنَى السُّجُودِ سَبَبَ التَّقَرُّبِ اِلَيْهِ بِالْقَلْبِ وَالسِّرِّ وَالرُّوحِ، فَمَنْ قَرُبَ مِنْهُ بَعُدَ عَنْ غَيْرِهِ. اَلاٰ تَرىٰ فِى الظّٰاهِرِ اَنَّهُ لاٰ يَسْتَوى حٰالُ السُّجُودِ اِلاّٰ بِالتَّوٰارى عَنْ جَميعِ الْاَشْيٰاءِ، وَالْاِحْتِجٰابِ عَنْ كُلِّ مٰا تَرٰاهُ الْعُيُونُ، كَذٰلِكَ اَرٰادَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ الْاَمْرَ الْبٰاطِنَ.

فَمَنْ كٰانَ ظَنُّهُ مُتَعَلِّقاً فى صَلاٰتِهِ بِشَىْءٍ دُونَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ فَهُوَ قَريبٌ مِنْ ذٰلِكَ الشَّىْءِ، بَعيدٌ عَنْ حَقيقَةِ مٰا اَرٰادَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ مِنْ صَلاٰتِهِ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فى جَوْفِهِ».[1]

١ـ سورة احزاب، آية ٣٣.

باب شانزدهم:

« آداب سجود »

امام صادق (ع) فرمود:

به خدا قسم، زیان کار نیست کسی که سجده را به حقیقتش به انجام رساند، اگرچه در عمرش یک بار چنین کند.

و کسی که درحال سجده، خود را شبیه چنین کسی قرار دهد، خود را فریب داده و از آنچه که خداوند برای سجده کنندگان از انس با خدا در دنیا و راحتی و آسایش در آخرت قرار داده است، در غفلت و بی‌خبری است.

وکسی‌که درسجده‌اش به نحومطلوب به قرب خدای متعال نایل‌آید، ازخداوند دور نشود و کسی‌که در سجود ادب او را نگه ندارد وحرمتش را پایمال کند و قلب خویش را به غیر او مشغول دارد، به خدا نزدیک نشود.

پس سجده کن چون سجدهٔ شخصی که در پیشگاه خدا متواضع است و می‌داند که از خاکی آفریده شده که همه بر آن پای می‌نهند و از نطفه‌ای ترکیب گشته که همه از آن متنفر هستند و او به وجود آمده، درحالی که قبلاً نبوده است.

خداوند معنای [حقیقی] سجده را سببی قرار داده تا با قلب، نهان و روح به او تقرب جویند. پس کسی که به او نزدیک شود، از غیرش دور شود.

آیا نمی‌بینی حالت سجود درست نمی‌آید، مگر با بریدن و از همهٔ اشیاء، و نادیده انگاشتن هرچیزی که آن را چشم‌ها می‌بینند؟ خدای تعالی توجه باطن انسان را به همین گونه خواسته است.

کسی که در نماز، قلبش به چیزی جز خداوند تعلّق یابد، در واقع، او به همین چیز نزدیک است و ازحقیقتی که خدای تعالی در نماز از او خواسته، دور است.

خدای تعالی فرماید: «خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است...».

وَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : قٰالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : لٰا اَطَّلِـعُ عَلىٰ قَلْبِ عَبْدٍ فَـاَعْلَمَ فيهِ حُبَّ الْاِخْلٰاصِ لِطٰاعَتي لِوَجْهي وَ آبْتِغٰاءِ مَرْضٰاتي اِلّٰا تَوَلَّيْتُ تَقْويمَهُ وَ سِيٰاسَتَـهُ. وَ مَنِ آشْتَغَلَ في صَلاٰتِـهِ بِغَيْري فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَهْزِئينَ بِنَفْسِهِ مَكْـتُوبٌ آسْمُهُ في ديوٰانِ الْخٰاسِرينَ .

رسول خدا (ص) فرمود: خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید: در قلب هیچ بنده‌ای، عشق به خالص بودن درعبادت و طاعتم وجلب رضایتم نمی‌بینم، مگر آن که پرورش و امور زندگی‌اش را بر دست گیرم و بدو نزدیک شوم، وکسی‌که در نمازش به غیرمن مشغول شود، از کسانی است که خویش را به استهزا گرفته و نامش در دیوان زیان کاران ثبت شود.

الباب السّابع عشر:

« فی التّشهّد »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلتَّشَهُّدُ ثَناءٌ عَلَى اللّهِ، فَكُنْ عَبْداً لَهُ فِى السِّرِّ خاضِعاً لَهُ فِى الْفِعْلِ كَما اَنَّكَ عَبْدٌ لَهُ بِالْقَوْلِ وَالدَّعْوىٰ، وَصِلْ صِدْقَ لِسانِكَ بِصَفاءِ صِدْقِ سِرِّكَ فَاِنَّهُ خَلَقَكَ عَبْداً وَ اَمَرَكَ اَنْ تَعْبُدَهُ بِقَلْبِكَ وَ لِسانِكَ [وَ جَوارِحِكَ] وَ اَنْ تُحَقِّقَ عُبُودِيَّتَكَ لَهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ لَكَ، وَ تَعْلَمَ اَنَّ نَواصِىَ الْخَلْقِ بِيَدِهِ فَلَيْسَ لَهُم نَفَسٌ وَ لا لَحْظَةٌ اِلّا بِقُدْرَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ وَ هُمْ عاجِزُونَ عَنْ اِتْيانِ اَقَلِّ شَيْءٍ فِي مَمْلَكَتِهِ اِلّا بِاِذْنِهِ وَ مَشِيَّتِهِ وَ اِرادَتِهِ.

قالَ اللّهُ تَعالىٰ: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللّهِ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ».[۱]

فَكُنْ لِلّهِ عَبْداً شَكُوراً بِالْقَوْلِ وَالدَّعْوىٰ وَصِلْ صِدْقَ لِسانِكَ بِصَفاءِ سِرِّكَ فَاِنَّهُ خَلَقَكَ، فَعَزَّ وَجَلَّ اَنْ تَكُونَ اِرادَةٌ وَ مَشِيَّةٌ لِاَحَدٍ اِلّا بِسابِقِ اِرادَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ. فَاسْتَعْمِلِ الْعُبُودِيَّةَ فِى الرِّضا بِحِكْمَتِهِ، وَالْعِبادَةَ فِي اَداءِ اَوامِرِهِ. وَقَدْ اَمَرَكَ بِالصَّلاةِ عَلىٰ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ فَاَوْصِلْ صَلاتَهُ بِصَلاتِهِ وَ طاعَتَهُ بِطاعَتِهِ وَ شَهادَتَهُ بِشَهادَتِهِ، وَانْظُرْ اَنْ لا يَفُوتَكَ بَرَكاتُ مَعْرِفَةِ حُرْمَتِهِ فَتُحْرَمَ عَنْ فائِدَةِ صَلاتِهِ وَ اَمْرِهِ بِالْاِسْتِغْفارِ لَكَ وَالشَّفاعَةِ فِيكَ، اِنْ اَتَيْتَ بِالْواجِبِ فِى الْاَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالسُّنَنِ وَالْآدابِ. وَ تَعَلَّمْ جَلِيلَ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَ اللّهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ .

۱ـ سورهٔ قصص، آيهٔ ۶۸.

باب هفدهم:

«آداب تشهّد»

امام صادق (ع) فرمود:

تشهد ثنای برخداوند است. پس در نهان خود بنده او باش و در فعل وعمل خضوع ورز، همچنان که با زبان و ادعا بندهٔ اویی. و درستی گفتارت را با صفای باطنی پیوند ده و با همهٔ وجود سرِ بندگی در برابر او فرو دار، چرا که او تو را بنده آفرید و دستور داده تا با قلب و زبان و اعضای بدنت عبادتش کنی تا بدین وسیله، ربوبیّت او و بندگی خود را محقّق داری. و بدان که سرنوشت آفریدگان به دست اوست. آنان را نَفَسی و لحظه‌ای نیست، مگر آن که در ید قـدرت و مشیّت اوست، و آنان از انجام کم‌ترین‌چیز درحیطهٔ قدرت او عاجزند، مگر آن که به اذن و مشیّت و ارادهٔ او باشد.

خدای تعالی فرماید: «و پروردگار تو هرچه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارند. منزّه است خدا و از آنچه [با او] شریک می‌گردانند، برتر است».

پس برای‌خدا بنده‌ای باش که با زبان و ادعا وعمل، اورا شاکر است و زبان صادق خود را به صفای باطن پیوند بده چه او خالق توست. او عزیزتر وجلیل‌تر از آن است که کسی جز او را اراده و مشیتی باشد و یا بر ارادهٔ او سبقت جوید. پس عبودیت خویش را در رضامندی به حکمتش و بندگی درعبادت او به کار گیر تا اوامرش را ادا نمایی.

او تو را امر فرموده که برحبیبش، پیامبرخدا محمّد (ص) درود فرستی؛ پس نماز برای خداوند را با درود بر او مقارن کن و اطاعت از خدا را با اطاعت از او و گواهی بر وجود خدا را با گواهی بر رسالت پیامبر (ص) همراه کن، و مراقب باش از برکت‌های شناخت پیامبر (ص) بی‌نصیب نمانی؛ چرا که اگر چنین باشد، از استغفار و شفاعت او ـ که به امر پروردگار بزرگ است ـ محروم خواهی بود و این حاصل نخواهد شد مگر با رعایت فرمان خدا و سنت پیامبر (ص). پس بدان که نباید از شناختن قدر و منزلت آن گرامی نزد خداوند غافل شوی.

الباب الثّامن عشر:

«فى السّلام»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

مَعْنَى السَّلامِ في دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ مَعْنَى الْاَمانِ، اَىْ مَنْ اَدّىٰ اَمْرَ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ خاضِعاً لَهُ خاشِعاً مِنْهُ فَلَهُ الْاَمانُ مِنْ بَلاءِ الدُّنْيا وَ بَراءَةٌ مِنْ عَذابِ الْآخِرَةِ.

وَالسَّلامُ اسْمٌ مِنْ اَسْماءِ اللّٰهِ تَعالىٰ اَوْدَعَهُ خَلْقَهُ لِيَسْتَعْمِلُوا مَعْناهُ فِى الْمُعامَلاتِ وَالْاَماناتِ وَالْاِنْصافاتِ وَ تَصْديقِ مُصاحَبَتِهِمْ [فيما بَيْنَهُمْ] وَ صِحَّةِ مُعاشَرَتِهِمْ.

وَ اِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَضَعَ السَّلامَ مَوْضِعَهُ وَ تَؤَدِىَ مَعْناهُ فَاتَّقِ اللّٰهَ تَعالىٰ، وَلْيَسْلَمْ مِنْكَ دينُكَ وَ قَلْبُكَ وَ عَقْلُكَ اَنْ لا تُدَنِّسَها بِظُلْمَةِ الْمَعاصى، وَلْتَسْلَمْ حَفَظَتُكَ اَنْ لا تُبْرِمَهُمْ وَ تُمِلَّهُمْ وَ تُوحِشَهُمْ مِنْكَ بِسُوءِ مُعامَلَتِكَ مَعَهُمْ، ثُمَّ صَديقَكَ ثُمَّ عَدُوَّكَ. فَاِذا لَمْ يَسْلَمْ مَنْ هُوَ الْاَقْرَبُ، فَالْاَبْعَدُ أَوْلىٰ.

وَ مَنْ لا يَضَعُ السَّلامَ مَواضِعَهُ هٰذِهِ، فَلا سَلامَ وَ لا تَسْليمَ، وَ كانَ كاذِباً في سَلامِهِ، وَ اِنْ اَفْشاهُ فِى الْخَلْقِ.

وَاعْلَمْ اَنَّ الْخَلْقَ بَيْنَ فِتَنٍ وَ مِحَنٍ فِى الدُّنْيا، اِمّا مُبْتَلىً بِالنِّعَمِ لِيَظْهَرَ شُكْرُهُ، وَ اِمّا مُبْتَلىً بِالشِّدَّةِ لِيَظْهَرَ صَبْرُهُ. وَالْكَرامَةُ في طاعَتِهِ، وَالْهَوانُ في مَعْصِيَتِهِ. وَلا سَبيلَ اِلىٰ رِضْوانِهِ اِلّا بِفَضْلِهِ، وَلا سَبيلَ اِلىٰ طاعَتِهِ اِلّا بِتَوْفيقِهِ، وَلا شَفيعَ اِلَيْهِ اِلّا بِاِذْنِهِ وَ رَحْمَتِهِ.

باب هیجدهم:

« آداب سلام »

امام صادق (ع) فرمود:

سلام گفتن در انتهای هر نماز، به معنای ایمنی است و بدین معناست که امر خدای متعال و سنت پیامبر (ص) را با خضوع و خشوع ادا کرده است، پس او از بلای دنیا و آخرت، ایمن باشد. سلام، اسمی است از اسمای خداوند متعال، که آن را در خلقش به ودیعت نهاده، تا در معاملات و امانات و روابط خود از آن بهره جویند، و در دوستی و معاشرت خویش صادق باشند.

وچنانچه بخواهی سلام را در همان جا که باید به کار بری و معنای واقعی‌اش را ادا کنی، باید از خدا بترسی و دین، قلب وعقلت را سالم نگه داری و آن را به ظلم و تاریکی گناهان آلوده نکنی و فرشتگان حافظ خویش (کرام الکاتبین) را با کردار بد ناراحت و ملول و از خود بیزار نکنی، سپس دوستت و دشمنت از تو نرنجد؛ چرا که اگر نزدیکان از دستش در امان نباشند، آن که از دورتر است مسلّماً از دست او در امان نخواهد بود.

پس کسی‌که سلام را در این مواضع مراعات نکند، نه سلامش فایده‌ای دارد و نه تسلیمش. او در سلامش کاذب است، اگرچه خلق را بسیار سلام گوید.

و باید بدانی که مردمان همواره دستخوش آزمون‌اند یا در دام محنت گرفتارند. آن که به نعمت آزمون شود، باید شکر نعمت گوید و آن که به سختی دچار است، باید صبر پیشه سازد. بدان که کرامت در بندگی خدا و خواری در نافرمانی از اوامر اوست و راهی به رضوان و رحمت خداوند نباشد، جز به مدد فضل و بخشش او؛ و هیچ وسیله‌ای برای دست‌یابی به طاعتش، جز به واسطهٔ توفیق‌الهی فراهم نگردد وهیچ شفیعی در پیشگاهش نیست، جز به اذن و رحمتش.

الباب التّاسع عشر :

« فی الدّعاءِ »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ :

اِحْفَظْ آدابَ الدُّعاءِ وَ انْظُرْ مَنْ تَدْعُو، وَ كَيْفَ تَدْعُو، وَ لِماذا تَدْعُو؟ وَ حَقِّقْ عَظَمَةَ اللّٰهِ وَ كِبْرِياءَهُ، وَ عايِنْ بِقَلْبِكَ عِلْمَهُ بِما في ضَميرِكَ وَ اطِّلاعَهُ عَلىٰ سِرِّكَ، وَ ما تُكِنُّ فيهِ مِنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ. وَاعْرِفْ طُرُقَ نَجاتِكَ وَ هَلاكِكَ كَيْلا تَدْعُوَ اللّٰهَ تَعالىٰ بِشَيْءٍ عَسىٰ فيهِ هَلاكُكَ وَ اَنْتَ تَظُنُّ اَنَّ فيهِ نَجاتَكَ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «وَ يَدْعُ الْاِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كانَ الْاِنْسانُ عَجُولاً».[1]

وَ تَفَكَّرْ ماذا تَسْأَلُ وَ لِماذا تَسْأَلُ. وَالدُّعاءُ اسْتِجابَةُ الْكُلِّ مِنْكَ لِلْحَقِّ وَ تَذْويبُ الْمُهْجَةِ في مُشاهَدَةِ الرَّبِّ وَ تَرْكُ الْاِخْتِيارِ جَميعاً وَ تَسْليمُ الْاُمُورِ كُلِّها ظاهِرِها وَ باطِنِها اِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ.

فَاِنْ لَمْ تَأْتِ بِشَرطِ الدُّعاءِ، فَلا تَنْتَظِرِ الْاِجابَةَ، فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفىٰ، فَلَعَلَّكَ تَدْعُوهُ بِشَيْءٍ قَدْ عَلِمَ مِنْ نِيَّتِكَ خِلافَ ذٰلِكَ.

قالَ بَعْضُ الصَّحابَةِ لِبَعْضِهِمْ: اَنْتُمْ تَنْتَظِرُونَ الْمَطَرَ بِالدُّعاءِ وَ اَنَا اَنْتَظِرُ الْحَجَرَ.

وَاعْلَمْ اَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ اَمَرَنَا اللّٰهُ بِالدُّعاءِ لَكُنّا اِذا اَخْلَصْنَا الدُّعاءَ تَفَضَّلَ عَلَيْنا بِالْاِجابَةِ، فَكَيْفَ وَقَدْ ضَمِنَ ذٰلِكَ لِمَنْ اَتىٰ بِشَرائِطِ الدُّعاءِ.

۱ـ سورهٔ اسراء، آيهٔ ۱۱.

باب نوزدهم:

«آداب دعا»

امام صادق (ع) فرمود:

شرایط دعا را نگاه دار، و بنگر که چه کسی را می‌خوانی وچگونه می‌خوانی و برای چه می‌خوانی.

و حقّ عظمت و کبریای خداوند را به جای آور و با قلب خویش علم او به باطنت و آگاهی‌اش از درونت و مکنونات قلبی‌ات از حقّ و باطل بنگر و راه‌های نجات و هلاک خویش را بشناس، که مبادا ازخدا چیزی بخواهی که هلاکتت در آن است و تو نجات خود را در آن می‌پنداری.

خدای تعالی می‌فرماید: «و انسان [همان گونه که] خیر را جزا می‌خواند، [پیشامد] بد را می‌خواند و انسان همواره شتابزده است».

و بیندیش که چه می‌خواهی و برای چه می‌خواهی. و دعا آن است که در همه چیز خدا را استجابت گویی وخون خود را در راه مشاهدهٔ پروردگار نثار کنی و امیال نفسانی را ترک کنی و همهٔ امور را ـ ظاهر و باطن ـ به خدای تعالی واگذاری.

پس چون شرط دعا را مراعات نمی‌کنی، انتظار اجابت نیز نداشته باش؛ چرا که او آشکار و خفا را می‌داند؛ و بسا او را به چیزی بخوانی و نهانت، خلاف آن را گوید (در دعا، زبان و دلت یکی نباشد).

یکی از صحابه، به بعضی دیگر از آنان گفت: شما در انتظار بارانید و من (به دلیل اعمال ناشایست خود) در انتظار سنگ.

و بدان که اگر خدا ما را به دعا امر نفرموده بود، چون خالصانه او را می‌خواندیم، بر ما به اجابتش تفضّل می‌فرمود. پس حال که خود اجابت دعا را ـ که همراه با شرایطش باشد ـ ضامن گشته، چگونه ناامید باشیم؟

وَ سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ عَنِ آسْمِ اللّٰهِ الْاَعْظَمِ، فَقَالَ: كُلُّ آسْمٍ مِنْ اَسْمٰاءِ اللّٰهِ.

فَفَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ مٰا سِوٰاهُ وَآدْعُهُ تَعٰالىٰ بِاَيِّ آسْمٍ شِئْتَ فَلَيْسَ لِلّٰهِ فِي الْحَقِيقَةِ آسْمٌ دُونَ آسْمٍ، بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ.

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَسْتَجِيبُ الدُّعٰاءَ مِنْ قَلْبٍ لاٰهٍ.

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ : اِذٰ اَرٰادَ اَحَدُكُمْ اَنْ لاٰ يَسْأَلَ رَبَّهُ اِلاّٰ اَعْطٰاهُ فَلْيَيْأَسْ مِنَ النّٰاسِ كُلِّهِمْ، وَلاٰ يَكُنْ رَجٰاءُهُ اِلاّٰ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَاِذٰا عَلِمَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ ذٰلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلْهُ شَيْئاً اِلاّٰ اَعْطٰاهُ.

فَاِذٰا اَتَيْتَ بِمٰا ذَكَرْتُ لَكَ مِنْ شَرٰائِطِ الدُّعٰاءِ وَ اَخْلَصْتَ سِرَّكَ لِوَجْهِهِ، فَاَبْشِرْ بِاِحْدىٰ ثَلاٰثٍ: اِمّٰا اَنْ يُعَجِّلَ لَكَ مٰا سَأَلْتَ، وَ اِمّٰا اَنْ يَدَّخِرَ لَكَ مٰا هُوَ اَعْظَمُ مِنْهُ، وَ اِمّٰا اَنْ يَصْرِفَ مِنْكَ مِنَ الْبَلاٰءِ مٰا لَوْ اَرْسَلَهُ اِلَيْكَ لَهَلَكْتَ.

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي اَعْطَيْتُهُ اَفْضَلَ مٰا اُعْطِي لِلسّٰائِلِينَ.

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ : لَقَدْ دَعَوْتُ اللّٰهَ مَرَّةً فَاسْتَجٰابَ لِي وَ نَسِيتُ الْحٰاجَةَ لِاَنَّ آسْتِجٰابَتَهُ بِاِقْبٰالِهِ عَلىٰ عَبْدِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ اَعْظَمُ وَ اَجَلُّ مِمّٰا يُرِيدُ مِنْهُ الْعَبْدُ، وَ لَوْ كٰانَتِ الْجَنَّةَ وَ نَعِيمَهَا الْاَبَدِي. وَ لَيْسَ يَعْقِلُ ذٰلِكَ اِلاَّ الْعٰامِلُونَ الْمُحِبُّونَ الْعٰارِفُونَ بَعْدَ صِفْوَةِ اللّٰهِ وَ خَوٰاصِّهِ.

از رسول خدا (ص) در بارهٔ اسم اعظم پرسیدند، فرمود: هر اسمی از اسم‌های خدا، اعظم است. پس قلب خویش را از ماسوایش فارغ گردان و خدای تعالی را با هر اسمی که خواهی بخوان، که درحقیقت، او چنین نیست که دارای اسمی باشد و فاقد اسمی دیگر، بلکه او خدای واحد قهّار است.

رسول خدا (ص) فرمود: خداوند تعالی دعای کسی را که با دل مشغولی به غیر خدا دعا کند مستجاب نمی‌فرماید.

امام صادق (ع) فرمود: چون کسی از شما اراده می‌کند که از پروردگارش حاجتی بخواهد، باید از جمیع مردمان مأیوس گردد و امید به کسی جز خدای ـ عزّوجلّ ـ نبندد. پس چون خدای تعالی این امر را در دل بنده‌اش ببیند، هرچه را که او بخواهد، بدو عطا کند.

بنابراین، چون شرایطی را که برایت ذکر گشت در دعا مراعات کنی و باطن خویش را برای خدا خالص گردانی، تو را به یکی از سه چیز مژده باد:

۱ـ در برآورده شدن حاجتت، تعجیل می‌ورزد؛

۲ـ چیزی بهتر از آنچه خواسته‌ای، برایت ذخیره می‌کند؛

۳ـ یا بلایایی را از تو باز می‌گرداند که اگر به تو رسند، به هلاکت در افتی.

پیامبر (ص) فرمود: خداوند تعالی می‌فرماید: آن کس که ذکر من، او را از حاجت خواستن از من باز دارد، بهترین چیزی که به حاجت خواهانم می‌دهم، بدو خواهم داد.

امام صادق (ع) فرمود: خدای را یک بار خواندم، فرمود: لبیک بندهٔ من. حاجت خویش از یادم بردم، زیرا پاسخ او بسی بزرگ‌تر و والاتر است از آنچه که بنده از او خواسته است؛ اگرچه حاجتش، بهشت و نعمت جاودان باشد و لذّت آن را جز عاملان محبّ و عارفان برگزیده و خواص خدا ندانند.

الباب العشرون:

«في الصّوم»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ :

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنْ آفٰاتِ الدُّنْيٰا وَ حِجٰابٌ مِنْ عَذٰابِ الْآخِرَةِ. فَاِذٰا صُمْتَ فَانْوِ بِصَوْمِكَ كَفَّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهَوٰاتِ وَ قَطْعَ الْهِمَّةِ عَنْ خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ، وَ اَنْزِلْ نَفْسَكَ مَنْزِلَةَ الْمَرْضىٰ لاٰ تَشْتَهِي طَعٰاماً وَ لاٰ شَرٰاباً، مُتَوَقِّعاً فِي كُلِّ لَحْظَةٍ شِفٰاءَكَ مِنْ مَرَضِ الذُّنُوبِ، وَ طَهِّرْ بٰاطِنَكَ مِنْ كُلِّ كَدَرٍ وَ غَفْلَةٍ وَ ظُلْمَةٍ يَقْطَعُكَ عَنْ مَعْنَى الْاِخْلاٰصِ لِوَجْهِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ.

قِيلَ لِبَعْضِهِمْ: اِنَّكَ ضَعِيفٌ، وَ اِنَّ الصِّيٰامَ يُضْعِفُكَ.

قٰالَ: اِنِّي أُعِدُّهُ بِشَرِّ يَوْمٍ طَوِيلٍ، وَالصَّبْرُ عَلىٰ طٰاعَةِ اللّٰهِ اَهْوَنُ مِنَ الصَّبْرِ عَلىٰ عَذٰابِهِ.

وَ قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : قٰالَ تَعٰالىٰ: الصَّوْمُ لِي وَ اَنَا اَجْزِي بِهِ.

وَالصَّوْمُ يُمِيتُ هَوَى النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ، وَ فِيهِ حَيٰاةُ الْقَلْبِ وَ طَهٰارَةُ الْجَوٰارِحِ، وَ عِمٰارَةُ الظّٰاهِرِ وَالْبٰاطِنِ، وَالشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ، وَ الْاِحْسٰانُ اِلَى الْفُقَرٰاءِ، وَ زِيٰادَةُ التَّضَرُّعِ وَالْخُشُوعِ وَالْبُكٰاءِ، وَ حَبْلُ الْاِلْتِجٰاءِ اِلَى اللّٰهِ تَعٰالىٰ، وَ سَبَبُ اِنْكِسٰارِ الشَّهْوَةِ وَ تَخْفِيفُ الْحِسٰابِ وَ تَضْعِيفُ الْحَسَنٰاتِ، وَ فِيهِ مِنَ الْفَوٰائِدِ مٰا لاٰ يُحْصىٰ، وَ كَفىٰ مٰا ذَكَرْنٰا مِنْهُ لِمَنْ عَقَلَ وَ وُفِّقَ لِاِسْتِعْمٰالِهِ.

باب بیستم:

«آداب روزه»

امام صادق (ع) فرمود:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: روزه، سپر آفات دنیوی وحجاب، عذاب آخرت است. پس چون روزه می‌گیری، چنین نیّت کن که نفس خود را از شهوات باز داری و از پیروی شیطان و گام نهادن در راه‌های شیطانی بپرهیزی.

خویش را چون بیماری فرض کن که میل به طعام و نوشیدنی ندارد، و هرلحظه در انتظار شفای خود از بیماری گناهان باش و باطن را از هرگناه وتیرگی وغفلت وظلمتی که تو را از اخلاص برای خدای تعالی باز می‌دارد، پاک نما.

بعضی را گفتند: تو ناتوانی و روزه تو را ضعیف می‌کند.

در پاسخ گفت: من آن را برای روزی بس طولانی مهیّا می‌کنم. صبر بر طاعت خدا (و تحمل آن) آسان‌تر از صبر بر عذاب اوست.

رسول خدا (ص) فرمود: خدای تعالی فرماید: روزه برای من است وخود پاداش آن را می‌دهم.

روزه، خواستهٔ نفس و شهوتِ طمع را می‌میراند. در روزه، زندگی قلب، طهارت اعضای بدن، آبادانی ظاهر و باطن، شکر نعمت‌های خدا، احسان بر فقرا، ریسمان و دست‌آویز تضرّع، خشوع وگریه و التجا و پناه گزیدن به خداوند است و سبب شکستن امیال نفسانی، آسان شدن حساب و فزونی حسنات است.

در روزه فوایدی است که به شمارش نیاید وآنچه که از آن‌ها ذکر نمودیم، برای هر خردمند که خدا توفیقش داده، کافی است.

الباب الحادى والعشرون:

«فى الزّكاة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

عَلىٰ كُلِّ جُزْءٍ مِنْ اَجْزائِكَ زَكاةٌ واجِبَةٌ لِلّٰهِ تَعالىٰ، بَلْ عَلىٰ كُلِّ شَعْرَةٍ مِنْ شَعْرِكَ، بَلْ عَلىٰ كُلِّ لَحْظَةٍ مِنْ لَحَظاتِكَ.

فَزَكاةُ الْعَيْنِ النَّظَرُ بِالْعِبَرِ وَالْغَضُّ عَنِ الشَّهَواتِ وَ ما يُضاهيها.

وَ زَكاةُ الْاُذُنِ اسْتِماعُ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْقُرْآنِ وَ فَوائِدِ الدِينِ مِنَ الْمَوْعِظَةِ وَالنَّصيحَةِ وَ ما فيهِ نَجاتُكَ، بِالْاِعْراضِ عَمّا هُوَ ضِدُّهُ مِنَ الْكِذْبِ وَالْغيبَةِ وَ اَشْباهِهِما.

وَ زَكاةُ اللِّسانِ النُّصْحُ لِلْمُسْلِمينَ وَالتَّيَقُّظُ لِلْغافِلينَ وَ كَثْرَةُ التَّسْبيحِ وَ غَيْرُهُ.

وَ زَكاةُ الْيَدِ اَلْبَذْلُ وَالْعَطاءُ وَالسَّخاءُ بِما اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِهِ، وَ تَحْريكُها بِكِتابَةِ الْعِلْمِ وَ مَنافِعَ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ في طاعَةِ اللّٰهِ وَالْقَبْضُ عَنِ الشُّرُورِ.

وَ زَكاةُ الرِّجْلِ السَّعْيُ في حُقُوقِ اللّٰهِ تَعالىٰ مِنْ زِيارَةِ الصّالِحينَ وَ مَجالِسِ الذِّكْرِ وَ إِصْلاحِ النّاسِ وَ صِلَةِ الرَّحِمِ وَالْجِهادِ، وَ ما فيهِ صَلاحُ قَلْبِكَ وَ صَلاحُ دينِكَ.

هٰذا مِمّا يَحْتَمِلُ الْقُلُوبُ فَهْمَهُ وَالنُّفُوسُ اسْتِعْمالَهُ، وَ ما لا يُشْرِفُ عَلَيْهِ اِلّا عِبادُهُ الْمُقَرَّبُونَ الْمُخْلِصُونَ، اَكْثَرُ مِنْ اَنْ يُحْصىٰ وَ هُمْ اَرْبابُهُ وَ هُوَ شِعارُهُمْ دُونَ غَيْرِهِمْ.

باب بیست و یکم:

« آداب زکات »

امام صادق (ع) فرمود:

برهرعضوی از اعضایت، بلکه هر مویی از موهایت، و برهرلحظه‌ای از لحظه‌های عمرت، زکاتی است واجب.

زکات چشم، به دیدهٔ عبرت نگریستن و چشم‌پوشی از شهوات و مانند آن است.

زکات گوش، شنیدن علم، حکمت، قرآن و فواید دین و هر آنچه که نجاتت در آن است و نیز گوش فرا ندادن به خلاف آنچه گفته شد، مانند دروغ، غیبت و جز آن.

زکات زبان، نصیحتِ مسلمانان، بیدار کردن غافلان و بسیار تسبیح گفتن و جز آن است.

زکات دست، بذل و بخشش نعمتی است که خدا عنایت فرموده و به کار گرفتن آن در نوشتن علم و دانش و اموری که مسلمانان را در مسیر طاعت خداوند تعالی سود و نفع رساند و شرّی را از آنان دور کردن است.

زکات پا، گام برداشتن و کوشش برایِ ادای حقوق خداوند متعال مانند دیدار برادران صالح ورفتن به مجالس ذکرخدا واصلاح میانِ مردم وصلهٔ رحم ورفتن به جهاد و هرآنچه که سلامت قلبت و دینت در آن است.

آنچه ذکر شد، به قدری است که قلوب توانند آن را فهم کنند و نفوس بدان عمل کنند وکسی جز بندگان مقرّب و مخلص خدا، برکُنه آن آگاهی ندارند؛ چرا که تنها اینان حقیقت امر را دریافته و در عمل و گفتار به آن پای‌بند هستند.

الباب الثّاني والعشرون:

«في الحجّ»

قالَ الصّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلامُ - :

اِذا اَرَدْتَ الْحجَّ فجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلّهِ - عَزَّوَجَلَّ - مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شاغِلٍ وَ حِجابِ كُلِّ حاجِبٍ، وَ فَوِّضْ اُمُورَكَ كُلَّها اِلىٰ خالِقِكَ، وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ في جَميعِ ما يَظْهَرُ مِنْ حَرَكاتِكَ وَ سَكُونِكَ، وَ سَلِّمْ لِقَضائِهِ وَ حُكْمِهِ وَ قَدَرِهِ وَ دَعِ الدُّنْيا وَالرّاحَةَ وَالْخَلْقَ، وَآخْرُجْ مِنْ حُقُوقٍ تَلْزَمُكَ مِنْ جِهَةِ الْمَخْلُوقينَ. وَ لا تَعْتَمِدْ عَلىٰ زادِكَ وَ راحِلَتِكَ وَ اَصْحابِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ شَبابِكَ وَ مالِكَ، مَخافَةَ اَنْ يَصيرُوا لَكَ عَدُوّاً وَ وَبالاً. فَاِنَّ مَنِ ادَّعىٰ رِضَا اللّهِ وَآعْتَمَدَ عَلىٰ شَيْءٍ صَيَّرَهُ عَلَيْهِ عَدُوّاً وَ وَبالاً، لِيَعْلَمَ اَنَّهُ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ وَ لاحيلَةٌ وَ لا لِاَحَدٍ اِلّا بِعِصْمَةِ اللّهِ تَعالىٰ وَ تَوْفيقِهِ. وَآسْتَعِدَّ آسْتِعْدادَ مَنْ لا يَرْجُو الرُّجُوعَ، وَ اَحْسِنِ الصُّحْبَةَ وَ راعِ اَوْقاتَ فَرائِضِ اللّهِ تَعالىٰ وَ سُنَنِ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ ما يَجِبُ عَلَيْكَ مِنَ الْاَدَبِ وَالْاِحْتِمالِ وَالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ وَالشَّفَقَةِ وَالسَّخاءِ وَ ايثارِ الزّادِ عَلىٰ دَوامِ الْاَوْقاتِ.

ثُمَّ آغْسِلْ بِماءِ التَّوْبَةِ الْخالِصَةِ ذُنُوبَكَ، وَ آلْبَسْ كِسْوَةَ الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ. وَ اَحْرِمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَ يَحْجُبُكَ عَنْ طاعَتِهِ. وَ لَبِّ بِمَعْنىٰ اِجابَةٍ صافِيَةٍ خالِصَةٍ زاكِيَةٍ لِلّهِ - عَزَّوَجَلَّ - في دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكاً بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ. وَطُفْ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوافِكَ مَعَ الْمُسْلِمينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ. وَ هَرْوِلْ هَرْوَلَةً مِنْ هَواكَ وَ تَبَرِّياً مِنْ جَميعِ حَوْلِكَ وَ

باب بیست و دوم:

« آداب حجّ »

امام صادق (ع) فرمود:

چون ارادهٔ حج می‌کنی، قلب خویش را برای خدا ـ عزّوجلّ ـ از هرچه که تو را از او مشغول می‌دارد مجرد نما، و امر خویش را به خالقت واگذار، و در جمیع حرکات و سکونات بر او توکل کن، تسلیم قضا، فرمان و قدر او شو، و دنیاطلبی و راحتی و خلق را رها کن وخویش را از بند حقوق بندگان وا رهان بر توشه، یاران، توان، جوانی و مالت اعتماد مکن؛ چرا که ترس آن می‌رود که همهٔ این‌ها دشمن و وبال گردنت شوند، زیرا هرکه داعیهٔ تسلیم خدا بودن داشته باشد و در عمل به غیر او متکی باشد، خدا آن‌ها را وبال و دشمن او گرداند، تا بداند که هیچ قدرتی برای کسی جز خدا نیست، وجز از او طلب مغفرت نکند.

وهمانند کسی آماده (حجّ) شو که دیگر امیدی به بازگشت ندارد وهمراهی ورفاقتت را با دیگران نیک کن و وقتِ فرایض خداوند تعالی و سنّت‌های پیامبرش (ص) وحقوقی چون: ادب، شکیبایی، شکر، مهربانی، شفقت و سخاوت که بر تو لازم آمده، مراعات کن و توشهٔ سفر را از نیازمندان دریغ مدار.

سپس غسل کن و گناهان کوچک و بزرگ خود را و با آب توبه شست وشو ده و لباسِ صدق و صفا وخضوع وخشوع براندام کن و (چون احرام حج بستی) برآن باشی تا هرچه که تو را از خدا و یاد او باز می‌دارد رها کنی و از آن دوری گزینی. لبّیکی که در دعایت به خدای ـ عزّوجلّ ـ عرضه می‌داری، اجابتی صاف و خالص و پاک و همراه با تمسّک به ریسمان الهی باشد و با قلبت همراه ملایک، گرد عرش الهی طواف کن؛ چونان که با مسلمانان گرد خانهٔ خدا طواف می‌کنی. هروله کنان از هوای نفست و از هر چه توان که داری بگریز و بیزاری جوی (و برناتوانی خود اعتراف کن) وآرزوی آنچه که بر تو روا نیست و تو مستحق آن نیستی، در دل راه مده.

قُوَّتِكَ. وَآخْرُجْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ زَلّاتِكَ بِخُرُوجِكَ اِلىٰ مِنىٰ، وَ لا تَتَمَنَّ ما لا يَحِلُّ لَكَ وَلا تَسْتَحِقُّهُ. وَآعْتَرِفْ بِالْخَطايا بِالْعَرَفاتِ، وَجَدِّدْ عَهْدَكَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعالىٰ بِوَحْدانِيَّتِهِ وَتَقَرَّبْ اِلَى اللّٰهِ ذائِقَةٍ بِمُزْدَلِفَةَ. وَآصْعَدْ بِرُوحِكَ اِلَى الْمَلَأِ الْاَعْلىٰ بِصُعُودِكَ اِلَى الْجَبَلِ، وَآذْبَحْ حَنْجَرَتَي الْهَوىٰ وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبيحَةِ. وَآرْمِ الشَّهَواتِ وَالْخَساسَةَ وَالدَّناءَةَ وَالْاَفْعالَ الذَّميمَةَ عِنْدَ رَمْيِ الْجَمَراتِ، وَآحْلِقِ الْعُيُوبَ الظّاهِرَةَ وَالْباطِنَةَ بِحَلْقِ رَأْسِكَ.

وَآدْخُلْ في اَمانِ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ كَنَفِهِ وَ سِتْرِهِ وَ حِفْظِهِ وَكَلاءَتِهِ مِنْ مُتابَعَةِ مُرادِكَ بِدُخُولِ الْحَرَمِ. وَ زُرِ الْبَيْتَ مُتَحَقِّقاً لِتَعْظيمِ صاحِبِهِ وَ مَعْرِفَةِ جَلالِهِ وَ سُلْطانِهِ وَآسْتَلِمِ الْحَجَرَ رِضىً بِقِسْمَتِهِ وَ خُضُوعاً لِعَظَمَتِهِ، وَدَعْ ما سِواهُ بِطَوافِ الْوَداعِ. وَ صَفِّ رُوحَكَ وَ سِرَّكَ لِلِقاءِ اللّٰهِ تَعالىٰ يَوْمَ تَلْقاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصَّفا، وَ كُنْ ذا مُرُوَّةٍ مِنَ اللّٰهِ بِفَناءِ اَوْصافِكَ عِنْدَ الْمَرْوَةِ. وَآسْتَقِمْ عَلىٰ شُرُوطِ حَجِّكَ [هٰذا] وَ وَفاءِ عَهْدِكَ الَّذي عاهَدْتَ بِهِ مَعَ رَبِّكَ وَ اَوْجَبْتَهُ اِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ. وَآعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَلَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَميعِ الطّاعاتِ اِلّا بِالْاِضافَةِ اِلىٰ نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعالىٰ: «وَ لِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ آسْتَطاعَ اِلَيْهِ سَبيلاً».[1]

وَلا سَنَّ نَبِيُّهُ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ في حَلالٍ وَ حَرامٍ وَ مَناسِكَ اِلّا لِلْاِسْتِعْدادِ وَالْاِشارَةِ اِلَى الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْبَعْثِ وَالْقِيامَةِ، وَ فَصْلِ بَيانِ السّابِقَةِ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ اَهْلِها وَ دُخُولِ النّارِ اَهْلِها بِمُشاهَدَةِ مَناسِكِ الْحَجِّ مِنْ اَوَّلِها اِلىٰ آخِرِها لِاُولِي الْاَلْبابِ وَ اُولِي النُّهىٰ.

١ـ سورة آل عمران، آية ٩٧.

در عرفات، به خطا و گناهانت اعتراف کن، عهد خود را با خدای تعالی با اقرار به وحدانیّت او و به واسطهٔ تقرّب به سوی او تجدید کن ودر مزدلفه آن را استحکام بخش.

چون به کوه مشعر می‌روی، روح خود را با امید به رحمت او به ملأ اعلا پرواز ده وگلوی هوا وطمع را در قربانگاه ببر.

به وقت رمی جمرات، شهوات و خساست و دنائت و افعال ناپسند را رمی نما (سنگ بزن) و زشتی‌های ظاهر و باطن را با تراشیدن مویت، بزدای.

چون به حرم داخل می‌شوی با پناه جستن به امان، حفظ و ستر خدای تعالی، قصد کن‌که از دنباله‌روی خواسته‌هایت در امان باشی.کعبه را زیارت کن، به حالی‌که سرشار از بزرگداشت و معرفتِ جلال و سلطنتِ خدا باشی.

حجرالاسود را درحالی ببوس که به قسمت خداوند ـ عزّوجلّ ـ راضی هستی و در پیش عظمت‌اش، خاضع.

و چون طواف وداع را به جای می‌آوری، با هرچیزی جزخدا وداع کن، و روح و نهان خود را برای تعالی‌خدای متعال به روزی که در وقوف صفا به ملاقاتش می‌روی، صاف و پاک کن و در برابرخدا و در سرزمین مروه شیوهٔ جوانمردی پیشه کن و از فرمان او سر متاب و بر شروط حجّات، پایداری نما و در وفای به عهدی که با پروردگارت بسته‌ای و وفای بدان را تا روز قیامت برخود واجب نموده‌ای، وفادار باش.

و بدان که خداوند تعالی، حج را واجب فرموده و ازجمیع عبادات فقط آن را به خودش اختصاص داد و فرمود: «و برای خدا، حج آن خانه، برعهدهٔ مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد».

و هرعملی را که خدای بزرگ واجب گرداند و هرسنّتی‌که پیامبر(ص) وضع فرمود ـ چه حلال، چه حرام، چه مناسک ـ به منظور آمادگی برای مرگ، عالم برزخ و قیامت بود.

بدین ترتیب و با وضع این مراسم، عرصهٔ قیامت را پیش از به بهشت رفتنِ بهشتیان و به آتش درآمدنِ دوزخیان، فراهم آورد.

الباب الثّالث والعشرون:

«في السّلامة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

أُطْلُبِ السَّلامَةَ اَيْنَما كُنْتَ وَ في اَيِّ حالٍ كُنْتَ لِدينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عَواقِبِ اُمُورِكَ مِنَ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَها وَجَدَها، فَكَيْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلاءِ وَ سَلَكَ مَسْلَكَ ضِدِّ السَّلامَةِ وَخالَفَ اُصُولَها، بَلْ رَأَى السَّلامَةَ تَلَفاً، وَالتَّلَفَ سَلامَةً.

وَالسَّلامَةُ قَدْ عَزَّتْ فِي الْخَلْقِ في كُلِّ عَصْرٍ، خاصَّةً في هٰذَا الزَّمانِ. وَ سَبيلُ وُجُودِها فِي احْتِمالِ جَفاءِ الْخَلْقِ وَ اَذِيَّتِهِمْ وَالصَّبْرِ عِنْدَ الرَّزايا وَ خِفَّةِ الْمُؤَنِ وَالْفِرارِ مِنَ الْاَشْياءِ الَّتي تَلْزَمُكَ رِعايَتُها وَالْقَناعَةِ بِالْاَقَلِّ وَالْمَيْسُورِ.

فَاِنْ لَمْ تَكُنْ فَالْعُزْلَةُ، فَاِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَالصَّمْتُ وَ لَيْسَ كَالْعُزْلَةِ، وَ اِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَالْكَلامُ بِما يَنْفَعُكَ وَ لَيْسَ كَالصَّمْتِ، وَ اِنْ لَمْ تَجِدِ السَّبيلَ اِلَيْهِ، فَالْاِنْقِلابُ فِي الْاَسْفارِ مِنْ بَلَدٍ اِلىٰ بَلَدٍ، وَ طَرْحُ النَّفْسِ في بَرارِي التَّلَفِ بِسِرٍّ صافٍ وَ قَلْبٍ خاشِعٍ وَ بَدَنٍ صابِرٍ.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ: «اِنَّ الَّذينَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمي اَنْفُسِهِمْ قالُوا فيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفينَ فِي الْاَرْضِ قالُوا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فيها ...».[1]

١ـ سورهٔ نساء، آيهٔ ٩٧.

باب بیست و سوم:

«سلامتی»

امام صادق (ع) فرمود:

برای دین و قلب و فرجام امورت، در هرکجا و در هرحالی که هستی، از خداوند ـ عزّوجلّ ـ درخواست سلامتی‌کن؛ چرا که هرکسی‌که به دنبال آن باشد، آن را خواهد یافت.

پس چگونه است حال آن کسی‌که در معرض بلا باشد، و راه‌های مخالف سلامتی را پیموده، و اصول آن را نادیده گرفته، و سلامتی را عین تلف و تلف را همچون سلامتی بیند؟!

سلامتیِ دین در هر دوره‌ای ـ به خصوص درعصرحاضر ـ نایاب است. راهی‌که تو را بدان می‌رساند، تحمّل جفا و آزارخلایق، صبر برسختی‌ها، کم‌کردن مؤونهٔ زندگی (به اندک راضی بودن)، ترکِ آن تکلّف‌ها، اگرچه رعایت آن لازم باشد و قناعت ورزیدن به حداقل ممکن.

اگر چنین راهی ممکن نبود، پس خلوت گزیدن مفید خواهد بود و اگر این هم نشد، خاموشی نیک است و البته این، چون خلوت گزیدن نیست و اگر خاموشی هم نشد، پس سخن در چیزی گوی که تو را سودی رساند و این نیز چون خاموشی نباشد.

و اگر راهی بدین هم نیافتی، پس با درونی صاف و بدون تیرگی، و با قلبی‌خاشع و بدنی شکیبا بر سختی‌ها، نفس خود را در بیابان‌ها(ی رنج) بیفکن.

خداوند ـ عزّوجلّ ـ فرماید: «کسانی که برخویشتن ستم‌کار بوده‌اند [هنگامی که] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در روی زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟...».

وَ آنْـتَهِزْ مَغْنَمَ عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحِينَ وَلا تُنٰافِسِ الْاَشْكالَ وَلا تُنٰازِعِ الْاَضْدٰادَ، وَ مَنْ قالَ لَكَ اَنا فَقُلْ اَنْتَ وَ لا تَدَّعِ شَيْـئاً وَ اِنْ اَحاطَ بِـهِ عِلْمُكَ وَ تَحَقَّـقَتْ بِـهِ مَعْرِفَـتُـكَ.

وَلا تَكْشِفْ سِرَّكَ اِلّا لِمَنْ هُوَ اَشْرَفُ مِنْكَ فِي الدّينِ فَـتَجِدَ الشَّرَفَ. وَ اِذا فَعَلْتَ ذٰلِكَ اَصَبْتَ السَّلامَـةَ وَ بَقِيتَ مَعَ اللّٰهِ - عَزَّوَجَلَّ - بِلا عِلاقَـةٍ.

از وجود بندگان صالح خداوند بهره جوی و همنشینی با آنان را مغتنم دان. با هم قطاران خود مفاخره مکن و با دشمنان، منازعه منما. هرکس که گفت: «من» بگو: «تو». ادعای هیچ چیز مکن، اگرچه بدان علم و معرفت داشته باشی.

رازت را جز برای کسانی که در دین از تو برترند فاش مکن، تا بزرگی یابی (چرا که چنین انسان‌هایی کم و نایاب‌اند) و هرگاه چنین‌کردی، سلامت [در دین] را به دست آورده‌ای و بدون دلبستگی (به چیزی) به خدا پیوسته‌ای!

الباب الرّابع والعشرون:

«في العزلـة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

صاحِبُ الْعُزْلَةِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ مُتَحَرِّسٌ بِحِراسَتِهِ. فَياطُوبىٰ لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرّاً وَ عَلانِيَةً.

وَ هوَ يَحْتاجُ إِلىٰ عَشْرِ خِصالٍ: عِلْمُ الْحَقِّ وَالْباطِلِ، وَ حُبُّ الْفَقْرِ، وَ آخْتِيارُ الشِّدَّةِ، وَالزُّهْدِ، وَ اغْتِنامُ الْخَلْوَةِ، وَالنَّظَرُ فِي الْعَواقِبِ، وَ رُؤْيَةُ التَّقْصيرِ فِي الْعِبادَةِ مَعَ بَذْلِ الْمَجْهُودِ، وَ تَرْكُ الْعُجْبِ، وَ كَثْرَةُ الذِّكْرِ بِلا غَفْلَةٍ ـ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مُصْطادُ الشَّيْطانِ، وَ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ، وَ سَبَبُ كُلِّ حِجابٍ ـ وَ خَلْوَةُ الْبَيْتِ عَمّا لا يَحْتاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ.

قالَ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ ـ عَلَيْهِمَا السَّلامُ ـ: أُخْزُنْ لِسانَكَ بِعِمارَةِ قَلْبِكَ وَلْيَسَعْكَ بَيْتُكَ، وَآحْذَرْ مِنَ الرِّيا وَ فُضُولِ مَعاشِكَ، وَآبْكِ عَلىٰ خَطيئَتِكَ، وَ فِرَّ مِنَ النّاسِ فِرارَكَ مِنْ الْأَسَدِ، فَإِنَّهُمْ كانُوا دَواءً فَصارُوا الْيَوْمَ داءً، ثُمَّ اتَّقِ اللّٰهَ تَعالىٰ مَتىٰ شِئْتَ.

قالَ رَبيعُ بْنُ خُثَيْم: إِنِ آسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ [الْيَوْمَ] في مَوضِعٍ لا تُعْرَفُ وَ لا تَعْرِفُ فَافْعَلْ، فَفِي الْعُزْلَةِ صِيانَةُ الْجَوارِحِ وَ فَراغُ الْقَلْبِ وَ سَلامَةُ الْعَيْشِ وَ كَسْرُ سِلاحِ الشَّيْطانِ وَ مُجانَبَةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ راحَةُ الْقَلْبِ.

وَ ما مِنْ نَبِيٍّ وَ لا وَصِيٍّ إِلّا وَ آخْتارَ الْعُزْلَةَ في زَمانِهِ، إِمّا فِي آبْتِدائِهِ وَ إِمّا فِي آنْتِهائِهِ.

باب بیست و چهارم:

«عزلت گزیدن»

امام صادق (ع) فرمود:

صاحب عزلت، در دژ محکم خداوند تعالی پناه جسته و درحفاظت اوست. پس، خوشا به حال کسی که در خفا و آشکار با او باشد.

عزلت را نیاز به ده خصلت است: شناختن حق وباطل، عشق به فقر، برگزیدن سختی و شدّت، زهد، خلوت گزیدن و در عواقب امور اندیشیدن، کوتاهی خویش درعبادت دیدن در عین حال که تمام توان خود را درعبادت به کار بندد، دوری از خودپسندی، بسیاری ذکرخداوند که غفلت در آن نباشد، چرا که غفلت، دام شیطان است و اساس هر بلا و سبب هر دوری، وخانه را از زوایدی که انسان را به خودش مشغول دارد، تهی کردن.

عیسی بن مریم (ع) فرمود: زبانت را (از سخن غیر ضروری) باز دار، تا قلبت آباد شود و درخانه بنشین و از ربا بپرهیز و بیش از نیاز پی کسب روزی مباش و برگناهت گریه کن و از مردم بگریز، چونان که از شیر می‌گریزی، زیرا که آنان در گذشته درمان درد بوده‌اند و امروز عامل بیماری‌اند. پس (چون چنین کنی) هرگاه که خواهی به دیدار خدا بشتاب.

ربیع بن‌خثیم گوید: اگرمی‌توانی‌که نه کس را بشناسی ونه کسی تو را بشناسد، چنین کن که صیانت اعضای بدن ازکارهای بیهوده و فراغت قلب وسلامت و درستی زندگی و شکستن سلاح شیطان و دوری از هر بدی و آسایش قلب، در عزلت نهفته است.

هر پیامبر یا جانشین او، عزلت اختیار کرد؛ چه درآغاز عمرخویش، وچه در انجام آن.

الباب الخامس والعشرون:

«فى العبادة»

قَالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ:

دٰاوِمْ عَلىٰ تَخْلِيصِ الْمَفْرُوضٰاتِ وَالسُّنَنِ فَاِنَّهُمَا الْاَصْلُ، فَمَنْ اَصٰابَهُمٰا وَ اَدّٰاهُمٰا بِحَقِّهِمٰا فَقَدْ اَصٰابَ الْكُلَّ، فَاِنَّ خَيْرَ الْعِبٰادٰاتِ اَقْرَبُهٰا بِالْاَمْنِ وَ اَخْلَصُهٰا مِنَ الْآفٰاتِ، وَ اَدْوَمُهٰا وَ اِنْ قَلَّ، فَاِنْ سَلِمَ لَكَ فَرْضُكَ وَ سُنَّتُكَ فَاَنْتَ اَنْتَ.

وَآحْذَرْ اَنْ تَطَأَ بِسٰاطَ مَلِكِكَ اِلاَّ بِالذُّلِّ وَالْاِفْتِقٰارِ وَالْخَشْيَةِ وَالتَّعْظِيمِ، وَ اَخْلِصْ حَرَكٰاتِكَ مِنْ الرِّيٰاءِ وَ سِرَّكَ مِنَ الْقَسٰاوَةِ.

فَاِنَّ النَّبِيَّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ قٰالَ: الْمُصَلّي مُنٰاجٍ رَبَّهُ.

فَآسْتَحِ مِنَ الْمُطَّلِعِ عَلىٰ سِرِّكَ، الْعٰالِمِ بِنَجْوٰاكَ وَ مٰا يُخْفي ضَميرُكَ. وَ كُنْ بِحَيْثُ يَرٰاكَ لِمٰا اَرٰادَ مِنْكَ وَ دَعٰاكَ اِلَيْهِ، وَكٰانَ السَّلَفُ لاٰ يَزٰالُونَ مِنْ وَقْتِ الْفَرْضِ اِلىٰ وَقْتِ الْفَرْضِ في اِصْلاٰحِ الْفَرْضَيْنِ [جَميعاً].

وَ تَرىٰ اَهْلَ الزَّمٰانِ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضٰائِلِ دُونَ الْفَرٰائِضِ كَيْفَ يَكُونُ جَسَدٌ بِلاٰ رُوحٍ؟

قٰالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ـ عَلَيْهِمَا السَّلاٰمُ ـ: عَجِبْتُ لِطٰالِبِ فَضيلَةٍ تٰارِكِ فَريضَةٍ، وَ لَيْسَ ذٰلِكَ اِلاَّ لِحِرْمٰانِ مَعْرِفَةِ الْاَمْرِ وَ تَعْظيمِهِ وَ تَرْكِ رُؤْيَةِ مِنَنِهِ بِمٰا اَهَّلَهُمْ لِاَمْرِهِ وَآخْتٰارَهُمْ لَهُ.

باب بیست و پنجم:

« آداب عبادت »

امام صادق (ع) فرمود:

در به جای آوردن اعمال واجب و مستحب همراه با اخلاص، مداومت نما وحدود آن را رعایت کن که این دو، اصل‌اند. پس کسی که به درستی و به حق، آن‌ها را ادا نماید، همه چیز را دریافته و به دست آورده است.

بهترین عبادت‌ها، نزدیک‌ترین آن‌ها به امان (از عذاب) الهی، خالص‌ترین آن‌ها از ریا است و پیوسته باشد، اگرچه اندک باشد. پس، چنانچه عمل واجب و مستحب را به سلامت جای آوردی، عابدی و در بندگی صادقی.

چون به محضر خدا (مسجد) گام نهی توأم با فروتنی و اظهار عجز و خشیت از او و تعظیم حضرتش باشد. حرکات خویش را از ریا و باطن خویش را از قساوت خالص گردان، زیرا پیامبر (ص) فرمود: نمازگزار، با پروردگارش در حال مناجات است.

پس، از آن کسی‌که بر باطنت آگاه است و به نجوا و آنچه در درونت می‌گذرد، عالم است، حیا کن و چنان باش که تو را به آنچه فرا خوانده و به سویش دعوت کرده است، مشغول ببیند.

پیشینیان همواره فاصله میان دو فریضه را به اصلاح امور آن‌ها مانند اوراد و اذکار و... مشغول بودند، ولی امروز امر بدین گونه است که برای دست‌یابی به فضایل، فرایض ترک می‌شوند. چگونه می‌توان جسدی بدون روح داشت و از آن، چونان زندگان، بهره برد؟!

علی بن‌الحسین (ع) فرمود: درشگفتم از طالب فضیلت، که برترین فضیلت‌ها را که همانا فرایض است، ترک کند و نپیمودن راه حق و نادیده گرفتن نعمت بندگی، که خدا آن را بر او ارزانی داشت، به سبب محروم بودن از شناخت امر الهی است.

الباب السّادس والعشرون:

«فى التّفكّر»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اِعْتَبِرْ بِما مَضىٰ مِنَ الدُّنْيا، هَلْ بَقِىَ عَلىٰ اَحَدٍ، هَلْ اَحَدٌ فيها باقٍ مِنَ الشَّريفِ وَالْوَضيعِ وَالْغَنِيِّ وَالْفَقيرِ وَالْوَلِيِّ وَالْعَدُوِّ؟

فَكَذٰلِكَ ما لَمْ يَأْتِ مِنْها، بِما مَضىٰ اَشْبَهَ مِنَ الْماءِ بِالْماءِ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ: كَفىٰ بِالْمَوْتِ واعِظاً، وَ بِالْعَقْلِ دَليلاً وَ بِالتَّقْوىٰ زاداً وَ بِالْعِبادَةِ شُغْلاً وَ بِاللّٰهِ مُؤْنِساً وَ بِالْقُرْآنِ بَياناً.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا اِلَّا بَلاءٌ وَ فِتْنَةٌ، وَ ما نَجا مَنْ نَجا اِلَّا بِصِدْقِ الْاِلْتِجاءِ.

وَ قالَ نُوحٌ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: وَجَدْتُ الدُّنْيا كَبَيْتٍ لَهُ بابانِ دَخَلْتُ مِنْ اَحَدِهِما وَ خَرَجْتُ مِنَ الْآخَرِ.

هٰذا حالُ نَبِيِّ اللّٰهِ، فَكَيْفَ حالُ مَنِ اطْمَأَنَّ فيها وَ رَكَنَ اِلَيْها وَ ضَيَّعَ عُمْرَهُ في عِمارَتِها وَ مَزَّقَ دينَهُ في طَلَبِها.

وَالْفِكْرَةُ مِرْآةُ الْحَسَناتِ، وَ كَفّارَةُ السَّيِّئاتِ وَ ضِياءٌ لِلْقَلْبِ، وَ فُسْحَةٌ لِلْخُلْقِ، وَ اِصابَةٌ في اِصْلاحِ الْمَعادِ وَ اطِّلاعٌ عَلَى الْعَواقِبِ، وَاسْتِزادَةٌ فِى الْعِلْمِ وَ هِيَ خَصْلَةٌ لا يُعْبَدُ اللّٰهُ بِمِثْلِها.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ: فِكْرَةُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ.

وَلا يَنالُ مَنْزِلَةِ التَّفَكُّرِ اِلَّا مَنْ قَدْ خَصَّهُ اللّٰهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحيدِ.

باب بیست و ششم:

«اندیشه و تفکّر»

امام صادق (ع) فرمود:

از گذشتهٔ دنیا عبرت گیر. آیا به‌کسی وفا کرده و آیا اشراف‌زاده‌ای، بینوایی، ثروتمندی دوست و دشمنی را دیده‌ای که نمیرد و جاوید باشد؟! آیندهٔ جهان به گذشتهٔ آن مانَد، که آب به آب.

رسول خدا (ص) فرمود: مرگ پند دهنده و خرد، راهنما و تقوا ره توشهٔ آخرت و عبادت خدا، اشتغال و دل مشغولی و انس با خدا و قرآن وسیله‌ای برای بیان است که هر یک در جای خود، بسنده و کفایت کننده است.

رسول خدا (ص) فرمود: از دنیا چیزی جز بلا و فتنه برنیاید و آن که از بلا و فتنهٔ نفس و فریب ابلیس وارهید، به سبب التجای صادقانهٔ او به خدا بوده است.

حضرت نوح (ع) فرمود: دنیا را چون خانه‌ای با دو در یافتم. از یک در بدان وارد و از در دیگر خارج شدم. این حال و مقال پیامبر خدا است.

پس حال آن کسی‌که به دنیا دل بسته و بدان روی آورده و عمر خویش را در آبادانی آن تباه کرده و در طلبش راه به افراط برده، چگونه است؟!

فکر، آیینهٔ حسنات، کفارهٔ گناهان، نور قلب و مایهٔ حُسن‌خلق است و اصلاح آخرت و آگاهی از فرجام کارها و فزونی علم را در پی دارد. فکر، خصلتی (عبادتی) است که هرگز خداوند، به مانند آن، عبادت نشده است.

رسول خدا (ص) فرمود: یک ساعت اندیشیدن (در راه اصلاح خود و جامعه) از عبادت یک سال بهتر است و کسی به این منزلت و مقام نرسد، مگر آن که خداوند او را از نور معرفت و توحید بهره‌مند گرداند.

الباب السّابع والعشرون:

«في الصّمت»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

الصَّمْتُ شِعارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقائِقِ ما سَبَقَ وَ جَفَّ الْقَلَمُ بِهِ، وَ هُوَ مِفْتاحُ كُلِّ راحَةٍ مِنَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ [وَفيهِ رِضَى اللّٰهِ وَ تَخْفيفُ الْحِسابِ] وَالصَّوْنُ مِنَ الْخَطايا وَالزَّلَلِ. وَ قَدْ جَعَلَهُ اللّٰهِ سِتْراً عَلَى الْجاهِلِ وَ تَزَيُّناً لِلْعالِمِ، وَ فيهِ عَزْلُ الْهَوىٰ، وَ رِياضَةُ النَّفْسِ، وَ حَلاوَةُ الْعِبادَةِ، وَ زَوالُ قَساوَةِ الْقَلْبِ، وَالْعَفافُ وَالْمُرُوَّةُ وَالظَّرْفُ. فَاَغْلِقْ بابَ لِسانِكَ عَمّا لَكَ مِنْهُ بُدٌّ لا سِيَّما اِذا لَمْ تَجِدْ اَهْلاً لِلْكَلامِ وَالْمُساعِدَ فِي الْمُذاكَرَةِ لِلّٰهِ وَ فِي اللّٰهِ. وَ كانَ الرَّبيعُ بْنُ خُثَيْمٍ يَضَعُ قِرْطاساً بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ ما يَتَكَلَّمُ بِهِ ثُمَّ يُحاسِبُ نَفْسَهُ في عَشِيَّتِهِ ما لَهُ وَ ما عَلَيْهِ، وَ يَقُولُ: [آهٍ] آهٍ! نَجا الصّامِتُونَ يَقيناً [وَ يَقيناً].

وَ كانَ بَعْضُ اَصْحابِ رَسُولِ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ يَضَعُ حَصاةً في فَمِهِ، فَاِذا اَرادَ اَنْ يَتَكَلَّمَ بِما عَلِمَ اَنَّهُ لِلّٰهِ وَ فِي اللّٰهِ وَ لِوَجْهِ اللّٰهِ، اَخْرَجَها مِنْ فَمِهِ. وَ اِنَّ كَثيراً مِنَ الصَّحابَةِ ـ رِضْوانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ ـ كانُوا يَتَنَفَّسُونَ الصُّعَداءَ وَ يَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرْضىٰ.

وَ اِنَّما سَبَبُ هَلاكِ الْخَلْقِ وَ نَجاتِهِمِ الْكَلامُ وَالصَّمْتُ. فَطُوبىٰ لِمَنْ رُزِقَ مَعْرِفَةَ عَيْبِ الْكَلامِ وَ صَوابِهِ، وَ فَوائِدِ الصَّمْتِ، فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبِياءِ وَ شِعارِ الْاَصْفِياءِ. وَ مَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلامِ اَحْسَنَ صُحْبَةَ الصَّمْتِ، وَمَنْ اَشْرَفَ عَلىٰ ما في لَطائِفِ الصَّمْتِ وَائْتُمِنَ عَلىٰ خَزائِنِهِ، كانَ كَلامُهُ وَصَمْتُهُ عِبادَةً، وَلا يَطَّلِعُ عَلىٰ عِبادَتِهِ هٰذِهِ اِلَّا الْمَلِكُ الْجَبّارُ.

باب بیست و هفتم:

«خموشی»

امام صادق (ع) فرمود:

خموشی، شیوۀ اهل تحقیق است و سرلوحۀ عمل کسانی است که به حال گذشتگان نگریسته و به تحوّل و تغییر روزگار پی بـرده‌اند، که به تحقیق، این تتبع اساس سکوت و خموشی است. رضایت خداوند درخموشی نهفته و مایۀ سبک شدن حساب و مصون ماندن ازخطاها و لغزش‌هاست. خداوند، خاموشی را پوشش نادانیِ جاهلان وعالمان را بدان آراسته است. خاموشی، وسیلۀ دوری جستن از هوا و هوس است، و سبب ریاضت نفس، شیرینی عبادت، زدودن قساوت قلب، موجب عفاف، جوانمردی و زیرکی است. پس، زبان خود را از باز شدن به سخنانی‌که مجبور به گفتن آن‌ها نیستی، به ویژه زمانی‌که شنوندۀ شایسته‌ای که برای خدا و در راه خدا با او سخن‌گویی، بازدار.

ربیع بن‌خثیم کاغذی را در پیش رو می‌نهاد و در آن روز آنچه را بر زبان می‌آورد، در آن می‌نوشت، و شب نفس‌خویش را به محاسبه می‌کشانید و می‌گفت: آه آه! به یقین که خاموشان رستگار شدند.

یکی از اصحاب رسول خدا (ص) ریگی در دهان خود می‌نهاد و وقتی قصد گفتار داشت، آن را می‌سنجید و چون آن را در راه خدا می‌دید، ریگ را از دهان درمی‌آورد.

بسیاری از صحابه ـ رضوان اللّٰه علیهم ـ چنان نفس می‌کشیدند که گویی نفس از سینه‌ای پردرد برمی‌آید و چون بیماران سخن می‌گفتند.

علّت هلاکت و نجات مردمان، در سخن‌گفتن وخاموشی است. پس‌خوشا به‌حال کسی که معرفت سخن نیک و بد و دانش خاموشی و فواید آن، روزی‌اش شده باشد که این، از اخلاق انبیا و شعار اصفیاست. کسی‌که ارزش و قدر کلام را بداند و به پیامدها و کاستی‌های آن پی برد، خاموشی برگزیند و آن کس که از فواید خاموشی آگاه گشته و بر خزاین‌گرانبهایش دست یافت، هم سخن وهم خاموشی او عبادت است و براین‌عبادت وی، جز خدای ملک جبّار آگاهی نیابد.

الباب الثّامن والعشرون:

«في الرّاحة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

لا راحَةَ لِمُؤْمِنٍ عَلَى الْحَقيقَةِ اِلاّ عِنْدَ لِقاءِ اللّهِ تَعالىٰ، وَ ما سِوىٰ ذٰلِكَ فَفي اَرْبَعَةِ اَشْياءَ: صَمْتٌ تَعْرِفُ بِهِ حالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فيما يَكُونُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ بارِئِكَ، وَ خَلْوَةٌ تَنْجُو بِها مِنْ آفاتِ الزَّمانِ ظاهِراً وَ باطِناً، وَ جُوعٌ تُميتُ بِهِ الشَّهَواتِ وَالْوَسْواسَ، وَ سَهْرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبَكَ وَ تُصَفّي بِهِ طَبْعَكَ وَ تُزَكّي بِهِ رُوحَكَ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: مَنْ اَصْبَحَ آمِناً في سِرْبِهِ مُعافىً في بَدَنِهِ وَ عِنْدَهُ قُوتُ يَوْمِهِ، فَكَاَنَّما حيزَتْ لَهُ الدُّنْيا بِحَذافيرِها.

وَ قالَ وَهَبُ بْنُ مُنَبِّهٍ: في كُتُبِ الْاَوَّلينَ وَالْآخِرينَ مَكْتُوبٌ: يا قَناعَةُ! اَلْعِزُّ وَالْغِنىٰ مَعَكِ، فازَ مَنْ فازَ بِكِ.

قالَ اَبُوالدَّرْداءِ: ما قَسَّمَ اللّهُ لي لا يَفُوتُني وَلَوْ كانَ في جَناحِ ريحٍ.

وَ قالَ اَبُوذَرٍّ (ره): هُتِكَ سِتْرُ مَنْ لا يَثِقُ بِرَبِّهِ وَلَوْ كانَ مَحْبُوساً فِي الصُّمِّ الصَّياخيدِ.

فَلَيْسَ اَحَدٌ اَخْسَرَ وَ اَذَلَّ وَ اَنْزَلَ مِمَّنْ لا يُصَدِّقُ رَبَّهُ فيما ضَمِنَ لَهُ، وَ تَكَفَّلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ اَنْ خَلَقَهُ، وَ هُوَ مَعَ ذٰلِكَ يَعْتَمِدُ عَلىٰ قُوَّتِهِ وَ تَدْبيرِهِ وَ جُهْدِهِ وَ يَتَعَدّىٰ حُدُودَ رَبِّهِ بِاَسْبابٍ قَدْ اَغْناهُ اللّهُ تَعالىٰ عَنْها.

باب بیست و هشتم:

«آسایش و راحتی»

امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن را راحتی و آسایش حقیقی نباشد، جز در لقای خداوند متعال. ولی آسایش دنیایی در چهار چیز است: خاموشی و سکوتی که به وسیلهٔ آن حال قلب و نفس‌خویش و آنچه را که میان تو و خالق خویش (چون ایجاد تو از عدم و سایر عجایب آفریدگار) می‌گذرد، بشناسی؛ عزلتی که بدان وسیله از آفات ظاهری و باطنی زمان نجات بیابی؛ گرسنگی‌ای که شهوات و وسواس را به واسطه‌اش بمیرانی؛ و شب بیداری‌ای که قلبت را بدان نورانی کنی و طبعت را صفا و روحت را پالایش دهی.

پیامبر (ص) فرمود: هرکس شب و روز از شرّ مردم در امان، و از سلامت بهره‌مند باشد و روزی و طعام روزش نیز فراهم آید، گویی‌خیر تمامی دنیا، بدو روی آورده است.

وهب بن منبه می‌گوید: در کتابهای اوّلین و آخرین آمده است: ای قناعت! عزّت و بی‌نیازی با تو همراه است، پس آن کس با تو باشد، رستگار است.

ابوالدرداء گفته است: آنچه خداوند برای من مقدّر و مقسوم فرموده، از دستم نرود، اگرچه دستخوش باد باشد.

ابوذر (ره) گفت: آبروی کسی که به خدایش مطمئن نباشد، می‌رود؛ اگرچه به جایی بس مستحکم پناه برد. پس زیان‌کارتر وخوارتر کسی است که خداوند را درآنچه برایش پیش از آفریدن جهانیان تضمین کرده و متکفّل شده، در عین حال او را تصدیق نکند و با آگاهی از این امر، بر توان و تدبیر و کوشش و سعی‌خویش دل بندد و بر آن‌ها متکی باشد، [به یقین] به حدود وحریم پروردگارش تجاوز کرده است.

الباب التّاسع والعشرون:

«فی القناعة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

لَوْ حَلَفَ الْقانِعُ بِتَمَلُّكِهِ عَلَى الدّارَيْنِ لَصَدَّقَهُ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ بِذٰلِكَ، وَ لَأَبَرَّهُ لِعِظَمِ شَأْنِ مَرْتَبَةِ الْقَناعَةِ.

ثُمَّ كَيْفَ لا يَقْنَعُ الْعَبْدُ بِما قَسَمَ اللّٰهُ لَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: «نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا».[1]

فَمَنْ اَذْعَنَ وَصَدَّقَهُ بِما شاءَ، وَ لِما شاءَ بِلاعِلَّةٍ، وَ اَيْقَنَ بِرُبُوبِيَّتِهِ، اَضافَ تَوْلِيَةَ الْاَقْسامِ اِلىٰ نَفْسِهِ بِلا سَبَبٍ. وَ مَنْ قَنَعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَراحَ مِنَ الْهَمِّ وَالْكَرْبِ وَالتَّعَبِ، وَ كُلَّما انْتَقَصَ مِنَ الْقِناعَةِ زادَ فِي الرَّغْبَةِ [وَالطَّمَعِ]. وَالطَّمَعُ وَالرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيا اَصْلانِ لِكُلِّ شَرٍّ وَ صاحِبُهُما لا يَنْجُو مِنَ النّارِ اِلّا اَنْ يَتُوبَ عَنْ ذٰلِكَ.

وَ لِذٰلِكَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اَلْقَناعَةُ مُلْكٌ لا يَزُولُ، وَ هِيَ مَرْكَبُ رِضَى اللّٰهِ تَعالىٰ تَحْمِلُ صاحِبَها اِلىٰ دارِهِ.

فَاَحْسِنِ التَّوَكُّلَ فِيما لَمْ تُعْطَ، وَالرِّضا بِما اُعْطِيتَ، وَاصْبِرْ عَلىٰ ما اَصابَكَ، فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ.

۱ـ سورهٔ زخرف، آيهٔ ۳۲.

باب بیست و نهم:

«قناعت»

امام صادق (ع) فرمود:

چنانچه شخص قانع قسم خورد که هر دو سرا از آن اوست، به راستی که خداوند ـ عزّوجلّ ـ او را به جهت عظمت شأن و مرتبت قناعت، تصدیق فرماید. چگونه بنده بدانچه که خدا قسمت او کرده قانع نشود، درحالی که فرموده است: «ما معیشت آنان را در زندگی دنیا تقسیم بنمودیم».

پس هرکس بدون تعلیل به آنچه که [خدا] خواسته و برای آنچه که نخواسته، اذعان و تصدیق نماید و به پروردگار یقین آورد، امرِ روزی را به او واگذار می‌کند و به هرآنچه خدا دهد، خشنود شود.

کسی که به قسمت خویش قانع شود، از اندوه و ناراحتی و سختی رها شود و هر اندازه که از قناعت کاسته شود، بر میل و رغبت به دنیا افزوده می‌شود. و (بدانید) طمع به دنیا، ریشهٔ هر شرّ و بدی است و صاحب آن از آتش نجات نیابد، مگر با توبه.

و از این روست که پیامبر (ص) فرمود: قناعت ملکی است که زوال نیابد و آن، مرکب رضای خدای تعالی است که صاحب خویش را به بهشت می‌رساند.

پس در آنچه به تو نداده‌اند، توکلِ نیکو پیشه کن و به آنچه تو را داده‌اند، راضی باش و بر مشکلاتی که بر تو فرود می‌آید، صبر پیشه کن که صبر از امور بس ستوده است.

الباب الثّلاثون:

«فى الحرص»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ:

لاٰ تَحْرِصْ عَلىٰ شَيْءٍ لَوْ تَرَكْـتَهُ لَوَصَلَ اِلَيْكَ، وَ كُـنْتَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ مُسْتَرِيحاً مَحْمُوداً بِتَرْكِهِ، وَ مَذْمُوماً بِاسْتِعْجٰالِكَ فِي طَلَبِـهِ وَ تَرْكِ التَّوَكُّلِ عَلَيْـهِ وَالرِّضٰا بِالْقِسْمِ. فَاِنَّ الدُّنْيٰا خَلَقَهَا اللّٰهُ تَعٰالىٰ بِمَنْزِلَـةِ ظِلِّكَ اِنْ طَلَبْتَـهُ اَتْعَبَكَ وَ لاٰ تَلْحَقُهُ اَبَداً، وَ اِنْ تَرَكْـتَهُ تَبِعَكَ وَ اَنْتَ مُسْتَرِيحٌ.

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ: اَلْحَرِيصُ مَحْرُومٌ وَ هُوَ مَـعَ حِرْمٰانِـهِ مَذْمُومٌ فِي اَيِّ [شَيْءٍ] كٰانَ، وَ كَيْـفَ لاٰ يَكُونُ مَحْرُوماً، وَ قَـدْ فَـرَّ مِنْ وَثٰاقِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ خٰالَفَ قَوْلَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ: «اَلَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ».[1]

وَالْحَرِيصُ بَيْنَ سَبْعِ آفٰاتٍ صَعْبَـةٍ: فِكْرٌ يَضُرُّ بِدِينِـهِ وَ لاٰ يَنْـفَعُهُ، وَ هَمٌّ لاٰ يَتِمُّ لَـهُ اَقْصٰاهُ، وَ تَعَبٌ لاٰ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ اِلاّٰ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ خَوْفٌ لاٰ يُورِثُهُ اِلاَّ الْوُقُوعَ فِيهِ، وَ حُزْنٌ قَدْ كَدَّرَ عَلَيْـهِ عَيْشَهُ بِلاٰ فٰائِـدَةٍ، وَحِسٰابٌ لاٰ مَخْلَصَ لَـهُ مَعَهُ مِنْ عَذٰابٍ، وَ عِقٰابٌ لاٰ مَفَرَّ لَـهُ مِنْهُ وَلاٰ حِيلَـةَ. وَالْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللّٰهِ، يُصْبِحُ وَ يُمْسِي فِي كَنَفِهِ وَ هُوَ مِنْهُ فِي عٰافِيَـةٍ، وَ قَدْ عَجَّلَ اللّٰهُ لَـهُ كِفٰايَتَـهُ وَ هَيَّـأَ لَـهُ مِنَ الدَّرَجٰاتِ مٰا اللّٰهُ تَعٰالىٰ بِـهِ عَلِيمٌ. وَالْحِرْصُ مٰاءٌ يَجْرِي فِي مَنٰافِذِ غَضَبِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ، وَ مٰا لَمْ يُحْرَمِ الْعَبْدُ الْيَـقِينَ لاٰ يَكُونُ حَرِيصاً، وَالْيَـقِينُ اَرْضُ الْاِسْلاٰمِ وَ سَمٰاءُ الْاِيمٰانِ.

۱ـ سورهٔ روم، آيهٔ ۴۰.

باب سی‌ام:

«حرص و آز»

امام صادق (ع) فرمود:

در رسیدن به چیزی که اگر رهایش کنی به سوی تو می‌آید و در آن صورت محبوب خداوند باشی، حریص مباش و اگر در رسیدن به خواسته‌ات شتاب ورزی و از توکل به خدا و رضا به قسمت غافل شوی، در درگاه احدیت ناپسند خواهی‌شد؛ چرا که خداوند جهان را چون سایهٔ توخلق فرموده که اگردرطلبش روی تورا به سویش می‌کشاند وهیچ گاه بدان نخواهی رسید و اگر ترکش‌کنی،خود به دنبالت می‌آید وتو راحت خواهی بود.

پیامبر (ص) فرمود: انسان حریص، محروم است و افزونِ بر آن مذموم درگاه حق است. وچگونه محروم نباشد وحال آن که از اعتماد به خدای تعالی گریخته است و بر خلاف فرمایش خداوند رفته است که فرمود: «خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آن گاه شما را می‌میراند و پس از آن زنده می‌گرداند...».

حریص دستخوش هفت آفت است: ۱) در اندیشه‌ای باشد که به بدنش‌ضرر رساند و نفعی ندهد؛ ۲) انـدوهی که تمامی ندارد؛ ۳) رنجی که راحتی ندارد، جز به مـرگ؛ ۴) ترسی که چیزی بدو نرساند جز آن که همواره گرفتار آن باشد؛ ۵) اندوهی که زندگی را بدون آن که فایده‌ای بدو رساند، مکدّر کند؛ ۶) حسابی که خلاصی از آن نیابد و پیوسته سرگرم رسیدگی بیهوده به آن باشد؛ ۷) عقاب و کیفری که راه فرار از آن نداشته باشد (چرا که حرص، انسان را به ارتکاب گناه وامی‌دارد).

شخصی‌که برخدای تعالی توکل دارد، شب و روز را می‌گذراند، درحالی که در پناه خدای تعالی و عافیت و سلامتی است وخدا در کفایت امور او تعجیل فرموده و درجاتی برایش فراهم کرده که فقط خود بدان عالم است.

حرص، آبی است که از روزنهٔ خشم خدای تعالی جاری است. و چون بنده‌ای از یقین محروم نباشد، حریص نخواهد بود و یقین، زمین اسلام و آسمانِ ایمان است.

الباب الحادى والثّلاثون:

«فى الزّهد»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

الزُّهْدُ مِفْتاحُ بابِ الْآخِرَةِ وَالْبَراءَةُ مِنَ النّارِ وَ هُوَ تَرْكُ كُلِّ شَيْءٍ يَشْغَلُكَ عَنِ اللّٰهِ تَعالىٰ مِنْ غَيْرِ تَأَسُّفٍ عَلىٰ فَوْتِها، وَ لا اِعْجابٍ في تَرْكِها، وَ لا انْتِظارِ فَرَجٍ مِنْها، وَ لا طَلَبِ مَحْمَدَةٍ عَلَيْها وَ لا عِوَضٍ بِها، بَلْ تَرىٰ فَوْتَها راحَةً وَ كَوْنَها آفَةً، وَ تَكُونُ اَبَداً هارِباً مِنَ الْآفَةِ مُعْتَصِماً بِالرّاحَةِ.

وَالزّاهِدُ الَّذي يَخْتارُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيا، وَالذُّلَّ عَلَى الْعِزِّ، وَالْجَهْدَ عَلَى الرّاحَةِ، وَالْجُوعَ عَلَى الشِّبْعِ، وَ عافِيَةَ الْآجِلِ عَلىٰ مَحَبَّةِ الْعاجِلِ، وَالذِّكْرَ عَلَى الْغَفْلَةِ، وَ تَكُونُ نَفْسُهُ فِي الدُّنْيا وَ قَلْبُهُ فِي الْآخِرَةِ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطيئَةٍ. وَ قالَ: [اَلدُّنْيا جيفَةٌ وَ طالِبُها كِلابٌ]. اَلا تَرىٰ كَيْفَ اَحَبَّ ما اَبْغَضَهُ اللّٰهُ، وَ اَيُّ خَطيئَةٍ اَشَدُّ جُرْماً مِنْ هٰذا؟

قالَ بَعْضُ اَهْلِ الْبَيْتِ ـ عَلَيْهِمُ السَّلامُ ـ: لَوْ كانَتِ الدُّنْيا بِاَجْمَعِها لُقْمَةً في فَمِ طِفْلٍ لَرَحِمْناهُ، فَكَيْفَ حالُ مَنْ نَبَذَ حُدُودَ اللّٰهِ تَعالىٰ وَراءَ ظَهْرِهِ في طَلَبِها وَالْحِرْصِ عَلَيْها. وَالدُّنْيا دارٌ لَوْ اَحْسَنْتَ سُكْناها لَرَحِمَتْكَ وَ اَحْسَنَتْ وَ داعَكَ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: لَمّا خَلَقَ اللّٰهُ تَعالَى الدُّنْيا اَمَرَها بِطاعَتِهِ، فَاَطاعَتْ رَبَّها، فَقالَ لَها: خالِفي مَنْ طَلَبَكِ وَ وافِقي مَنْ خالَفَكِ، وَ هِيَ عَلىٰ ما عَهِدَ اللّٰهُ اِلَيْها وَ طَبَعَها بِها.

باب سی و یکم:

«زهد»

امام صادق (ع) فرمود:

زهد، کلید دروازهٔ آخرت است و برائت از آتش؛ و زهد، ترک هرچیز که تو را از خدا و یاد او بازدارد، می‌باشد؛ بدون آن که بر آنچه که از دستت رفته، تأسف خوری، یا نسبت به ترک آن مغرور شوی و انتظار فرج و سودی (مادّی) از آن نداشته باشی و در پی آن نباشی که به واسطهٔ آن، مورد ستایش قرار گیری و غرضی (دنیوی) از آن نداشته باشی، بلکه از دست دادن آن‌ها را آسایش بدانی و خودِ آن‌ها را آفت.

زاهد، همواره از آفت (دنیا) گریزان و در پی آسایش (آخرت) است. زاهد کسی است که آخرت را برگزیند و ذلّت را برعزّت (ظاهریِ) دنیا ترجیح دهد، سختی بندگی را برآسایش، گرسنگی را برسیری، راحتی و رستگاری آخرت را بر رنج دنیا، ذکرخدا را بر غفلت برگزیند و کالبدش در دنیا و قلبش در آخرت باشد.

رسول خدا (ص) فرمود: حبّ دنیا اساس و سرِ هر گناهی است. و نیز فرمود: دنیا، مردار وخواهان آن، سگ است. چگونه انسانِ غافل، آنچه را که مغضوب خداوند است دوست می‌دارد و به راستی چه گناهی از این جرم بزرگ‌تر است؟!

یکی از معصومین (ع) فرموده است: اگر دنیا را به صورت لقمه‌ای در دهان کودکی می‌گذاشتند، بر او دل می‌سوزاندیم (که چنین آلودهٔ دنیا شده) پس حال آن کس که حدود خدای را برای طلب دنیا پایمال کند و بدان حرص ورزد چگونه باید باشد؟!

دنیا، سرایی است که اگر براساس شرع و فرمان خدا در آن زندگانی کردی، تو را راضی ساخته و به نیکی با تو وداع می‌کند.

رسول خدا (ص) فرمود: چون خداوند دنیا را بیافرید، آن را امر به اطاعت فرمود، پس دنیا پروردگارش را اطاعت کرد. خداوند اورا گفت: به‌آن‌که درطلب تو باشد پشت کن و به آن که به تو پشت می‌کند، روی آر و دنیا بر همین عهد و پیمان استوار است.

الباب الثّانى والثّلاثون:

«فى صفة الدّنيا»

قٰالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ:

الدُّنْيا بِمَنْزِلَةِ صُورَةٍ رَأْسُهَا الْكِبْرُ، وَ عَيْنُهَا الْحِرْصُ، وَ اُذُنُهَا الطَّمَعُ، وَ لِسانُهَا الرِّياءُ، وَ يَدُهَا الشَّهْوَةُ، وَ رِجْلُهَا الْعُجْبُ، وَ قَلْبُهَا الْغَفْلَةُ، وَ لَوْنُهَا الْفَنٰاءُ، وَ حٰاصِلُهَا الزَّوٰالُ.

فَمَنْ اَحَبَّهٰا اَوْرَثَتْهُ الْكِبْرَ، وَ مَنِ آسْتَحْسَنَهٰا اَوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ، وَ مَنْ طَلَبَهٰا اَوْرَثَتْهُ الطَّمَعَ، وَ مَنْ مَدَحَهٰا اَلْبَسَتْهُ الرِّيٰاءَ، وَ مَنْ اَرٰادَهٰا مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ، وَ مَنْ رَكَنَ اِلَيْهٰا اَرْكَبَتْهُ الْغَفْلَةَ، وَ مَنْ اَعْجَبَهُ مَتٰاعُهٰا فَتَنَتْهُ وَ لاٰ تَبْقىٰ لَهُ، وَ مَنْ جَمَعَهٰا وَ بَخِلَ بِهٰا اَوْرَدَتْهُ اِلىٰ مُسْتَقَرِّهٰا وَ هِيَ النّٰارُ.

باب سی و دوم:

«نکوهش دنیا»

امام صادق (ع) فرمود:

دنیا چونان تندیسی (کالبدی) است که سرش کبر، چشمش حرص، گوشش طمع، زبانش ریا، دستش شهوت، پایش خودپسندی، قلبش غفلت، رنگ و جلوه‌اش فنا و حاصلش نیستی است.

پس کسی که آن را دوست بدارد، متکبّر شود و کسی که آن را نیک بداند، حرص و آز یابد و کسی‌که درجست وجویش باشد، طمع ورزد وکسی‌که آن را ستایش کند، لباس ریا پوشد، و کسی که اراده‌اش کند، خودپسند شود، و کسی که بدان تکیه کند، به غفلت افتد، و کسی که شیفتهٔ متاع آن شود، به فتنه افتد و متاع از دستش برود، و کسی که متاعش را گرد آورد و در آن بخل ورزد، او را به جایگاهش که همان‌آتش است، سوق دهد.

الباب الثّالث والثّلاثون:

«في الورع»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيهِ السَّلامُ ـ:

اَغْلِقْ اَبْوابَ جَوارِحِكَ عَمّا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ اِلىٰ قَلْبِكَ وَ يَذْهَبُ بِوَجاهَتِكَ عِنْدَ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ يُعَقِّبُ الْحَسْرَةَ وَالنَّدامَةَ يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَالْحَياءَ عَمّا اجْتَرَحْتَ مِنَ السَّيِّئاتِ.

وَالْمُتَوَرِّعُ يَحْتاجُ اِلىٰ ثَلاثَةِ اُصُولٍ: الصَّفْحُ عَنْ عَثَراتِ الْخَلْقِ اَجْمَعَ، وَ تَرْكُ الْحُرْمَةِ فِيهِمْ، وَاسْتِواءُ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ.

وَ اَصْلُ الْوَرَعِ دَوامُ الْمُحاسَبَةِ، وَ صِدْقُ الْمُقاوَلَةِ، وَ صَفاءُ الْمُعامَلَةِ، وَالْخُرُوجُ عَنْ كُلِّ شُبْهَةٍ، وَ رَفْضُ كُلِّ رِيبَةٍ وَ مُفارَقَةُ جَميعِ ما لا يُعْنيهِ، وَ تَرْكُ فَتْحِ اَبْوابٍ لا يَدْري كَيْفَ يُغْلِقُها، وَ لا يُجالِسَ مَنْ يُشْكِلُ عَلَيْهِ الْواضِحَ، وَ لا يُصاحِبَ مُسْتَخِفَّ الدّينِ، وَ لا يُعارِضَ مِنَ الْعِلْمِ ما لا يَحْتَمِلُ قَلْبُهُ، وَلا يَتَفَهَّمُهُ مَنْ قابَلَهُ وَ يَقْطَعَ مَنْ يَقْطَعُ عَنِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ.

باب سی و سوم:

«ورع»

امام صادق (ع) فرمود:

درهای جوارح بدنت را بربند بر آنچه که به قلبت آسیب می‌رساند و مرتبه‌ات را نزد خدای تعالی پست کند وحسرت و پشیمانی قیامت را و شرم از زشتی‌هایی که مرتکب شده‌ای، به همراه می‌آورد.

صاحب ورع را سه اصل لازم است:

۱ـ از همهٔ لغزش‌های مردمان درگذرد؛

۲ـ بدانان بدی نکند؛

۳ـ چون مدح و ذمّش کنند، برایش یکسان باشد.

و اصل و ریشهٔ ورع، آن است که بر محاسبهٔ نفس مداومت شود و سخن به راست گفته شود و معامله و رفتار با دیگران به صفا برگزار شود و از شبهه‌ها دوری شود و هر عیب و ریبی به کنار گذاشته شود، و آنچه به او مربوط نیست وا نهد، و دری را که نداند چگونه آن را ببندد، باز نکند (با گفتار ناشایست یا عمل زشتی که او راه پسندیده نباشد، خود را رسوا نکند) و باکسی که امور واضح و بدیهی را بر او مشکل می‌نماید، مجالست نکند و با کسی که دین را سبک می‌شمارد همراه نشود، و گرد دانشی که نه خود داند و نه دیگران توان فهم و حلّ آن را دانند نگردد و از کسانی‌که ازخدا دوری جسته‌اند، دوری گزینند.

الباب الرّابع والثّلاثون:

«فى العبرة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

قالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اَلْمُعْتَبِرُ فِي الدُّنْيا عَيْشُهُ فيها كَعَيْشِ النّائِمِ يَراها وَ لا يَمَسُّها، وَ هُوَ يُزيلُ عَنْ قَلْبِهِ وَ نَفْسِهِ بِاَسْتِقْباحِهِ مُعامَلَةَ الْمَغْرُورينَ بِها ما يُورِثُهُ [مِنَ] الْحِسابِ وَالْعِقابِ، وَ يُبَدِّلُ بِها ما يُقَرِّبُهُ مِنْ رِضَى اللّهِ وَ عَفْوِهِ.

وَ يَغْسِلُ بِماءِ زَوالِها مَوْضِعَ دَعْوَتِها اِلَيْهِ، وَ تَزْيينَ نَفْسِها اِلَيْهِ.
وَالْعِبْرَةُ تُورِثُ ثَلاثَةَ اَشْياءَ: الْعِلْمَ بِما يَعْمَلُ، وَالْعَمَلَ بِما يَعْلَمُ، وَ عِلْمَ ما لَمْ يَعْلَمْ.

وَالْعِبْرَةُ اَصْلُها اَوَّلٌ يُخْشىٰ آخِرُهُ، وَ آخِرٌ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ في اَوَّلِهِ، وَ لا يَصُحُّ الْاِعْتِبارُ اِلاّ لِاَهْلِ الصَّفاءِ وَالْبَصيرَةِ.

قالَ اللّهُ تَعالىٰ: «فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْاَبْصارِ».(۱)

وَ قالَ اَيْضاً: «فَاِنَّها لا تَعْمَى الْاَبْصارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ».(۲)

فَمَنْ فَتَحَ اللّهُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ بَصَرَ عَيْنِهِ بِالْاِعْتِبارِ، فَقَدْ اَعْطاهُ اللّهُ مَنْزِلَةً رَفيعَةً وَ زُلْفىً عَظيماً.

۱ـ سورهٔ حشر، آيهٔ ۲.
۲ـ سورهٔ حج، آيهٔ ۴۶.

باب سی و چهارم:

«عبرت»

امام صادق (ع) فرمود:

شخصی که از دنیا عبرت گیرد، زندگی‌اش در آن، همچون خفته‌ای است که دنیا را می‌بیند، ولی آن را لمس نمی‌کند، و آن را خوابی بیش نمی‌داند. و از قلب و نفس خود، به واسطهٔ قبیح شمردن اعمال فریفتگان، چیزی را می‌زداید که موجب حساب وعقاب است و چیزی را جای‌گزین آن می‌کند که او را به خشنودی و عفو خدا نزدیک نماید و با آب زوال، آنچه او را به سوی دنیا می‌خواند و آنچه از دنیا که خود را برای او بیاراسته است، می‌شوید.

پس عبرت، انسان را وارث سه چیز کند:

۱- علم به آنچه که عمل می‌کند؛

۲- عمل به آنچه که می‌داند؛

۳- علم به آنچه که نمی‌داند.

عبرت آغازی است که انسان از انجام آن می‌هراسد و اندیشیدن در فرجام آن، زهد و بی‌میلی به دنیا را به وجود آورد. وعبرت‌آموزی جز برای اهل صفا و بصیرت درست نیفتد.

خداوند متعال فرماید: «پس، عبرت گیرید ای صاحبان چشم بینا!».

و نیز فرماید: «چشم‌های ظاهر، نابینا نیستند، بلکه دل‌هایی که در سینه (چشم‌های باطن) دارند، کور است».

پس آن کس که خداوند چشم قلب و دیدگان او را بگشاید، به حقیقت او را منزلتی رفیع و عظیم بخشیده است.

الباب الخامس والثّلاثون:

«فی التّكلّف»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

الْمُتَكَلِّفُ مُخْطِئٌ وَ اِنْ اَصابَ، وَالْمُتَطَوِّعُ مُصيبٌ وَ اِنْ اَخْطَأَ. وَالْمُتَكَلِّفُ لا يَسْتَجْلِبُ في عاقِبَةِ اَمْرِهِ اِلَّا الْهَوانَ، وَ فِي الْوَقْتِ اِلَّا التَّعَبَ وَالْعَناءَ وَالشَّقاءَ. وَالْمُتَكَلِّفُ ظاهِرُهُ رِياءٌ وَ باطِنُهُ نِفاقٌ وَ هُما جَناحانِ يَطيرُ بِهِمَا الْمُتَكَلِّفُ، وَ لَيْسَ فِي الْجُمْلَةِ مِنْ اَخْلاقِ الصّالِحينَ وَ لا مِنْ شِعارِ الْمُؤْمِنينَ التَّكَلُّفُ في اَيِّ بابٍ كانَ.

قالَ اللّهُ تَعالىٰ لِنَبِيِّهِ: «قُلْ ما اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ وَ ما اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفينَ».(۱)

وَ قالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِياءِ وَالْأَتْقِياءِ وَالْأُمَناءِ بُرَاءُ مِنَ التَّكَلُّفِ.

فَاتَّقِ اللّهَ تَعالىٰ وَاسْتَقِمْ يُغْنِكَ عَنِ التَّكَلُّفِ وَ يَطْبَعْكَ بِطِباعِ الْايمانِ، وَ لا تَشْتَغِلْ بِلِباسٍ آخِرُهُ الْبَلاءُ، وَ طَعامٍ آخِرُهُ الْخَلاءُ، وَ دارٍ آخِرُهَا الْخَرابُ وَ مالٍ آخِرُهُ الْميراثُ وَ اِخْوانٍ آخِرُهُمُ الْفِراقُ وَ عِزٍّ آخِرُهُ الذُّلُّ وَ وَفاءٍ آخِرُهُ الْجَفاءُ وَ عَيْشٍ آخِرُهُ الْحَسْرَةُ.

۱ـ سورهٔ ص، آيهٔ ۸۶.

باب سی و پنجم:

«تکلّف»

امام صادق (ع) فرمود:

کسی که بدون میل و رغبت، عملی به جای آورد، از پاداش محروم شود، اگرچه راه صواب بپیماید، چرا که به خطا رفته؛ و کسی که به میل و بدون تکلّف عملی انجام دهد، پاداش گیرد، اگرچه به خطا رود (چرا که عمل او همراه با اخلاص بوده است). سرانجام متکلّف خفّت وخواری است و در دنیا به جز درد و رنج و شقاوت برایش نباشد.

ظاهر متکلّف، ریا و باطنش نفاق است و این دو امر، دو بال هستند که او با آن‌ها (به سمت دوزخ) پرواز می‌کند. تکلّف درعبادت و در هر بابی‌که باشد از اخلاص صالحان و شعار مؤمنان نیست.

خدای تعالی به پیامبرش (ص) فرمود: «بگو: مزدی بر این [رسالت] از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم [و به خدا نسبت دهم]».

پیامبر اکرم (ص) فرمود: ما پیامبران وخداپرستان و امینان، از شخص متکلّف بیزار هستیم.

پس‌ازخدای تعالی بترس وحدود شرع را رعایت کن تا تو را از تکلّف و ریا بی‌نیاز کند و دلت را جلوه‌گاه ایمان سازد. به لباسی دل مبند که ژنده شود و طعامی که آخرش دفع فضولات است. درسرایی سکنا مگزین‌که آخرش ویرانی است. مالی گرد نیاور که آخرش ارث دیگران می‌شود. برادرانی مگزین‌که پایان آن گزینش،جدایی و فراق باشد. فریفتهٔ عزّتی مشو که آخرش ذلّت است. به وفایی اعتماد مکن که پایان آن جفا است. خوشی و عیشی را مطلب که حسرت در پی داشته باشد.

الباب السّادس والثّلاثون:

«في الغرور»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ:

اَلْمَغْرُورُ فِي الدُّنْيٰا مِسْكِينٌ، وَ فِي الْآخِرَةِ مَغْبُونٌ، لِاَنَّـهُ بٰاعَ الْاَفْضَلَ بِالْاَدْنىٰ. وَلاٰ تَعْجَبْ مِنْ نَفْسِكَ، فَرُبَّمَا اغْتَرَرْتَ بِمٰالِكَ وَ صِحَّةِ جَسَدِكَ، اَنْ لَعَلَّكَ تَبْقىٰ. وَ رُبَّمَا اغْتَرَرْتَ بِطُولِ عُمْرِكَ وَ اَوْلاٰدِكَ وَ اَصْحٰابِكَ لَعَلَّكَ تَنْجُو بِهِمْ. وَ رُبَّمَا اغْتَرَرْتَ بِحٰالِكَ وَ مُنْيَتِكَ وَ اِصٰابَتِكَ مَأْمُولَكَ وَ هَوٰاكَ، فَظَنَنْتَ اَنَّكَ صٰادِقٌ وَ مُصِيبٌ. وَ رُبَّمَا اغْتَرَرْتَ بِمٰا تَرىٰ الْخَلْقَ مِنَ النَّدَمِ عَلىٰ تَقْصِيرِكَ فِي الْعِبٰادَةِ، وَ لَعَلَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ يَعْلَمُ مِنْ قَلْبِكَ بِخِلاٰفِ ذٰلِكَ.

وَ رُبَّمٰا اَقَمْتَ نَفْسَكَ عَلَى الْعِبٰادَةِ مُتَكَلِّفاً، وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْاِخْلاٰصَ. وَ رَبَّمَا افْتَخَرْتَ بِعِلْمِكَ وَ نَسَبِكَ وَ اَنْتَ غٰافِلٌ عَنْ مُضْمَرٰاتِ مٰا فِي غَيْبِ اللّٰهِ. وَ رُبَّمٰا [تَوَهَّمْتَ اَنَّكَ] تَدْعُو اللّٰهَ وَ اَنْتَ تَدْعُو سِوٰاهُ، وَ رُبَّمٰا حَسِبْتَ اَنَّكَ نٰاصِحٌ لِلْخَلْقِ وَ اَنْتَ تُرِيدُهُمْ لِنَفْسِكَ اَنْ يَمِيلُوا اِلَيْكَ. وَ رُبَّمٰا ذَمَمْتَ نَفْسَكَ وَ اَنْتَ تَمَدَحُهٰا عَلَى الْحَقِيقَـةِ.

وَاعْلَمْ اَنَّكَ لَنْ تَخْرُجَ مِنْ ظُلُمٰاتِ الْغُرُورِ وَالتَّمَنّي اِلاّٰ بِصِدْقِ الْاِنٰابَـةِ اِلَى اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَالْاِخْبٰاتِ لَـهُ وَ مَعْرِفَـةِ عُيُوبِ اَحْوٰالِكَ مِنْ حَيْثُ لاٰ يُوٰافِقُ الْعَقْلَ وَالْعِلْمَ، وَ لاٰ يَحْتَمِلُـهُ الدِّينُ وَالشَّرِيعَةُ وَ سُنَنُ الْقُدْوَةِ وَ اَئِمَّةِ الْهُدىٰ. وَ اِنْ كُنْتَ رٰاضِياً بِمٰا اَنْتَ فِيهِ، فَمٰا اَحَدٌ اَشْقىٰ بِعِلْمِهِ وَ عَمَلِـهِ مِنْكَ، وَ اَضْيَعَ عُمْراً وَ اَوْرَثَ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيٰامَـةِ.

باب سی و ششم:

«نکوهش غرور»

امام صادق (ع) فرمود:

مغرور، در دنیا مسکین است و در آخرت زیانکار؛ زیرا او کالای نیک را به کالایی پست می‌فروشد. ازخویش مغرور مشو و فریب مخور که چه بسا به مال و سلامتی بدن خویش مغرور باشی به این امید که باقی می‌مانی. و چه بسا به عمر طولانی و فرزندان و یاران خود مغرور می‌شوی به این امید که به واسطه‌شان موفق و رستگار شوی. وچه بسا به حال (توانایی و دارایی) و اصل و نسب و دست یابی‌ات به آرزو و هوایت مغروری و گمان می‌کنی که صادقی و راه درست رفته‌ای. چه بسا مغروری که مردم پشیمانی‌ات را در کوتاهی عبادت می‌نگرند وخدای متعال در قلبت خلاف آن (تورا ازعبادت خشنود) ببیند. وچه بسا خویش را درعبادت به تکلّف و تظاهر اندازی، درحالی‌که خداوند طالب اخلاص است. وچه بسا به دانش و نیاکان خویش افتخار کنی، درحالی که از نهفته‌ها و عیب‌های درونات غافلی وخدای تعالی از آن آگاه است. وچه بسا به این توّهم افتی که خدای را می‌خوانی وحال آن که غیر او را می‌خوانی. و چه بسا خود را خیرخواه مردم بدانی وحال آن که تو با این کار می‌خواهی آنها به سوی تو مایل شوند. وچه بسا خویش را مذمّت می‌کنی، ولی درحقیقت خویش را می‌ستایی.

بدان که هیچ گاه از ظلمات غرور و آرزوها خارج نمی‌شوی، مگر این که صادقانه نزد خداوند متعال انابه و اظهار پشیمانی کنی و به عیب خویش پی ببری و فریب‌کاری پنهانِ نفس‌خود را بشناسی، چرا که در نهایت پوشیدگی است و به جز تو ـ نه خرد و نه دانش ـ به آن دسترسی ندارد و دین و شریعت و پیشوایان هدایت، آن را نمی‌پسندند.

اگر به حالی‌که در آنی، راضی باشی وخود را مقصّر ندانی، هیچ کس به وسیلهٔ علم وعمل چون تو بدبخت نیست و عمرش روی به تباهی باشد و در نتیجه، حسرت روز قیامت را برای خویش فراهم آورده‌ای.

الباب السّابع والثّلاثون:

«في المنافق»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْمُنافِقُ قَدْ رَضِيَ بِبُعْدِهِ عَنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ تَعالىٰ، لِاَنَّهُ يَأْتي بِاَعْمالِهِ الظّاهِرَةِ شَبيهاً بِالشَّريعَةِ، وَ هُوَ لاهٍ لاغٍ باغٍ بِالْقَلْبِ عَنْ حَقِّها، مُسْتَهْزِئٌ فيها.

وَ عَلامَةُ النِّفاقِ قِلَّةُ الْمُبالاةِ بِالْكِذْبِ وَالْخِيانَةِ وَالْوَقاحَةِ وَالدَّعْوىٰ بِلا مَعْنىٰ، وَ اسْتِخانَةُ الْعَيْنِ، وَالسَّفَهُ وَ قِلَّةُ الْحَياءِ، وَ اسْتِصْغارُ الْمَعاصي وَ اسْتيضاعُ اَرْبابِ الدّينِ، وَ اسْتِخْفافُ الْمَصائِبِ فِي الدّينَ، وَالْكِبْرُ وَ حُبُّ الْمَدْحِ، وَالْحَسَدُ، وَ ايثارُ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ، وَالشَّرِّ عَلَى الْخَيْرِ، وَالْحَثُّ عَلَى النَّميمَةِ. وَ حُبُّ اللَّهْوِ وَ مَعُونَةُ اَهْلِ الْفِسْقِ، وَ مَعُونَةُ اَهْلِ الْبَغْيِ، وَالتَّخَلُّفُ عَنِ الْخَيْراتِ، وَ تَنَقُّصُ اَهْلِها، وَ اسْتِحْسانُ ما يَفْعَلُهُ مِنْ سُوءٍ، وَ اسْتِقْباحُ ما يَفْعَلُهُ غَيْرُهُ مِنْ حَسَنٍ، وَ اَمْثالُ ذٰلِكَ كَثيرَةٌ.

وَ قَدْ وَصَفَ اللّٰهُ الْمُنافِقينَ في غَيْرِ مَوْضِعٍ، فَقالَ تَعالىٰ: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ فَاِنْ اَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ اِنْ اَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ».[1]

١ـ سورة حج، آية ١١.

باب سی و هفتم:

«صفات منافق»

امام صادق (ع) فرمود:

منافق کسی است که به دوری از رحمت خداوند متعال رضایت داده، زیرا اعمال ظاهری‌اش را شبیه به آنچه در شریعت آمده است، به انجام می‌رساند، درحالی که در باطن دل درجای دیگر مشغول داشته وحقّ بندگی و عبادت را رعایت نکند و آن را به تمسخر گیرد.

واهمه نداشتن از دروغ گویی وخیانت و وقاحت و ادعای بی‌مورد و چشم در پی هرچیز (حرام) داشتن و بی‌خردی و نشناختن راه درست و کمی حیا و کوچک شمردن گناهان و ضایع کردن بزرگان دین وخوارشمردن سختی‌ها و مصایب وارد شده بر دین و تکبر ورزیدن و مدح آنچه دوست می‌دارد و ستایش شدن را دوست داشته و حسادت و ترجیح دادن دنیا بر آخرت و شرّ برخیر و سخن‌چینی وحبّ لهـو و یاری اهل فسق و فجور و گناه‌کاران در گناهانشان و سرکشی و به گرد اعمال و افعال نیک و خیر نگشتن و کوچک شمردن اهل آن و نیک شمردن افعال زشت خویش و زشت شمردن افعال نیک دیگران، نشانهٔ منافق است که امثال این امور بسیار است.

خداوند منافقان را در مواضع متعددی وصف فرموده است؛ چنان که می‌فرماید:

«و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می‌پرستند. پس اگرخیری به او رسد، بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد، در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار».

و در جای دیگر می‌فرماید:

«بعضی از مردم می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم، ولیکن بدان مؤمن نیستند. (به گمان خویش) خدا و رسولش و مؤمنان را فریب دهند، ولی‌جزخود کسی را

وَ قٰالَ تَعٰالىٰ في وَصْفِهِمْ: «وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَـقُولُ آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مٰا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخٰادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذينَ آمَنُوا وَ مٰا يَخْدَعُونَ اِلّٰا اَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَشْعُرُونَ * في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً...».[1]

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اَلْمُنٰافِقُ مَنْ اِذٰا وَعَدَ اَخْلَفَ، وَ اِذٰا فَعَلَ اَسٰاءَ، وَاِذٰا قٰالَ كَذَبَ، وَ اِذَا ائْتُمِنَ خٰانَ، وَ اِذٰا رُزِقَ طٰاشَ، وَ اِذٰا مُنِعَ غٰاشَ.

وَ قٰالَ اَيْضاً: مَنْ خٰالَفَتْ سَرِيرَتُهُ عَلاٰنِيَتَهُ فَهُوَ مُنٰافِقٌ كٰائِناً مَنْ كٰانَ، وَ حَيْثُ كٰانَ وَ في اَيِّ زَمَنٍ كٰانَ وَ عَلىٰ اَيِّ رُتْبَةٍ كٰانَ.

۱ـ سورهٔ بقره، آيهٔ ۸ - ۱۰.

فریب ندهند وخودشان نمی‌دانند. در دل‌هایشان مرض است، وخداوند بر آن مرض بیفزاید...»

پیامبر (ص) فرمود: منافق کسی است که چون وعده دهد، تخلّف کند و چون عمل کند، زشتی کند و در سخن دروغ گوید و در امانت خیانت ورزد و چون بدو روزی داده شود، از باب بی‌خردی، آن را در موارد بیهوده هزینه کند و چون ازروزی منع شود، درصدد فریب خلق خدا باشد.

و نیز فرمود: کسی که ظاهرش با باطنش مخالف باشد، منافق است. حال، هرکسی و هرجایی و در هر زمانی و در هر مرتبه و مقامی که باشد، تفاوتی نکند.

الباب الثّامن والثّلاثون:

« في العقل والهوى »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْعاقِلُ مَنْ كانَ ذَلُولاً عِنْدَ إجابَةِ الْحَقِّ مُنْصِفاً بِقَوْلِهِ، جَمُوحاً عِنْدَ الْباطِلِ خَصيماً بِقَوْلِهِ، يَتْرُكُ دُنْياهُ وَ لا يَتْرُكُ دينَهُ.

وَ دَليلُ الْعاقِلِ شَيْئانِ: صِدْقُ الْقَوْلِ وَ صَوابُ الْفِعْلِ. وَالْعاقِلُ لا يُحَدِّثُ بِما يُنْكِرُهُ الْعُقُولُ وَ لا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَةِ وَ لا يَدَعُ مُداراةَ مَنِ ٱبْتُلِيَ بِهِ، وَ يَكُونُ الْعِلْمُ دَليلَهُ في اَعْمالِهِ، وَالْحِلْمُ رَفيقَهُ في اَحْوالِهِ، وَالْمَعْرِفَةُ يَقينَهُ في مَذاهِبِهِ.

وَالْهَوىٰ عَدُوُّ الْعَقْلِ وَ مُخالِفُ الْحَقِّ وَ قَرينُ الْباطِلِ. وَ قُوَّةُ الْهَوىٰ مِنَ الشَّهَواتِ. وَ اَصْلُ عَلاماتِ الْهَوىٰ مِنْ اَكْلِ الْحَرامِ، وَالْغَفْلَةِ عَنِ الْفَرائِضِ وَالْاِسْتِهانَةِ بِالسُّنَنِ وَالْخَوْضِ فِي الْمَلاهي.

باب سی و هشتم:

«عقل و هوی»

امام صادق (ع) فرمود:

عاقل در برابر حقّ، رام و تسلیم است و در سخن گفتن منصف، و در پذیـرفتنِ باطل، سخت‌گیر، و با سخن باطل، دشمن و از دنیا می‌گذرد، ولی دین خود را حفظ می‌کند.

نشانهٔ عاقل، دوچیز است: راستی در سخن، و درستی درکار؛ وعاقل از گفتن آنچه که خردمندان نپذیرند، بپرهیزد وخویش را در معرض اتهام قرار ندهد و از مدارا کردن با مردم دریغ نورزد.

دانش، رهنمای اوست و اعمال او موافق دانش باشد و بردباری رفیق او شود و او را درناملایمات و برخوردها نگاهبان شود و از یقین دوری نجوید و از معیار یقین فاصله نگیرد.

هوی و هوس، دشمن عقل، مخالف حق و قرین باطل است. قوّت و توان هویٰ و هوس در پیروی از شهوات است و نشانهٔ اصلی هویٰ و هوس، حرام خواری و غفلت از فرایض و کوچک شمردن مستحبات و سنت‌ها و غرق شدن در لهو و لعب است.

الباب التّاسع والثّلاثون:

«في الوسوسة»

قَالَ الصَّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ :

لاٰ يَتَمَكَّنُ الشَّيْطٰانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ اِلاّٰ وَ قَدْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَآسْتَهٰانَ بِاَمْرِهِ وَ سَكَنَ اِلىٰ نَهْيِهِ وَ نَسِيَ آطِّلاٰعَهُ عَلىٰ سِرِّهِ. وَالْوَسْوَسَةُ مٰا يَكُونُ مِنْ خٰارِجِ الْقَلْبِ بِاِشٰارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ، وَ مُجٰاوَرَةِ الطَّبْعِ. وَ اَمّٰا اِذٰا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذٰلِكَ غَيٌّ وَ ضَلاٰلَةٌ وَ كُفْرٌ. وَاللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ دَعٰا عِبٰادَهُ بِلُطْفِ دَعْوَتِهِ وَ عَرَّفَهُمْ عَدٰاوَةَ اِبْلِيسَ، فَقٰالَ تَعٰالىٰ: «اِنَّ الشَّيْطٰانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً».[1]

فَكُنْ مَعَهُ كَالْغَرِيبِ مَعَ كَلْبِ الرّٰاعِي يَفْزَعُ اِلىٰ صٰاحِبِهِ في صَرْفِهِ عَنْهُ. كَذٰلِكَ اِذٰا اَتٰاكَ الشَّيْطٰانُ مُوَسْوِساً لِيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ الْحَقِّ وَ يُنْسِيَكَ ذِكْرَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ، فَاسْتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّكَ وَ بِرَبِّهِ فَاِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْحَقَّ عَلَى الْبٰاطِلِ وَ يَنْصُرُ الْمَظْلُومَ، بِقَوْلِهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُون».[2]

وَ لَنْ تَقْدِرَ عَلىٰ هٰذٰا وَ مَعْرِفَةِ اِتْيٰانِهِ وَ مَذٰاهِبَ وَسْوَسَتِهِ، اِلاّٰ بِدَوٰامِ الْمُرٰاقِبَةِ وَالْاِسْتِقٰامَةِ عَلىٰ بِسٰاطِ الْخِدْمَةِ وَ هَيْبَةِ الْمُطَّلِعِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ. وَ اَمَّا الْمُهْمِلُ لِاَوْقٰاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطٰانِ لاٰ مَحٰالَةَ.

۱ـ سورة فاطر، آية ۶.

۲ـ سورة نحل، آية ۹۹.

باب سی و نهم:

«وسوسه»

امام صادق (ع) فرمود:

هیچ بنده‌ای به دام وسوسهٔ شیطان گرفتار نشود، مگر آن که از ذکر خدای تعالی دور گشته و فرمان و نهی‌اش را خوار و ناچیز شمرده و آگاهی خدا نسبت به سرّ وخفای خود را فراموش کرده باشد.

وسوسه آن چیزی است که از خارج قلب، ولی با اشارهٔ خیال می‌آید و اگر در قلب جای گیرد، موجب سرپیچی و گمراهی و کفر شود.

خداوند ـ عزّوجلّ ـ بندگانش را به لطف دعوت خویش‌خوانده و عداوت و کینهٔ ابلیس را بدانان شناسانده و فرموده است: «درحقیقت شیطان دشمن شما است، شما [نیز] او را دشمن بگیرید». پس، با شیطان چنان باش که بیگانه‌ای با سگ گلّه روبه‌رو می‌شود و راه رهایی او، پناه بردن به صاحب سگ است تا او را از آزار سگ برهاند.

چون شیطانِ وسوسه‌گر نزدت آمد تا از راه حق گمراهت کند و ذکرخدای تعالی را از یادت ببرد، به پروردگارت و پروردگار او پناه ببر که او یاورحق در مصاف با باطل و پشتیبان مظلوم است و می‌فرماید: «چرا او را برکسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خویش توکّل می‌کنند، تسلّطی نیست».

بر شناخت چگونگی‌حرکت و سیر، و راه‌های وسوسه‌اش قادر و آگاه نتوانی شد، جز با مراقبت و استقامت همیشگی در بندگی و ترس از قیامت آگاه و بسیاری ذکر، ولی کسی که اوقاتش به بطالت می‌گذرد، ناگزیر شکار شیطان است.

از فریب و نیرنگ و استکبار شیطان عبرت گیر، چرا که فریفتهٔ عبادت، بصیرت و دانش‌خود شد و برخداوند گستاخی کرد و لعنت ابدی را برای خود خرید. دل بستن به چنین موجودی، خطا است و امید خیرخواهی از او، تباهی. پس به ریسمان توفیق الهی

وَاعْتَبِرْ بِمٰا فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْاِغْوٰاءِ وَالْاِسْتِكْبٰارِ حَيْثُ غَرَّهُ وَ اَعْجَبَهُ عَمَلُهُ وَ عِبٰادَتُهُ وَ بَصيرَتُهُ وَ جُرْأَتُهُ عَلَيْهِ، قَدْ اَوْرَثَهُ عِلْمُهُ وَ مَعْرِفَتُهُ وَ اِسْتِدْلاٰلُهُ بِمَعْقُولِهِ اللَّعْنَةَ اِلَى الْاَبَدِ. فَمٰا ظَنُّكَ بِنُصْحِهِ وَ دَعْوَتِهِ غَيْرَهُ ؟!

فَاعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللّٰهِ الْاَوْثَقِ وَ هُوَ الْاِلْتِجٰاءُ اِلَى اللّٰهِ تَعٰالىٰ، وَ الْاِضْطِرٰارُ بِصِحَّةِ الْاِفْتِقٰارِ اِلَى اللّٰهِ في كُلِّ نَفَسٍ، وَ لاٰ يَغُرَّنَّكَ تَزْيينُهُ الطّٰاعٰاتِ عَلَيْكَ، فَاِنَّهُ يَفْتَحُ عَلَيْكَ تِسْعَةً وَ تِسْعَيْنَ بٰاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيَظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمٰامِ الْمِائَةِ. فَقٰابِلْهُ بِالْخِلاٰفِ وَالصَّدِّ عَنْ سَبيلِهِ وَالْمُضٰادَّةِ بِاَهْوٰائِهِ .

چنگ انداز و به عجز وقصور در انجام وظایف اقرار کن وخود را محتاج لطف خدا بدان تا به لطف وی از دام شیطان وارهی.

دمی خود را از شرّ او ایمن مدان و چون عبادتت را نزد تو بزرگ جلوه دهد، فریب مخور و به گفتهٔ او گوش مسپار.

او هرکسی را به گونه‌ای و وسیله‌ای می‌فریبد، تا او را چونان خود، مطرود درگاه احدیّت سازد.

بدان که او نود و نه دروازهٔ خیر و نیکی در برابرت می‌گشاید تا در دروازهٔ صدم تو را صید کند، پس با مخالفت با وی به مقابلهٔ او برخیز.

الباب الأربعون:

«في العجب»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْعَجَبُ كُلَّ الْعَجَبِ مِمَنْ يُعْجِبُ بِعَمَلِهِ وَ هُوَ لا يَدْرِي بِمَ يُخْتَمُ لَهُ. فَمَنْ اَعْجَبَ بِنَفْسِهِ في فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنْهِجِ الرَّشادِ وَ آدَّعىٰ ما لَيْسَ لَهُ، وَالْمُدَّعي مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كاذِبٌ وَ اِنْ خَفِيَ دَعْواهُ وَطالَ دَهْرُهُ.

فَاِنَّ اَوَّلَ ما يُفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزْعُ ما أُعْجِبَ بِهِ لِيَعْلَمَ اَنَّهُ عاجِزٌ حَقيرٌ وَ يَشْهَدَ عَلىٰ نَفْسِهِ لِتَكُونَ الْحُجَّةُ اَوْكَدَ عَلَيْهِ كَما فُعِلَ بِاِبْليسَ.

وَالْعُجْبُ نَباتٌ حَبُّهَا الْكِبْرُ، وَ اَرْضُهَا النِّفاقُ، وَ ماؤُهَا الْبَغْيُ، وَ اَغْصانُهَا الْجَهْلُ، وَ وَرَقُهَا الضَّلالَةُ، وَ ثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ، وَالْخُلُودُ فِي النّارِ. فَمَنِ آخْتارَ الْعُجْبَ، فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ وَ زَرَعَ النِّفاقَ. فَلابُدَّ مِنْ اَنْ يُثْمِرَ.

باب چهلم:

«خودپسندی»

امام صادق (ع) فرمود:

شگفتا! شگفتا! از کسی که به عمل خویش مغرور گشته (در نتیجه به ورطهٔ خودبینی درافتد) درحالی‌که نمی‌داند انجام کارش چیست. پس، کسی‌که خویش و عمل‌خویش را بزرگ بیند، از راه راست منحرف گشته و مرتبه‌ای را که سزاوار آن نیست، مدّعی شده است.

و هرکس‌خود را چنین پندارد و این ادّعا را داشته باشد دروغ گو است، اگرچه ادّعایش را مخفی کند و روزگار درازی بر وی بگذرد؛ چرا که اوّلین بلایی که برسرخود پسند می‌آید، این است که آنچه که مایهٔ خودپسندی او شده، چون: مال، دانش، زیبایی، مقام و... از او ستانده شود تا بداند که عاجز وحقیر است و بپذیرد که آنچه را داشته از خدای توانا بوده است تا برای وی، حجتی محکم‌تر باشد، چنان که با ابلیس چنین شد.

خودپسندی گیاهی‌است که دانـه‌اش تکبّر، زمینش نفـاق، آبش سرپیچی از فـرمان خدا، شاخه‌هایش جهل، برگش گمراهی ومیوه‌اش لعنت خداست که نتیجهٔ آن جاودانگی در دوزخ است. پس هرکس خودپسندی را اختیار کند، دانهٔ کفر کاشته و به زراعت نفاق مشغول گشته و لاجرم این کِشته روزی بر دهد که همانا زیان دو جهان است.

الباب الحادي والأربعون:

«في الأكل»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

قِلَّةُ الْاَكْلِ مَحْمُودٌ في كُلِّ حالٍ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ، لِاَنَّ فيهِ مَصْلَحَةَ الْباطِنِ وَالظّاهِرِ. وَالْمَحْمُودُ مِنَ الْمَأْكُولاتِ اَرْبَعٌ: ضَرُورَةٌ، وَ عُدَّةٌ، وَ فُتُوحٌ، وَ قُوتٌ.

فَالْاَكْلُ الضَّرُورِيُّ لِلْاَصْفِياءَ، وَالْعُدَّةُ لِلْقَوّامِ الْاَتْقِياءِ، وَالْفُتُوحُ لِلْمُتَوَكِّلينَ، وَالْقُوتُ لِلْمُؤْمِنينَ. وَ لَيْسَ شَيْءٌ اَضَرَّ عَلىٰ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْاَكْلِ، فَيُورِثُ شَيْئَيْنِ: قَسْوَةِ الْقَلْبِ، وَ هَيَجانِ الشَّهْوَةِ. وَالْجُوعُ اِدامُ الْمُؤْمِنينَ وَ غِذاءٌ لِلرُّوحِ، وَ طَعامٌ لِلْقَلْبِ، وَ صِحَّةٌ لِلْبَدَنِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: ما مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وِعاءً اَشَرَّ مِنْ بَطْنِهِ.

وَ قالَ داوُدُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: تَرْكُ لُقْمَةٍ مَعَ الضَّرُورَةِ اِلَيْها، اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ قِيامِ عِشْرينَ لَيْلَةً.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اَلْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ في مَعاً واحِدٍ، وَالْمُنافِقُ في سَبْعَةِ اَمْعاءٍ.

وَ قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: وَيْلٌ لِلنّاسِ مِنَ الْقَبْقَبَيْنِ. قيلَ: وَ ما هُما يا رَسُولَ اللّٰهِ؟ قالَ: اَلْبَطْنُ وَالْفَرْجُ.

قالَ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ ـ عَلَيْهِمَا السَّلامُ ـ: ما مَرِضَ قَلْبٌ اَشَدَّ مِنَ الْقَسْوَةِ، وَ مَا اعْتَلَّتْ نَفْسٌ بِاَصْعَبَ مِنْ بُغْضِ الْجُوعِ، وَ هُما زِماما الطَّرْدِ وَالْخِذْلانِ.

باب چهل و یکم:

«آداب خوردن»

امام صادق (ع) فرمود:

کم‌خوری در تمامی حالات و در نزد همهٔ اقوام، پسندیده است؛ زیرا در کم‌خوری مصلحتی است ظاهر و باطن را. خوردنی‌های پسندیده، چهار چیز می‌باشد: ۱) به قدر ضرورت و (حفظ جان) باشد؛ ۲) برای توان گرفتن باشد؛ ۳) برای فتوح باشد؛ ۴) برای قوت باشد.

خوردن به قدرِ ضرورت، از آنِ برگزیدگان است و خوردنِ برای توان گرفتن، ویژهٔ پرهیزکاران است. و فتوح (آنچه ازحلال رسد وصاحبش را راضی‌کند) از آن متوکلان باشد. و نان خورشی که حرام بودن آن محرز نباشد؛ یعنی قوت، از آنِ مؤمنان است.

هیچ چیزی چون پرخوری به قلب مؤمن ضرر نرساند، چه این‌عمل، موجب دوچیز است: قساوت قلب و برانگیخته شدن شهوت. و گرسنگی نان‌خورش مؤمنان، غذای روح، طعام قلب و مایهٔ سلامتی بدن است.

پیامبر (ص) فرمود: فرزند آدم، ظرفی شوم‌تر از شکمش را پر نکرد.

و داوود (ع) فرمود: ترک لقمه‌ای که بدان نیاز دارم، برای من ازعبادت و قیام بیست شب بهتر است (اشاره به لقمه‌های آخرین هر وعده غذا دارد).

رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن برای پرکردن یک روده (شکم) غذا می‌خورد، ولی منافق برای هفت روده (شاید به این امر اشاره داشته باشد که پرخوری قلب را می‌میراند وشعلهٔ بندگی را در دل انسان خاموش می‌کند).

و نیز فرمود: وای بر مردم از دست «قبقبین»! پرسیدند: ای رسول خدا! آن دو کدام است؟ فرمود: شکم و فرج (مراد، شکم بارگی و زن بارگی است).

عیسی بن مریم (ع) فرمود: هیچ مرضی همچون قساوت، قلب را به خطر نیندازد و دردی بدتر از گریز از گرسنگی (شکم بارگی) وجود ندارد، چرا که دو صفت یاد شده، پیش‌قراولانِ خواری و دوری از رحمت حق است.

الباب الثّانی والأربعون:

«فی غضّ البصر»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ :

مَا آغْتَنَمَ اَحَدٌ بِمِثْلِ مَا آغْتَنَمَ بِغَضِّ الْبَصَرِ، لِاَنَّ الْبَصَرَ لاٰ يُغَضُّ عَنْ مَحٰارِمِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ اِلاّٰ وَ قَدْ سَبَقَ اِلىٰ قَلْبِـهِ مُشٰاهَدَةُ الْعَظَمَـةِ وَالْجَلاٰلِ.

سُئِلَ اَميرُالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ بِمٰاذٰا يُسْتَعٰانُ عَلىٰ غَضِّ الْبَصَرِ؟ قٰالَ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ : بِالْخُمُودِ تَحْتَ سُلْطٰانِ الْمُطَّلِعِ عَلىٰ سِرِّكَ، وَالْعَيْنُ جٰاسُوسُ الْقَلْبِ وَ بَرِيدُ الْعَقْلِ، فَغُضَّ بَصَرَكَ عَمّٰا لاٰ يَليقُ بِدينِكَ وَ يَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَ يُنْكِرُهُ عَقْلُكَ.

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ وَ سَلَم ـ : غُضُّوا اَبْصٰارَكُمْ تَرَوْا الْعَجٰائِبَ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ».[1]

وَ قٰالَ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ ـ عَلَيْهِمَا السَلاٰمُ ـ لِلْحَوٰارِيّينَ : اِيّٰاكُمْ وَالنَّظَرَ اِلَى الْمَحْذُورٰاتِ فَاِنَّهٰا بَذْرُ الشَّهَوٰاتِ وَ نَبٰاتُ الْفِسْقِ.

قٰالَ يَحْيىٰ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ : اَلْمَوْتُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ نَظْرَةٍ بِغَيْرِ وٰاجِبٍ.

وَ قٰالَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ لِرَجُلٍ نَظَرَ اِلَى آمْرَأَةٍ قَدْ عٰادَهٰا فى مَرَضِهٰا: لَوْ ذَهَبَتْ عَيْـنٰاكَ لَكٰانَ خَيْراً لَكَ مِنْ عِيٰادَةِ مَرِيضِكَ.

۱ـ سورهٔ نور، آيهٔ ۳۰.

باب چهل و دوم:

«فرو پوشیدن چشم»

امام صادق (ع) فرمود:

هیچ‌کس غنیمتی چون چشم پوشی نصیبش نشد، زیرا چشم از نظاره کردن به محارم خداوند متعال بسته نمی‌شود، مگر آن که پیش از آن، قلبش، عظمت و شکوه (خداوند تعالی) را مشاهده کرده باشد.

امیر مؤمنان (ع) را پرسیدند: چگونه انسان می‌تواند صفت چشم پوشی را در خویش تقویت کند؟

فرمود: به واسطهٔ شناخت عظمت سلطان خدا که بر راز تو آگاه است.

چشم جاسوس قلب‌هاست و پیامبر عقل. پس چشمت را از آنچه با دینت سازگاری ندارد و قلبت از آن اکراه دارد و عقلت آن را نمی‌پسندد، فرو بند.

رسول خدا (ص) فرمود: چشمانتان را فرو بندید تا شگفتی‌ها (و انوار معرفت) را نظاره کنید.

خداوند متعال فرماید: «مؤمنان را بگو که چشم فرو بندند و فروج خود را [از حرام] باز دارند.»

حضرت عیسی (ع) فرمود: از نگریستن به آنچه شما را از آن منع کرده‌اند بپرهیزید، زیرا این نگاه بذر شهوت و میوهٔ فسق است.

حضرت یحیی (ع) فرمود: مرگ برایم محبوب‌تر از نگاه غیر ضروری است.

زنی در بستر بیماری افتاده بود و مردی به عیادتش رفته و به او نگریست. عبدالله بن مسعود خطاب به آن مرد گفت: اگر دو چشمت از دست می‌رفت، از چنین عیادتی بهتر بود.

وَ لا تَتَوَفَّرُ عَيْنٌ نَصيبَها مِنْ نَظَرٍ اِلىٰ مَحْذُورٍ اِلَّا وَ قَدِ انْعَقَدَ عُقْدَةٌ عَلىٰ قَلْبِهِ مِنَ الْمُنْيَةِ، وَ لا تَنْحَلُّ اِلَّا بِاِحْدَى الْحالَتَيْنِ: اِمّا بِبُكاءِ الْحَسْرَةِ وَالنَّدامَةِ بِتَوْبَةٍ صادِقَةٍ، وَ اِمّا بِاَخْذِ نَصيبِهِ مِمّا تَمَنّىٰ وَ نَظَرَ اِلَيْهِ. فَآخِذُ الْحَظِّ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ مَصيرُهُ اِلَى النّارِ، وَ اَمّا التّائِبُ الْباكي بِالْحَسْرَةِ وَالنَّدامَةِ عَنْ ذٰلِكَ فَمَأْواهُ الْجَنَّةُ وَ مُنْقَلَبُهُ اِلَى الرِّضْوانِ.

چشمی که به حرام بنگرد، بهره‌ای نمی‌برد و آرزو بردل او (پنجه اندازد و) گره افکند و گشایشی در آن حاصل نمی‌شود، مگر به دو چیز: گریـهٔ حسرت و پشیمانی، همراه با توبـه‌ای حقیقی و توبـه‌ای صادق، و یا رسیدن به چیزی که بدان نگریسته و آرزویش را دارد. و اگر بدون آن که توبـه کند [از دنیا برود] به آتش گسیل می‌شود، ولی چنانچه با حسرت و پشیمانی از این عمل توبه نماید، مأوایش بهشت و بازگشتش به رضوان و خشنودی الهی خواهد بود.

الباب الثّالث والأربعون:

«في المشي»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

إنْ كُنْتَ عاقِلاً فَقَدِّمِ الْعَزيمَةَ الصَّحيحَةَ وَالنِّيَّةَ الصّادِقَةَ في حينِ قَصْدِكَ إلىٰ ايِّ مَكانٍ ارَدْتَ، وَانْهَ النَّفْسَ عَنِ التَّخَطّي إلىٰ مَحْذورٍ، وَ كُنْ مُتَفَكِّراً في مَشْيِكَ وَ مُعْتَبِراً بِعَجائِبِ صُنْعِ اللّٰهِ تَعالىٰ ايْنَما بَلَغْتَ، وَ لا تَكُنْ مُسْتَهْزِئاً وَ لا مُتَبَخْتِراً في مَشْيِكَ. [قالَ تَعالىٰ: «وَلا تَمْشِ فِي الْارْضِ مَرَحاً...»[1]] وَغُضَّ بَصَرَكَ عَمّا لايَليقُ بِالدّينِ، وَاذْكُرِاللّٰهَ كَثيراً. فَاِنَّهُ قَدْ جاءَ فِي الْخَبَرِ: انَّ الْمَواضِعَ الَّتي يُذْكَرُ اللّٰهُ فيها وَ عَلَيْها، تَشْهَدُ بِذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمَ القِيامَةِ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اِلىٰ انْ يُدْخِلَهُمُ اللّٰهُ الْجَنَّةَ.

وَ لا تُكْثِرِ الكَلامَ مَعَ النّاسِ فِي الطَّريقِ فَاِنَّ فيهِ سُوءَ الْادَبِ، وَ اكْثَرُ الطُّرُقِ مَراصِدُ الشَّيْطانِ وَ مَتْجَرُهُ فَلا تَأْمَنْ كَيْدَهُ. وَاجْعَلْ ذِهابَكَ وَ مَجيئَكَ في طاعَةِ اللّٰهِ وَالسَّعْيِ في رِضاهُ، فَاِنَّ حَرَكاتِكَ كُلَّها مَكْتُوبَةٌ في صَحيفَتِكَ.

قالَ اللّٰهِ تَعالىٰ: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ الْسِنَتُهُمْ وَ ايْديهِمْ وَ ارْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ».[2]

وَ قالَ تَعالىٰ: «وَ كُلَّ اِنْسانٍ الْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِهِ».[3]

۱ـ سورهٔ اسراء، آيهٔ ۳۷.
۲ـ سورهٔ نور، آيهٔ ۲۴.
۳ـ سورهٔ اسراء، آيهٔ ۱۳.

باب چهل و سوم:

« آداب راه رفتن »

امام صادق (ع) فرمود:

اگرعاقل وخردمند هستی، هنگام رفتن به جایی، با عزمی استوار و نیّتی‌صادق گام بردار، زیرا نفس همواره درخطر غلطیدن به حرام است و درحال راه رفتن، تفکّر کن و از عجایب آفرینش عبرت گیر و آنها را سخریّـه مپندار و با تکبّر راه مرو.

خدای تعالی می‌فرماید: «و در روی زمین با نخوت گام برمدار».

و چشمت را از آنچه که با دین سازگاری ندارد، فرو بند، و خدای را بسیار یاد کن، زیرا درخبر آمده است: مواضعی که خدای تعالی در آن یاد شود، روز قیامت بر این عمل بنده شهادت می‌دهند و پیوسته برای ذاکر طلب مغفرت می‌کنند تا خداوند اورا به بهشت داخل کند.

در گذرگاه‌ها، با مـردم بسیار سخن مگو، که ایـن از بی‌ادبی است. و بیش‌تر راه‌ها، کمین‌گاه شیطان است و تجارت‌گاه او. پس خود را از نیرنگ‌او ایمن مدان و رفت و آمد خود را در طاعت خداوند و سعی‌خویش را در کسب رضای او صرف کن، چرا که همهٔ حرکات تو در دیوان اعمالت نوشته می‌شود.

خدای تعالی فرماید: «روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان ـ به واسطهٔ آنچه که کسب کرده‌اند ـ علیه آن‌ها شهادت دهند».

و نیز فرماید: «اعمال هر انسان را چونان طوقی بر گردن او می‌نهیم».

الباب الرّابع والأربعون:

«فى النّوم»

قٰالَ الصّٰادِقُ - عَلَيْهِ السَّلاٰمُ - :

نَمْ نَوْمَ الْمُعْتَبِرِينَ وَ لاٰ تَنَمْ نَوْمَ الْغٰافِلِينَ، فَاِنَ الْمُعْتَبِرِينَ الْاَكْيٰاسَ يَنٰامُونَ اَسْتِرْوٰاحاً وَ لاٰ يَنٰامُونَ اَسْتِبْطٰاراً.

قٰالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - : تَنٰامُ عَيْنٰاىَ وَ لاٰ يَنٰامُ قَلبي.

وَآنْوِ بِنَوْمِكَ تَخْفيفَ مَؤُنَتِكَ عَلَى الْمَلاٰئِكَةِ وَ آعْتِزٰالَ النَّفْسِ عَنْ شَهَوٰاتِهٰا.

وَآخْتَبِرْ بِهٰا نَفْسَكَ، وَ كُنْ ذٰا مَعْرِفَةٍ بِاَنَّكَ عٰاجِزٌ ضَعيفٌ لاٰ تَقْدِرُ عَلىٰ شَيْءٍ مِنْ حَرَكٰاتِكَ وَ سُكُونِكَ اِلاّٰ بِحُكْمِ اللّٰهِ وَ تَقْديرِهِ.

فَاِنَّ النَّوْمَ اَخُو الْمَوْتِ فَآسْتَدِلَّ بِهٰا عَلَى الْمَوْتِ الَّذي لاٰ تَجِدُ السَّبِيلَ اِلَى الْاِنْتِبٰاهِ فيهِ وَالرُّجُوعِ اِلىٰ صَلاٰحِ مٰافٰاتَ عَنْكَ.

وَ مَنْ نٰامَ عَنْ فَريضَةٍ اَوْ سُنَّةٍ اَوْ نٰافِلَةٍ فٰاتَـهُ بِسَبَبِهٰا شَيْءٌ فَذٰلِكَ نَوْمُ الْغٰافِلِينَ وَ سيرَةُ الْخٰاسِرِينَ وَ صٰاحِبُـهُ مَغْبُونٌ.

وَ مَنْ نٰامَ بَعْدَ فَرٰاغِهِ مِنْ اَدٰاءِ الْفَرٰائِضِ وَالسُّنَنِ وَالْوٰاجِبٰاتِ مِنَ الْحُقُوقِ فَذٰلِكَ نَوْمٌ مَحْمُودٌ. وَ اِنّي لاٰ اَعْلَمُ لِاَهْلِ زَمٰانِنٰا هٰذٰا شَيْئاً اِذٰا اَتَوْا بِهٰذِهِ الْخِصٰالِ اَسْلَمَ مِنَ النَّوْمِ، لِاَنَّ الْخَلْقَ تَرَكُوا مُرٰاعٰاةَ دينِهِمْ وَ مُرٰاقَبَـةَ اَحْوٰالِهِمْ وَ اَخَذُوا شِمٰالَ الطَّريقِ.

وَالْعَبْدُ اِنِ آجْتَهَدَ اَنْ لاٰ يَتَكَلَّمَ كَيْفَ يُمْكِنُـهُ اَنْ لاٰ يَسْتَمِعَ اِلاّٰ مٰا لَـهُ مٰانِعٌ مِنْ ذٰلِكَ، وَ اِنَّ النَّوْمَ مِنْ اِحْدىٰ تِلْكَ الْآلاٰتِ.

باب چهل و چهارم:

« آداب خوابیدن »

امام صادق (ع) فرمود:

چون عبرت آموزان بخواب، نه مانند غافلان؛ زیرا عبرت آموزان، از زیرکانند و برای کسب استراحت می‌خوابند، نه از روی غفلت و نادانی؛ چرا که عبرت آموزان پس از ادای تکلیف می‌خوابند و غافلان نه چنین‌اند.

پیامبر (ص) فرمود: چشمانم به خواب می‌رود، ولی قلبم را خواب فرا نمی‌گیرد.

و در خوابیدنت چنین نیّت کن که کار فرشتگان (موکل) را سبک کنی و نفْست را از شهواتش باز داری.

به واسطه خواب، نفس خویش را بیازمای که اگر از آن لذّت بری، از غافلانی. و آگاه باش که تو موجودی عاجز و ناتوان هستی و برهیچ حرکت و سکونی قادر نیستی، جز به حکم و تقدیر خدا.

بدان که خواب، برادر مرگ است. خواب را دلیلی بر مرگ بدان؛ مرگی که بیداری ندارد و راه بازگشتی از آن نیست تا خیر وصلاحی که از تو فوت شده به انجام رسانی.

کسی که بخوابد و در نتیجه، فریضه‌ای، سنّتی یا نافله‌ای از او فوت شود، درخواب غفلت است و سیره‌اش سیرهٔ زیان‌کاران باشد وصاحب چنین‌خوابی زیان‌کار است.

و کسی که پس از فراغت از ادای فرایض و سنن وحقوق واجب، بخوابد، خفتن او پسندیده باشد و من نمی‌بینم که مردمان زمان ما، چیزی از این‌خصال را دارا باشند، که آنان را از [زیان و ضرر] خواب در امان بدارد، زیرا این مردم، رعایت دین را ترک گفته و مراقبت احوال خویش را رها کرده و به بی‌راهه رفته‌اند.

چنانچه بنده بکوشد تا از سخن‌گفتن‌خودداری کند، چگونه می‌تواند از شنیدن نیز خودداری کند؛ مگر به آنچه که او را از شنیدن مانع شود، وخواب، وسیله‌ای است که در این راه می‌توان از آن بهره جست.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «إِنَّ السَّمعَ وَالْبَصرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً».(١)

وَ إِنَّ في كَثْرَتِهِ آفاتٍ، وَ إِنْ كانَ عَلىٰ سَبيلِ ما ذَكَرْناهُ. وَ كَثْرَةُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشُّرْبِ، وَ كَثْرَةُ الشُّرْبِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشِّبَعِ وَ هُما يُثْقِلانِ النَّفْسَ عَنِ الطّاعَةِ، وَ يُقْسِيانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَالْخُشُوعِ.

واجْعَلْ كُلَّ نَوْمِكَ آخِرَ عَهْدِكَ مِنَ الدُّنْيا، وَاذْكُرِ اللّٰهَ تَعالىٰ بِقَلْبِكَ وَ لِسانِكَ وَخَفِ اطِّلاعَهُ عَلىٰ سِرِّكَ وَاعْتَقِدْ بِقَلْبِكَ مُسْتَعيناً بِهِ فِي الْقِيامِ إِلَى الصَّلاةِ إِذَا انْتَبَهْتَ، فَإِنَّ الشَّيْطانَ يَقُولُ لَكَ: نَمْ فَإِنَّ لَكَ بَعْدُ لَيْلاً طَويلاً، يُريدُ تَفْويتَ وَقْتِ مُناجاتِكَ وَ عَرْضِ حالِكَ عَلىٰ رَبِّكَ. وَ لا تَغْفُلْ عَنِ الْإِسْتِغْفارِ بِالْأَسْحارِ فَإِنَّ لِلْقانِتينَ فيهِ أَشْواقاً.

١ـ سورهٔ اسراء، آيهٔ ٣٦.

خدای تعالی فرماید: «به درستی که از گوش، چشم و قلب باز خواست می‌کنیم».

درخوابِ بسیار، آفات وضررهایی است. بسیاری خواب، از بسیار نوشیدن است و بسیاری نوشیدن از پرخوری است، و این دو، نفس را سنگین می‌کنند و قلب را از تفکّر و خشوع و فرمان برداری از حق تعالی باز می‌دارند.

هربار که می‌خوابی، آن را خوابِ آخرخویش بدان وخدای تعالی را به قلب و زبان یاد کن و از آگاهی او بر نهانت بترس و از روزه و نماز استعانت جوی.

بدان که چون بیدار شوی، شیطان تو را می‌گوید: بخواب، که تو را شبی بلند در پیش است.

شیطان بر آن است تا وقت مناجات با خداوند و عرض‌حال بر آن بنده نواز را از تو بستاند.

هیچ‌گاه از طلب غفران درسحرها غافل مباش، چرا که بندگان قانت را در سحرها شوقی دیگر است.

الباب الخامس والأربعون:

«في المعاشرة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

حُسْنُ الْمُعاشَرَةِ مَعَ خَلْقِ اللّهِ تَعالىٰ في غَيْرِ مَعْصِيَتِهِ مِنْ مَزِيدِ فَضْلِ اللّهِ تَعالىٰ عِنْدَ عَبْدِهِ. وَ مَنْ كانَ مُخْلِصاً خاضِعاً لِلّهِ فِي السِّرِ كانَ حَسَنَ الْمُعاشَرَةِ فِي الْعَلانِيَةِ. فَعاشِرِ الْخَلْقَ لِلّهِ تَعالىٰ وَ لا تُعاشِرْهُمْ لِنَصيبِكَ لِأَمْرِ الدُّنْيا وَ لِطَلَبِ الْجاهِ وَالرِّياءِ وَالسُّمْعَةِ. وَ لا تُسْقِطَنَّ بِسَبَبِها عَنْ حُدُودِ الشَّرِيعَةِ مِنْ بابِ الْمُماثَلَةِ وَالشَّهْوَةِ، فَإِنَّهُمْ لا يُغْنُونَ عَنْكَ شَيْئاً وَ تَفُوتُكَ الْآخِرَةُ بِلا فائِدَةٍ.

فَاجْعَلْ مَنْ هُوَ اَكْبَرُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ الْاَبِ، وَالْاَصْغَرَ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ، وَالْمِثْلَ بِمَنْزِلَةِ الْاَخِ، وَ لا تَدَعْ ما تَعْلَمُهُ يَقيناً مِنْ نَفْسِكَ، بِما تَشُكُّ فيهِ مِنْ غَيْرِكَ. وَ كُنْ رَفيقاً في اَمْرِكَ بِالْمَعْرُوفِ وَ شَفيقاً في نَهْيِكَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ لا تَدَعِ النَّصيحَةَ في كُلِّ حالٍ.

قالَ اللّهُ تَعالىٰ: «وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً».[1]

وَاقْطَعْ عَمَّنْ يُنْسيكَ وَصْلُهُ ذِكْرَ اللّهِ تَعالىٰ، وَ تَشْغُلُكَ اُلْفَتُهُ عَنْ طاعَةِ اللّهِ، فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ اَوْلِياءِ الشَّيْطانِ وَ اَعْوانِهِ. وَ لا يَحْمِلَنَّكَ رُؤْيَتُهُمْ عَلَى الْمُداهَنَةِ عِنْدَ الْحَقِّ، فَإِنَّ في ذٰلِكَ خُسْراناً عَظيماً ـ نَعُوذُ بِاللّهِ تَعالىٰ ـ.

۱ـ سورۀ بقره، آيۀ ۸۳.

باب چهل و پنجم:

«معاشرت»

امام صادق (ع) فرمود:

معاشرت نیکو با خلق، درغیرمعصیت خداوند متعال، از فزونی فضل الهی بر بنده است و کسی که خدای را در خفا مخلص باشد، معاشرتش [با خلق] در آشکار نیکو است. پس برای خدا، با خلق معاشرت کن، نه برای دنیا و جاه طلبی و ریا و مردم فریبی و به این بهانه که می‌خواهی مثل مردم شوی یا به منظور کام برآوردن، احکام و حدود دین را نادیده نگیر؛ چه آنان سودی نتوانند به تو رسانند و در نتیجه بدون هیچ سودی، آخرت را از دست می‌دهی.

کسی را که از تو بزرگ‌تر است چون پدر بدان، و آن را که کوچک‌تر است همچون فرزند، و همگنان خود را چون برادر.

عیب مسلّم خود را وا مگذار و به غیب‌های احتمالی دیگران مپرداز.

در امر به معروف، نرم‌خویی ورز و در نهی از منکر شفیق و مهربان باش و در هر حالی هستی، نصیحت و خیرخواهی را فراموش مکن.

خداوند متعال می‌فرماید: «و با مردم سخن گویید، سخنی نیکو».

و از آن کس که رابطه با او، خدای را از یادت می‌برد و تو را از اطاعت وعبادت خداوند باز دارد، دوری گزین؛ چه او از دوستان شیطان است و دیدار چنین کسانی تو را به نادیده انگاشتن حق نکشاند؛ چه در این عمل خسرانی است عظیم، که از آن به خدای تعالی پناه می‌بریم.

الباب السّادس والأربعون:

«في الكلام»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْكَلامُ اِظْهارُ ما في قَلْبِ الْمَرْءِ مِنَ الصَّفاءِ وَالْكَدَرِ وَالْعِلْمِ وَالْجَهْلِ.

قالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ.

فَزِنْ كَلامَكَ وَاعْرِضْهُ عَلَى الْعَقْلِ. فَاِنْ كانَ لِلّٰهِ وَ فِي اللّٰهِ فَتَكَلَّمْ بِهِ، وَ اِنْ كانَ غَيْرَ ذٰلِكَ فَالسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ.

فَلَيْسَ عَلَى الْجَوارِحِ عِبادَةٌ اَخَفَّ مَؤُونَةً وَ اَفْضَلَ مَنْزِلَةً وَ اَعْظَمَ قَدْراً عِنْدَ اللّٰهِ مِنَ الْكَلامِ في رِضَا اللّٰهِ وَ لِوَجْهِهِ وَ نَشْرِ آلائِهِ وَ نَعْمائِهِ في عِبادِهِ. اَلا تَرىٰ اَنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ لَمْ يَجْعَلْ فيما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رُسُلِهِ مَعْنىً يَكْشِفُ ما اَسَرَّ اِلَيْهِمْ مِنْ مَكْنُوناتِ عِلْمِهِ وَ مَخْزُوناتِ وَحْيِهِ غَيْرَ الْكَلامِ، وَ كَذٰلِكَ بَيْنَ الرُّسُلِ وَالْاُمَمِ؟ فَثَبَتَ بِهٰذا اَنَّهُ اَفْضَلُ الْوَسائِلِ وَ اَلْطَفُ الْعِبادَةِ.

وَ كَذٰلِكَ لا مَعْصِيَةَ اَشْغَلَ عَلَى الْعَبْدِ وَ اَسْرَعَ عُقُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَ اَشَدَّها مَلامَةً وَ اَعْجَلَها سَأْمَةً عِنْدَ الْخَلْقِ مِنْهُ.

وَاللِّسانُ تَرْجُمانُ الضَّميرِ وَ صاحِبُ خَبَرِ الْقَلْبِ، وَ بِهِ يَنْكَشِفُ ما فِي سِرِّ الْباطِنِ، وَ عَلَيْهِ يُحاسَبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.

وَالْكَلامُ خَمْرٌ يُسْكِرُ الْقُلُوبَ وَالْعُقُولَ ما كانَ مِنْهُ لِغَيْرِ اللّٰهِ، وَ لَيْسَ

باب چهل و ششم:

«کلام و گفتار»

امام صادق (ع) فرمود:

گفتار وسیله‌ای است که نهفته‌های دل انسان را آشکار می‌سازد وگوهر وجود او را عیان می‌کند، چه صفای باطن و کدورت و زنگار آن، چه دانش و بی‌خردی و نادانی.

امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید: انسان (و ماهیت او) در زیر زبان خود نهفته است.

[تا مرد سخن نگفته باشد عیب وهنرش نهفته باشد]

امام صادق (ع) می‌فرماید: هرگاه بر آن شدی که سخنی بر زبان آوری، ابتدا آن را به میزان و محک خرد خود بسنج. اگر برای خداوند باشد (و ضرری به دنیا و آخرت تو نزند) آن را بر زبان بران و اگر چنین نباشد، خموشی بهتر از آن است.

بدان که عبادت هیچ عضوی، چون عبادت زبان بی‌تکلّف نیست. گفتاری که برای رضای خدا و وسیلهٔ نشر نعمت‌های پنهان و آشکار، در میان خلق باشد، نزد خداوند از منزلتی برتر برخوردار است.

آیا نمی‌بینی که خداوند ـ جلّ وعلا ـ به وسیلهٔ کلام، اسرار و وحی‌خود را به پیامبران سپرد و هم‌چنین پیامبران، به وسیلهٔ کلام فرمان حقّ را به امّت خود می‌رساندند و این نشانهٔ شرافت کلام است و لذا، روشن و واضح است که کلامِ (شایسته)، برترین ابزارها و لطیف‌ترین عبادت‌ها است.

هم‌چنین، هیچ گناهی، همچون کلامِ (باطل و زور)، بنده را سر شتابان به کیفر الهی نرساند و به سختی مورد ملامت قرار ندهد و مردم را از او نرنجاند.

و زبان، ترجمان و رازدار دل است که هرچه بر آن خطور کند، عیان سازد و هم به وسیلهٔ اوست که رازها برملا شود و براساس زبان و گفته‌های آن، خلایق در قیامت باز خواست می‌شوند.

کلامی که نه برای خدا و رضای او باشد، چونان شراب (که انسان را مست می‌کند

شَيْءٌ اَحَقَّ بِطُولِ السِّجْنِ مِنَ اللِّسٰانِ.

قٰالَ بَعْضُ الْحُكَماءِ: اِحْفَظْ لِسانَكَ عَنْ خَبيثِ الْكَلامِ، وَ في غَيْرِهِ لا تَسْكُتْ اِنِ اسْتَطَعْتَ.

فَاَمَّا السَّكِينَةُ وَالصَّمْتُ فَهِيَ هَيْئَةٌ حَسَنَةٌ رَفيعَةٌ مِنْ عِنْدَ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ لِاَهْلِها وَ هُمْ أُمَنٰاءُ اَسْرارِهِ في اَرْضِهِ.

وخرد او را می‌رباید) دل و خرد را مست می‌کند. هیچ عضوی چونان زبان شایستهٔ زندانی شدن نیست.

حکیمی گفته است: زبان خود را از گفتار پلید (که خیر دنیا و آخرت در آن نباشد) بازدار و در غیر این مورد اگر توانی، سخن بگو (باشد که حقّی را زنده کنی و سبب هدایت باشی).

امّا آرامش و خموشی صفتی زیبا و بلند مرتبه است که موهبت خدا به مردمی است که در زمین می‌زِیَند و رازداران اویند.

الباب السّابع والأربعون:

«فى المدح والذّمّ»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

لا يَصيرُ الْعَبْدُ عَبْداً خالِصاً لِلّٰهِ تَعالىٰ حَتّىٰ يَصيرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُ عِنْدَهُ سَواءً، لِأَنَّ الْمَمْدُوحَ عِنْدَ اللّٰهِ لا يَصيرُ مَذْمُوماً بِذَمِّهِمْ وَ كَذٰلِكَ الْمَذْمُومُ.

وَ لا تَفْرَحْ بِمَدْحِ اَحَدٍ، فَاِنَّـهُ لا يَزيدُ في مَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللّٰهِ وَ لا يُغْنيكَ عَنِ الْمَحْكُومِ لَكَ وَالْمَقْدُورِ عَلَيْكَ. وَ لا تَحْزَنْ اَيْضاً بِذَمِّ اَحَدٍ، فَاِنَّـهُ لا يَنْقُصُ عَنْكَ ذَرَّةً وَلا يَحُطُّ عَنْ دَرَجَةِ خَيْرِكَ شَيْـئاً. وَاكْـتَفِ بِشَهادَةِ اللّٰهِ تَعالىٰ لَكَ وَ عَلَيْكَ. قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهيداً».[1]

وَ مَنْ لا يَـقْدِرُ عَلىٰ صَرْفِ الذَّمِّ عَنْ نَفْسِهِ وَ لا يَسْتَطيـعُ عَلىٰ تَحْقيقِ الْمَدْحِ لَـهُ، كَيْـفَ يُـرْجىٰ مَدْحُهُ اَوْ يُخْشىٰ ذَمُّهُ؟

وَاجْعَلْ وَجْهَ مَدْحِكَ وَ ذَمِّكَ واحِداً، وَقِفْ في مَقامِ تَغْتَنِمُ فيهِ مَدْحَ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ لَكَ وَ رِضاهُ، فَاِنَّ الْخَلْقَ خُلِقُوا مِنَ الْعَجْزِ مِنْ ماءٍ مَهينٍ، فَلَيْسَ لَهُمْ اِلّا ما سَعَوْا.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّ مِنْ قائِـلٍ ـ: «وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسانِ اِلّا ما سَعىٰ».[2]

[وَ قالَ]: «وَلا يَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَلا نَفْعاً وَلا يَمْـلِكُونَ مَوْتـاً وَلا حَياةً وَلا نُشُوراً».[3]

١ـ سورهٔ رعد، آيهٔ ٤٣.

٢ـ سورهٔ نجم، آيهٔ ٢٩.

٣ـ سورهٔ فرقان، آيهٔ ٣.

باب چهل و هفتم:

«ستایش و نکوهش»

امام صادق (ع) فرمود:

هیچ بنده‌ای به مقام خلوص نرسد، مگر این که ستایش و نکوهش، نزد او یکسان باشد، زیرا کسی که نزد خداوند ستوده باشد، با نکوهش دیگران نکوهیده نشود و به همین صورت است نکوهیدهٔ درگاه حقّ، که با ستایش خلق ستوده نباشد.

به ستایش کسی دل خوش مدار، چرا که او برمنزلت تو نزد خدای تعالی نیفزاید و نمی‌تواند نفع و ضرر مقدّر از سوی خداوند را دگرگون سازد.

و اگر کسی تو را نکوهش کرد، اندوهگین مباش، زیرا کار او برای تو نقصان نباشد و از درجه و منزلت والای تو نکاهد. گواهی خداوند در بارهٔ خوبی و بدی تو، تو را بس، که می‌فرماید: «گواهی خدا برای تو و بر تو، تو را کافی است».

چون کسی که نتواند نکوهش را از خود براند و ستایش را برای خود جلب کند، چه سود که از او امید ستایش رود و چه جای بیم نکوهش باشد. پس، مدح و ذمّ مردم نسبت به خود را یکسان بدان.

پیوسته درمقام بهره‌ور شدن از ستایش حقّ وخشنودی او باش که انسان‌ها در کمال ناتوانی و از آبی ناچیز (و گندیده) آفریده شده‌اند و جز به تلاش، مستحقّ پاداش نباشند، که حضرت حقّ فرموده: «انسان جز به حاصل سعی خود نرسد».

و نیز فرموده است: « [انسان‌ها] نه مالک زیان خود هستند و نه سود خود، و مالک مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند».

الباب الثّامن والأربعون:

«فی المراء»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْمِراءُ داءٌ دَوِيٌّ وَ لَيْسَ فِى الْاِنْسانِ خَصْلَةٌ اَشَرَّ مِنْهُ وَ هُوَ خُلْقُ اِبْليسَ وَ نِسْبَتُهُ. فَلا يُمارى فى اَيِّ حالٍ كانَ اِلّا مَنْ كانَ جاهِلاً بِنَفْسِهِ وَ بِغَيْرِهِ، مَحْرُوماً مِنْ حَقايِقِ الدّينِ.

رُوِىَ اَنَّ رَجُلاً قالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍ ـ عَلَيْهِمَا السَّلامُ ـ: اِجْلِسْ حَتّى نَتَناظَرَ فِى الدّينِ.

فَقالَ: يا هٰذا اَنَا بَصيرٌ بِدينى، مَكْشُوفٌ عَلَيَّ هُداىَ فَاِنْ كُنْتَ جاهِلاً بِدينِكَ فَاذْهَبْ فَاطْلُبْهُ. ما لِى وَ لِلْمُماراةِ؟!

وَ اِنَّ الشَّيْطانَ لَيُوَسْوِسُ لِلرَّجُلِ وَ يُناجيهِ وَ يَقُولُ: ناظِرِ النّاسَ فِى الدّينِ لِئَلّا يَظُنُّوا بِكَ الْعَجْزَ وَالْجَهْلَ.

ثُمَّ الْمِراءُ لا يَخْلُو مِنْ اَرْبَعَةِ اَوْجُهٍ:

اِمّا اَنْ تَتَمارىٰ اَنْتَ وَ صاحِبُكَ فيما تَعْلَمانِ، فَقَدْ تَرَكْتُما بِذٰلِكَ النَّصيحَةَ وَ طَلَبْتُمَا الْفَضيحَةَ وَ اَضَعْتُما ذٰلِكَ الْعِلْمَ، اَوْ تَجْهَلانِهِ فَاَظْهَرْتُما جَهْلاً، وَ اِمّا تَعْلَمُهُ اَنْتَ فَظَلَمْتَ صاحِبَكَ بِطَلَبِكَ عَثْرَتَهُ، اَوْ يَعْلَمُهُ صاحِبُكَ فَتَرَكْتَ حُرْمَتَهُ وَ لَمْ تُنْزِلْهُ مَنْزِلَتَهُ، وَ هٰذا كُلُّهُ مُحالٌ لِمَنْ اَنْصَفَ وَ قَبِلَ الْحَقَّ.

وَ مَنْ تَرَكَ الْمُماراةَ فَقَدْ اَوْثَقَ ايمانَهُ وَ اَحْسَنَ صُحْبَةَ دينِهِ وَ صانَ عَقْلَهُ. اِنَّ مَلَكَةَ التَّوَثُّبِ كَمَلَكَةِ التَّخَيُّلِ فى ايراثِ الْوَهْنِ فِى الْمُدْرَكِ.

باب چهل و هشتم:

«مراء و جدل»

امام صادق (ع) فرمود:

جدل، دردی است سخت که هیچ خصلتی به مرتبهٔ آن نرسد و همانا شیوهٔ ابلیس است که با خدا به مجادله پرداخت و با نافرمانی از امر او، زیان جاودان را برای خود رقم زد. هیچ کس به این کار تن در نمی‌دهد، مگر این که منزلت انسانی خود را نشناسد و از حقایق دین محروم باشد.

روایت شده که مردی به امام حسین (ع) گفت: بنشین تا در مسائل‌دینی مناظره کنیم! امام فرمود: ای فلان! من به دین و احکام آن، آشنا هستم وچنانچه تو نسبت به آن جاهل و ناآگاه هستی در پی یافتن آن روان شو، که مرا با مِراء و جدل کاری نیست.

جدال و مراء ابزار شیطان برای فریفتن انسان است، چرا که او با انسان نجوا کرده می‌گوید: با مردم در احکام دین به مجادله بپرداز تا نپندارند که ناتوان و نادانی!

مجادله و مباحثه از چهار وجه تهی نیست: ۱) جدل در زمینه‌ای باشد که هردو آن را می‌دانند که در این حال، خیرخواهی برای یکدیگر را نادیده گرفته و در پی رسوا کردن یکدیگر هستید و منزلت و ارزش آن دانش را تباه می‌کنید؛ ۲) این که هردو از آن دانش تهی هستید و نادانی‌خود را آشکار می‌کنید؛ ۳) این که تو آن را می‌دانی و بدین وسیله، با آشکار کردن نادانی دوستت، به وی ستم می‌کنی؛ ۴) یا این که طرف مقابل تو آن دانش را می‌داند و تو با مجادله و مراء، قدر او را کاسته، مقام او را گرامی نداشته‌ای، که هرکس انصاف داشته باشد و حقّ را پذیرفته است، تن به این کار ندهد.

هرکس دست از جدال بدارد، ایمان خود را محکم کرده و دین (دین‌داری) خود را نیکو داشته و خرد خود را از آلوده شدن به امیال نفسانی حفاظت کرده است.

به درستی که ملکهٔ (قدرتِ) مجادله، همانند ملکهٔ خیال پردازی است که سستی و تباهی‌خرد را در پی دارد.

الباب التّاسع والأربعون:

«في الغيبة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْغيبَةُ حَرامٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ، مَأْثومٌ صاحِبُها في كُلِّ حالٍ. وَ صِفَةُ الْغيبَةِ اَنْ تَذْكُرَ اَحَداً بِما لَيْسَ هُوَ عِنْدَاللّٰهِ عَيْبٌ وَ تَذُمَّ ما يَحْمِدُهُ اَهْلُ الْعِلْمِ فيهِ. وَ اَمَّا الْخَوْضُ في ذِكْرِ الْغائِبِ بِما هُوَ عِنْدَاللّٰهِ مَذْمومٌ وَ صاحِبُهُ فيهِ مَلُومٌ فَلَيْسَ بِغيبَةٍ، وَ اِنْ كَرِهَ صاحِبُهُ اِذا سَمِعَ بِهِ، وَ كُنْتَ اَنْتَ مُعافيً عَنْهُ وَ خالِياً مِنْهُ، وَ تَكُونُ في ذٰلِكَ مُبَيِّناً لِلْحَقِّ مِنَ الْباطِلِ بِبَيانِ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ رَسُولِهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ وَ لٰكِنْ بِشَرْطِ اَنْ لا يَكُونَ لِلْقائِلِ بِذٰلِكَ مُرادٌ غَيْرَ بَيانِ الْحَقِّ وَالْباطِلِ في دينِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ.

وَ اَمّا اِذا اَرادَ بِهِ نَقْصَ الْمَذْكُورِ بِهِ بِغَيْرِ ذٰلِكَ الْمَعْنىٰ، فَهُوَ مَأْخُوذٌ بِفَسادِ رَأْيِ مُرادِهِ وَ اِنْ كانَ صَواباً.

فَاِنِ اغْتَبْتَ فَبَلَغَ الْمُغْتابَ فَاسْتَحِلَّ مِنْهُ، فَاِنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَلَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمُ ذٰلِكَ، فَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ لَهُ. وَالْغيبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَناتِ كَما تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ.

اَوْحَى اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ اِلىٰ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: اَلْمُغْتابُ هُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِنْ تابَ. وَ اِنْ لَمْ يَتُبْ، فَهُوَ اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النّارَ.

قالَ اللّٰهُ ـ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ ـ: «اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ اَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ».[1]

۱ـ سورهٔ حجرات، آيهٔ ۱۲.

باب چهل و نهم:

«غیبت»

امام صادق (ع) فرمود:

غیبت بر هر مسلمان حرام و در هر حال مرتکب آن گناهکار است.

غیبت آن است که انسان را به چیزی و گفته‌ای یاد کنی که نزد خداوند عیب نباشد و صاحبان خرد و دانش آن را بستایند.

امّا گفتگو در بارهٔ شخصی که کارهای او نزد خداوند پسندیده نیست و صاحب آن نسبت به ارتکاب آن سرزنش و ملامت شود، غیبت نباشد؛ اگرچه آن شخص از شنیدن آن گفتار رنجه شود، مشروط بر این‌که خود از آنچه که در بارهٔ او می‌گویی، دور باشی و با این کار ـ بنا به گفتهٔ خدا و پیامبر (ص) ـ حق را از باطل جدا کنی و هدفی به‌جز بیان حق نداشته باشی.

امّا اگر هدف غیبت‌کننده آشکارکردن معایب آن شخص باشد، نه تبیین حق و باطل، بداند که بر این کار مؤاخذه می‌شود، اگرچه کار او درست باشد.

هرگاه غیبت کسی کردی و او از این امر آگاه شد، از او طلب بخشش و حلیّت کن و اگر از غیبت آگاه نشد، از خداوند برای او طلب آمرزش کن. غیبت نیکی‌ها را می‌زداید، همان گونه که آتش هیزم را می‌سوزاند.

خداوند به موسی بن عمران (ع) فرمود: غیبت کننده چون توبـه کند، آخرین کسی است که به بهشت می‌رود و اگر توبه نکند، نخستین کسی است به دوزخ درافتد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «آیا دوست می‌دارید که گوشت برادر مؤمن و مردهٔ خود را بخورید؟»

یاد کرد عیب‌هایی چون: نقص بدنی، رفتار، اخلاق، کردار، داد و ستد، پیروی از آیین (یا راه و روش زندگی ویژه‌ای) و نادانی فرد، از گونه‌های غیبت است.

وَ وُجُوهُ الْغِيبَةِ تَقَعُ بِذِكْرِ عَيْبٍ فِى الْخَلْقِ وَالْخُلْقِ وَالْفِعْلِ وَالْمُعٰامَلَةِ وَالْمَذْهَبِ وَالْجَهْلِ وَ اَشْبٰاهِهِ.

وَ اَصْلُ الْغِيبَةِ تَتَنَوَّعُ بِعَشْرَةِ اَنْوٰاعٍ:

شِفٰاءِ غَيْضٍ، وَ مُسٰاعَةِ قَوْمٍ، وَ تُهْمَةٍ، وَ تَصْدِيقِ خَبَرٍ بِلاٰ كَشْفِهِ، وَ سُوءِ ظَنٍّ، وَ حَسَدٍ، وَ سُخْرِيَةٍ، وَ تَعَجُّبٍ، وَ تَبَرُّمٍ، وَ تَزْيِينٍ.

فَاِنْ اَرَدْتَ الْاِسْلاٰمَ فَاذْكُرِ الْخٰالِقَ لاٰ الْمَخْلُوقَ، فَيَصِيرُ لَكَ مَكٰانَ الْغِيبَةِ عِبْرَةً، وَ مَكٰانَ الْاِثْمِ ثَوٰاباً.

كَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلاٰلٍ وَ هُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النّٰاسِ بِالْغِيبَةِ آجْتَنِبِ الْغِيبَةَ فَاِنَّهٰا اِدٰامُ كِلاٰبِ النّٰارِ.

اصل و اساس غیبت، ده چیز است:

۱ـ فرو نشاندن کینه؛

۲ـ کمک به گروهی در تأیید گفتهٔ آنان دربارهٔ شخصی، بدون کشف صحّت گفتار آنان؛

۳ـ متهم کردن فرد؛

۴ـ تصدیق خبری که از صحت و سقم آن آگاهی ندارد؛

۵ـ بدگمانی به افراد؛

۶ـ حسد ورزیدن؛

۷ـ به تمسخر گرفتن افراد؛

۸ـ هنگام توصیف خوبی‌های یک انسان، اظهار شگفتی‌کرده و آن صفات خوب را از او بعید بداند؛

۹ـ هنگام یاد کردن کسی اظهار کراهت نمودن از او؛

۱۰ـ بدی دیگران را با آب و تاب تعریف کردن و آن را شاخ و برگ دادن.

(آنچه که گفته شد، ذکر معایبی است که در فرد باشد؛ و اگر شخص غیبت شونده از موارد فوق به دور باشد، یقیناً آنچه دربارهٔ او گفته شود تهمت و افترا است و کیفری سخت دارد. خداوند ما و شما را از چنین بلاهایی در امان دارد، آمین).

پس اگر سلامت دین، دنیا و آخرت خویش را طالبی، به یاد خدا باش و متعرّض خلق مشو. آن گاه است که به جای غیبت، عبرت گیری و به جای کیفر، پاداش داده شوی.

دروغ می‌گوید آن که خود را زادهٔ حلال بخواند، درحالی که غیبت کند (و آبروی بی‌گناهان را دستخوش هوای خود کند). از غیبت بپرهیز که خوراک سگان دوزخ است.

الباب الخمسون:

«فی الرّیاء»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

لا تُراءِ بِعَمَلِكَ مَنْ لا يُحيي وَ لا يُميتُ وَ لا يُغْني عَنْكَ شَيْئاً. وَالرِّياءُ شَجَرَةٌ لا تُثْمِرُ اِلاَّ الشِّرْكَ الْخَفِيَّ وَ اَصْلُها النِّفاقُ. يُقالُ لِلْمُرائي عِنْدَ الْميزانِ: خُذْ ثَوابَكَ وَ ثَوابَ عَمَلِكَ مِمَّنْ اَشْرَكْتَهُ مَعي. فَانْظُرْ مَنْ تَعْبُدُ، وَ مَنْ تَدْعُو، وَ مَنْ تَرْجُو، وَ مَنْ تَخافُ؟

وَاعْلَمْ اَنَّكَ لا تَقْدِرُ عَلى اِخْفاءِ شَيْءٍ مِنْ باطِنِكَ عَلَيْكَ وَ تَصيرُ مَخْدُوعاً بِنَفْسِكَ.

قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «يُخادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذينَ آمَنُوا وَما يَخْدَعُونَ اِلاَّ اَنْفُسَهُمْ وَما يَشْعُرُونَ».[1]

وَ اَكْثَرُ ما يَقَعُ الرِّياءُ فِي الْبَصَرِ، وَالْكَلامِ، وَالْاَكْلِ، وَالشُّرْبِ، وَالْمَشْيِ، وَالْمُجالَسَةِ، وَاللِّباسِ، وَالضِّحْكِ، وَالصَّلاةِ، وَالْحَجِّ، وَالْجِهادِ، وَ قِراءَةِ الْقُرْآنِ، وَ سائِرِ الْعِباداتِ الظّاهِرَةِ.

فَمَنْ اَخْلَصَ باطِنَهُ لِلّٰهِ تَعالىٰ وَخَشَعَ لَهُ بِقَلْبِهِ وَ رَأىٰ نَفْسَهُ مُقَصِّراً بَعْدَ بَذْلِ كُلِّ مَجْهُودٍ وَجَدَ الشُّكْرَ عَلَيْهِ حاصِلاً، وَ يَكُونُ مِمَّنْ يُرْجىٰ لَهُ الْخَلاصُ مِنَ الرِّياءِ وَالنِّفاقِ اِذَا اسْتَقامَ عَلىٰ ذٰلِكَ في كُلِّ حالٍ.

۱ـ سورهٔ بقره، آيهٔ ۹.

باب پنجاهم:

«ریا و تظاهر»

امام صادق (ع) فرمود:

عملت را به ریا آلوده مساز و آن را برای کسی که نه می‌تواند زنده کند و نه بمیراند و نه چیزی به تو رساند، یا به تو زیانی رساند، عرضه مکن.

ریا، درختی است که جز شرک خفی بَـر ندهد و ریشهٔ این درخت، نفاق است. چون [در قیامت] میزان برپا شود، به ریاکار گفته شود: ثواب عملت را از همان که شریک من قرار دادی، برگیر. پس بنگر که چه کسی را می‌پرستی و می‌خوانی و به که امید داری و از که می‌ترسی. بدان که تو نمی‌توانی چیزی را در باطنت برخود مخفی کنی و تنها خود را می‌فریبی.

خدای تعالی می‌فرماید: «[به ظاهر] خدا و مؤمنان را فریب می‌دهند، و[لی] کسی را فریب نمی‌دهند، جز خود را و خود نمی‌دانند».

بیش‌ترین ریا، در نگاه، گفتار، خوردن و نوشیدن، آمد و رفت، مجالست، لباس، خندیدن، نماز، حج، جهاد، قـرائت قـرآن و سایرعبادات ظاهری، واقع می‌شود. پس کسی که باطن را برای خداوند متعال خالص کند و قلبش را خاشع نماید و پس از آن که کوشش خود را در انجام فرایض مبذول داشت، به کوتاهی خویش در بندگی اقرار داشته باشد، عمل خود را مشکور خواهد یافت وچون کسی براین حالت استقامت ورزد، امید است که از ریا و نفاق خلاصی یابد.

الباب الحادي والخمسون:

«في الحسد»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْحاسِدُ يُضِرُّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ اَنْ يُضِرَّ بِالْمَحْسُودِ كَاِبْلِيسَ اَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَةَ وَ لِآدَمَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ الْاِجْتِباءَ وَالْهُدىٰ وَالرَّفْعَ اِلىٰ مَحَلِّ حَقائِقِ الْعَهْدِ وَالْاِصْطِفاءِ. فَكُنْ مَحْسُوداً وَ لا تَكُنْ حاسِداً، فَاِنَّ ميزانَ الْحاسِدِ اَبَداً خَفيفٌ بِثِقْلِ ميزانِ الْمَحْسُودِ، وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ، فَماذا يَنْفَعُ الْحَسَدُ الْحاسِدَ، وَ ماذا يَضُرُّ الْمَحْسُودَ الْحَسَدُ.

وَالْحَسَدُ اَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَ جُحُودِ فَضْلِ اللّٰهِ تَعالىٰ، وَ هُما جَناحانِ لِلْكُفْرِ. وَ بِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ في حَسْرَةِ الْاَبَدِ وَ هَلَكَ مَهْلَكاً لا يَنْجُو مِنْهُ اَبَداً.

وَ لا تَوْبَةَ لِلْحاسِدِ لِاَنَّهُ مُسْتَمِرٌّ عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ مَطْبُوعٌ فيهِ يَبْدُو بِلا مُعارِضٍ لَهُ وَ لا سَبَبٍ، وَالطَّبْعُ لا يَتَغَيَّرُ مِنَ الْاَصْلِ وَ اِنْ عُولِجَ .

باب پنجاه و یکم:

« حسادت »

امام صادق (ع) فرمود:

حسود پیش از آن که به محسود زیان برساند، به خود ضرر می‌رساند، مانند ابلیس که با حسدش لعنت ابدی را برای خود خرید و برای آدم مقام پیامبری را فراهم آورد. پس محسود باش، نه حسود، زیرا کفهٔ میزان حسود همواره به واسطهٔ سنگین گشتن کفهٔ محسود، سبک باشد و حال آن که رزق هرکدام معلوم است و حسد، تغییری در قسمت ندهد و به حالِ حسود سودی نبخشد و محسود را زیانی نرساند.

اصل حسد از کوری دل است و ناسپاسی نسبت به فضل خداوند متعال، و این دو صفت، دو بال کفر است. به واسطهٔ حسد بود که فرزند آدم گرفتار حسرتی ابدی گردید و به هلاکتی درغلتید که او را نجاتی از آن نباشد.

و حسود را توبه‌ای نیست، زیرا حسادت همواره در او هست و به شدّت با وجود او درآمیخته و شکل گرفته است (و در نتیجه، توبه نمی‌کند).

حسادت، بدون هیچ مانعی یا سببی بروز می‌کند؛ چرا که خصلت فطری دگرگون نشود، اگرچه به درمان آن پردازند.

الباب الثّانى والخمسون:

«فى الطّمع»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

بَلَغَنِي اَنَّـهُ سُئِلَ كَعْبُ الْاَحْبارِ: مَاالْاَصْلَحُ فِي الدّينِ وَمَاالْاَفْسَدُ؟ فَقالَ: الْاَصْلَحُ اَلْوَرَعُ، وَالْاَفْسَدُ اَلطَّمْعَ. فَقالَ لَـهُ السّائِلُ: صَدَقْتَ يا كَعْبُ.

وَالطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطانِ يَستَقي بِيَدِهِ لِخَواصِّهِ، فَمَنْ سَكَرَ مِنْهُ لا يَصْحُو اِلاّ في اَلِيمِ عَذابِ اللّهِ تَعالىٰ بِمُجاوَرَةِ ساقيهِ. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِى الطَّمَعِ سَخَطٌ اِلاّ مُشاراةَ الدّينِ بِالدُّنْيا لَكانَ عَظيماً.

قالَ اللّهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «اُولٰئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَـةَ بِالْهُدىٰ وَالْعَذابَ بِالْمَغْفِرَةِ».[1]

قالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : تَفَضَّلْ عَلىٰ مَنْ شِئْتَ فَـاَنْتَ اَميرُهُ، وَآسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَـاَنْتَ نَظيرُهُ، وَآفْتَقِرْ اِلىٰ مِنْ شِئْتَ فَـاَنْتَ اَسيرُهُ.

وَالطّامِعُ فِى الْخَلْقِ مَنْزُوعٌ عَنْهُ الْايمانُ، وَ هُوَ لا يَشْعُرُ، لِاَنَّ الْايمانَ يَحْجُزُ بَيْـنَ الْعَبْدِ وَالطَّمَعِ فِى الْخَلْقِ، فَيَـقُولُ: يا صاحِبِي! خَزائِـنُ اللّهِ تَعالىٰ مَمْلُوءَةٌ مِنَ الْكَراماتِ، وَ هُوَ لا يَضيـعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً. وَ ما في اَيْدِى النّاسِ فَاِنَّـهُ مَشُوبٌ بِالْعِلَلِ وَ يَرُدُّهُ اِلَى التَّوَكُّلِ وَالْقَناعَةِ وَ قَصْرِ الْاَمَلِ وَ لُزُومِ الطّاعَةِ وَالْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَاِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ لَزِمَهُ، وَ اِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ تَـرَكَهُ مَعَ شُؤْمِ الطَّمَعِ وَ فارَقَـهُ.

۱ـ سورهٔ بقره، آيهٔ ۱۷۵.

باب پنجاه و دوم:

«طمع»

امام صادق (ع) فرمود:

مرا رسیده است که ازکعب الاحبار پرسیدند: صلاح و فساد دین درچیست؟

گفت: صلاح دین در پرهیزکاری و ورع، و فساد آن در طمع است.

پرسش‌کننده بدو گفت: راست گفتی ای کعب!

طمع، شراب شیطان است که با دست خویش به خواصش می‌خوراند. اگر کسی به واسطهٔ آن مست شود، به هوش نیاید، جز درآتش دردناک خدای متعال درکنار ساقی آن شراب (شیطان). اگر طمع را هیچ عیبی به جز ترجیح دنیا برآخرت نباشد، همین زشتی، بسی سنگین است.

خداوند ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید: «آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به [بهای] هدایت، و عذاب را به [ازای] آمرزش خریدند...».

امیر مؤمنان (ع) فرمود: به هرکس که بخشش و عطا کنی، امیر او شوی و از هرکس بی‌نیازی جویی، همسنگ وی شوی و به هرکس اظهار نیاز کنی، اسیر او باشی.

ایمانِ انسانِ طمع‌کار، از او ستانده می‌شود، درحالی‌که خود نمی‌داند، زیرا ایمان میان بنده و طمع بردن در خلق، حایل می‌شود و به وی می‌گوید: ای صاحب من! خزاین خدای متعال پر از اشیای گران‌بهاست و او اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند، و آنچه که در دست مردمان است همراه خفّت و خواری، پلیدی و بیماری است.

آن گاه او را به سوی توکل و قناعت و کوتاه کردن آرزوها و طاعت خدا و یأس از خلق می‌خواند. پس اگر آن بنده، به این امور عمل کند، ایمان نیز همراهش بماند، ولی چنانچه نافرمانی کند، ایمان نیز از او جدا می‌شود.

الباب الثّالث والخمسون:

« في السّخاء »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلسَّخاءُ مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبِياءِ وَ هُوَ عِمادُ الْايمانِ، وَ لا يَكُونُ مُؤْمِنٌ اِلاّ سَخِيّاً، وَ لا يَكُونُ سَخِيٌّ اِلاّ ذُو يَقينٍ وَ هِمَّةٍ عالِيَةٍ، لِاَنَّ السَّخاءَ شِعارُ نُورِ الْيَقينِ، وَ مَنْ عَرَفَ ما قَصَدَ هانَ عَلَيْهِ ما بَذَلَ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ : ما جُبِلَ وَلِيُّ اللّٰهِ اِلاّعَلَى السَّخاءِ.

وَالسَّخاءُ ما يَقَعُ عَلىٰ كُلِّ مَحْبُوبٍ اَقَلُّهُ الدُّنْيا. وَ مِنْ عَلاماتِ السَّخاءِ اَنْ لا تُبالِيَ مَنْ اَكَلَ الدُّنْيا وَ مَنْ مَلَكَها، مُؤْمِنٌ اَوْ كافِرٌ، مُطيعٌ اَوْ عاصٍ، شَريفٌ اَوْ وَضيعٌ.

يُطْعِمُ غَيْرَهُ وَ يَجُوعُ، وَ يَكْسُو غَيْرَهُ وَ يَعْرىٰ، وَ يُعْطي غَيْرَهُ وَ يَمْتَنِعُ مِنْ قَبُولِ عَطاءِ غَيْرِهِ وَ يُمَنُّ بِذٰلِكَ وَ لا يَمُنُّ. وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيا بِاَجْمَعِها، لَمْ يَرَ نَفْسَهُ فيها اِلاّ اَجْنَبِيّاً. وَلَوْ بَذَلَها في ذاتِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ في ساعَةٍ واحِدَةٍ ما مَلَّ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اَلسَّخِيُّ قَريبٌ مِنَ اللّٰهِ، قَريبٌ مِنَ النّاسِ، قَريبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، بَعيدٌ مِنَ النّارِ. وَالْبَخيلُ بَعيدٌ مِنَ اللّٰهِ، بَعيدٌ مِنَ النّاسِ، بَعيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَريبٌ مِنَ النّارِ. وَ لا يُسَمّىٰ سَخِيّاً اِلاّ الْباذِلُ في طاعَةِ اللّٰهِ وَ لِوَجْهِهِ وَلَوْ كانَ بِرَغيفٍ اَوْ شُرْبَةِ ماءٍ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ : اَلسَّخِيُّ بِما مَلَكَ وَ اَرادَ بِهِ وَجْهَ

باب پنجاه و سوم:

«سخاوت»

امام صادق (ع) فرمود:

سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است. هیچ مؤمنی نیست، مگر آن که سخاوتمند است، و سخاوتمند نیست، مگر این که دارای یقین و همّتی عالی باشد، زیرا سخاوت، نشانهٔ نور یقین است و هرکس بداند دنبال چه چیزی است، دَهِش، برای او آسان گردد.

پیامبر (ص) فرمود: خمیرهٔ اولیای خدا، با سخاوت آمیخته شده است.

سخاوت آن است که در بارهٔ هرچه که محبوب است، سخی باشد، و کم‌ترین آن، دنیاست.

از نشانه‌های سخاوت آن است که اعتنا نکنی که دنیا در دست کیست و از آن که باشد، در دست مؤمن یا کافر، فرمان بردار یا گناهکار و مردمان بلند مرتبه یا افراد پست مایه، و دیگران را سیر کند وخود گرسنگی کشد، دیگری را لباس پوشانَد وخود برهنه باشد عطا کند و خود از قبول عطا سر باز زند و بر این کار منّت پذیرد، ولی منّت نگذارد. اگر تمام دنیا را به او بدهند خود را در آن بیگانه شمارد و از این که همه را در یک ساعت در راه خدای ـ عزّوجلّ ـ ببخشد وی را پاکی نباشد.

رسول خدا (ص) فرمود: سخاوتمند، به خدا و مردم و بهشت نزدیک است و از جهنّم دور، و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور است و به جهنم نزدیک. کسی را نتوان سخاوتمند نامید، مگر آن‌که در اطاعت ازخدا و در راه اوچیز می‌بخشد؛ اگرچه گرده‌ای نان یا جرعه‌ای آب باشد.

پیامبر (ص) فرمود: سخاوتمند کسی است که مال خود را در راه خدا ببخشد، ولی شخص سخاوتمندنما، در راه گناه و نافرمانی خداوند تعالی می‌بخشد. بنابراین او آماج خشم و غضب خداوند است و او که برخود بخل ورزد، چه‌گونه می‌تواند با غیرخودش

اللّٰهِ تَعالىٰ. وَ اَمّا الْمُتَسَخّي في مَعْصِيَةِ اللّٰهِ تَعالىٰ: فَحَمّالٌ لِسَخَطِ اللّٰهِ وَ غَضَبِهِ، وَ هُوَ اَبْخَلُ النّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لِغَيْرِهِ حَيْثُ اتَّبَعَ هَواهُ وَخالَفَ اَمْرَ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ.

قالَ اللّٰهُ تَعالى: «وَ لَيَحْمِلُنَّ اَثْقالَهُمْ وَ اَثْقالاً مَعَ اَثْقالِهِمْ».[1]

وَ قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: يَقُولُ اللّٰهُ: اِبْنَ آدَمَ! مُلْكي مُلْكي وَ مالي مالي. يا مِسْكينُ! اَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كانَ الْمُلْكُ وَ لَمْ تَكُنْ. وَ هَلْ لَكَ اِلاّ ما اَكَلْتَ فَاَفْنَيْتَ اَوْ لَبِسْتَ فَاَبْلَيْتَ، اَوْ تَصَدَّقْتَ فَاَبْقَيْتَ؟ اِمّا مَرْحُومٌ بِهِ اَوْ مُعاقَبٌ عَلَيْهِ. فَاعْقِلْ اَنْ لا يَكُونَ مالُ غَيْرِكَ اَحَبَّ اِلَيْكَ مِنْ مالِكَ.

فَقَدْ قالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: ما قَدَّمْتَ فَهُوَ لِلْمالِكينَ وَ ما اَخَّرْتَ فَهُوَ لِلْوارِثينَ، وَ ما مَعَكَ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِ سَبيلٌ سِوَى الْغُرُورِ بِهِ. كَمْ تَسْعىٰ في طَلَبِ الدُّنْيا وَ كَمْ تَدَّعي، اَفَتُريدُ اَنْ تُفْقِرَ نَفْسَكَ وَ تُغْنِيَ غَيْرَكَ؟

۱ـ سورۀ عنكبوت، آيۀ ۱۳.

سخاوتمندی کند، زیرا او از هویٰ وهوس خویش پیروی می‌کند و از خداوند ـ عزّوجلّ ـ نافرمانی.

خداوند تعالی فرموده است: «... و قطعاً بارهای گرانِ خودشان و بارهای گرانِ [دیگران] را با بارهای گرانِ خود بر دوش خواهند گرفت».

پیامبر (ص) فرمود: خداوند می‌فرماید: فرزند آدم! [تو که ملک من، ملک من، ملک من می‌گویی بدان که] ملک و هر آنچه در دست توست مال من است. ای بیچاره! تو کجا بودی آن زمانی‌که ملک ومال بود و تو نبودی؟ آیا تورا جز آنچه خورده و از بین برده‌ای، یا پوشیده و کهنه کرده‌ای، یا صدقه داده و جاویدش کرده‌ای که به سببِ آن، مورد عفو قرار می‌گیری و یا عقوبت و مجازات می‌شوی بهره‌ای هست؛ چرا که کیفر و پاداش، به نحوهٔ جمع‌آوری مال بستگی دارد. پس خوب بیندیش که مال دیگری را از مال خویش محبوب‌تر ندانی و در آنها طمع نورزی!

امیر مؤمنان (ع) فرمود: آنچه را که پیش فرستاده‌ای از آنِ توست، و آنچه را که وا نهاده‌ای از آن وارثان است و آنچه دست مایهٔ زندگی توست شیطان را امیدوار می‌سازد که تو را به وسیلهٔ آن بفریبد. چه قدر می‌خواهی در طلب دنیا بکوشی وخویش را رنجه داری؟ آیا بر آنی تا در دنیا خودت را به زحمت افکنی و با نکبت زندگی کنی و دیگران را غنی سازی؟!

الباب الرّابع والخمسون :

« فى الأخذ والعطاء »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

مَنْ كانَ الْاَخْذُ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الْعَطاءِ فَهُوَ مَغْبُونٌ، لِاَنَّهُ يَرى الْعاجِلَ بِغَفْلَتِهِ اَفْضَلَ مِنَ الْآجِلِ.

وَ يَنْبَغي لِلْمُؤْمِنِ اِذا اَخَذَ اَنْ يَأْخُذَ بِحَقٍّ، وَ اِذا اَعْطى فَفي حَقٍّ وَ بِحَقٍّ وَ مِنْ حَقٍّ. فَكَمْ مِنْ آخِذٍ مُعْطٍ دينَهُ وَ هُوَ لا يَعْلَمُ، وَ كَمْ مِنْ مُعْطٍ مُورِثٍ نَفْسَهُ سَخَطَ اللّٰهِ.

وَ لَيْسَ الشَّأْنُ فِي الْاَخْذِ وَالْاِعْطاءِ، وَ لٰكِنْ فِي النّاجي، وَالنّاجي مَنِ اتَّقَى اللّٰهَ فِي الْاَخْذِ وَالْاِعْطاءِ وَاعْتَصَمَ بِحَبْلِ الْوَرَعِ.

وَالنّاسُ في هاتَيْنِ الْخَصْلَتَيْنِ: خاصٌّ وَ عامٌّ.

فَالْخاصُّ يَنْظُرُ في دَقيقِ الْوَرَعِ، فَلا يَتَناوَلُ حَتّى يَتَيَقَّنَ اَنَّهُ حَلالٌ، وَ اِذا اَشْكَلَ عَلَيْهِ تَناوَلَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ.

وَالْعامُّ يَنْظُرُ فِي الظّاهِرِ، فَما لَمْ يَجِدْهُ وَ لا يَعْلَمْهُ غَصْباً وَ لا سِرْقَةً، تَناوَلَ وَ قالَ: لا بَأْسَ هُوَ لي حَلالٌ.

وَالْاَمينُ في ذٰلِكَ مَنْ يَأْخُذُ بِحُكْمِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ يُنْفِقُ في رِضَى اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ .

باب پنجاه و چهارم:

«ستاندن و بخشیدن»

امام صادق (ع) فرمود:

آن که ستاندن را بیش از بخشش دوست بدارد، زیان کار است؛ زیرا او به سبب غفلتش، آنچه را که امروز است، از آنچه در آینده (آخرت) است، برتر می‌پندارد.

و هرگاه که مؤمن ستاند، سزاوار است به حق بستاند و چون می‌بخشد، در راه حق و از روی حق ببخشد.

چه بسیارند که با گرفتن چیزی، دین خود را تاوان می‌دهند، ولی خود نمی‌دانند و چه بسیار است بخشنده‌ای که خشم خدای را برای خود می‌آورد.

گفت وگو و بحث در گرفتن و بخشیدن نیست، بلکه در بارهٔ انسان رستگار و نجات یافته است. نجات یافته کسی است که از خدا بترسد و به ریسمان ورع چنگ زند.

و مردم در برابر این دو صفت، دو دسته‌اند: خاص و عام.

خاص آن است که به دقت، چشم ورع باز کرده و چیزی نخورد، مگر آن که بداند حلال است، و چون امر بر او مشکل شود، تنها در حدّ ضرورت خورَد.

و عام آن است که به ظاهر، چشم دوخته است و از این رو، هر آنچه که نداند که از غصب یا به سرقت آمده، آن را برمی‌گیرد (از آن بهره می‌جوید) و می‌گوید: باکی نیست، این، بر من حلال است.

پس، امین درگرفتن و دادن، کسی است که براساس حکم خدای ـ عزّوجلّ ـ عمل و در راه رضای او انفاق می‌کند.

الباب الخامس والخمسون:

«في المؤاخاة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

ثَلاثَـةُ اَشْياءَ في كُلِّ زَمانٍ عَزيزَةٌ وَ هِيَ: اَلْإخاءُ فِي اللّهِ تَعالىٰ وَالزَّوْجَةُ الصّالِحَةُ الْاَليفَـةُ في دينِ اللّهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَالْوَلَدُ الرَّشيدُ. وَ مَنْ وَجَدَ الثَّلاثَـةَ فَقَدْ اَصابَ خَيْرَ الدّارَيْنِ وَالْحَظَّ الْاَوْفَرَ مِنَ الدُّنْيا.

وَاحْذَرْ اَنْ تُواخِيَ مَنْ اَرادَكَ لِطَمَعٍ اَوْ خَوْفٍ اَوْ اَكْلٍ اَوْ شُرْبٍ. وَاطْلُبْ مُواخاةَ الْاَتْقِياءِ وَ لَوْ في ظُلُماتِ الْاَرْضِ، وَ اِنْ اَفْنَيْتَ عُمْرَكَ في طَلَبِهِمْ. فَاِنَّ اللّهَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ لَمْ يَخْلُقْ عَلىٰ وَجْهِ الْاَرْضِ اَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ النَّبِيّينَ، وَ ما اَنْعَمَ اللّهُ تَعالىٰ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ ما اَنْعَمَ بِـهِ مِنَ التَّوْفيقِ بِصُحْبَتِـهِمْ.

قالَ اللّهُ تَعالىٰ: «اَلْاَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقينَ».[1]

وَ اَظُنُّ اَنَّ مَنْ طَلَبَ في زَمانِنا هٰذا صَديقاً بِلا عَيْبٍ بَقِيَ بِلا صَديقٍ. اَلا تَرىٰ اَنَّ اَوَّلَ كَرامَةٍ اَكْرَمَ اللّهُ بِها اَنْبِياءَهُ عِنْدَ اِظْهارِ دَعْوَتِهِمْ، تَصْديقُ اَمينٍ اَوْ وَلِيٍّ؟ فَكَذٰلِكَ مِنْ اَجَلِّ ما اَكْرَمَ اللّهُ بِـهِ اَصْدِقاءَهُ وَ اَوْلِياءَهُ وَ اَصْفِياءَهُ وَ اُمَناءَهُ وَ صُحْبَـةَ اَنْبِيائِـهِ، وَ ذٰلِكَ دَليلٌ عَلىٰ اَنْ: ما فِي الدّارَيْنِ نِعْمَـةٌ اَحْلىٰ وَ اَطْيَبُ وَ اَزْكىٰ مِنَ الصُّحْبَـةِ فِي اللّهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَالْمُواخاةِ لِوَجْهِهِ.

١ـ سورة زخرف، آية ٦٧.

باب پنجاه و پنجم:

« آداب برادری »

امام صادق (ع) فرمود:

سه چیز در هرزمانی عزیز است: برادری در راه خدای تعالی و زنی صالح ومهربان (که محبت و مهربانی او) برای خشنودی خداوند ـ عزّوجلّ ـ و فرزندی رشید وصالح. و آن کس که این سه را داشته باشد، خیر دو سرای را دریافته و بهرهٔ فراوان‌تر از دنیا برده است.

از رفاقت و برادری با کسی که به سبب طمع، ترس، خوردن یا نوشیدن به تو مایل است، برحذر باش. با خدا ترسان، برادری کن اگرچه در تاریکی‌های زمین باشد و اگر چه عمرخود را درجست وجوی‌شان سپری کنی که خدای ـ عزّوجلّ ـ پس از پیامبران برتر ازآنان نیافریده وخداوند تعالی توفیقی چون همراهی با آنان به هیچ بنده‌ای ارزانی نکرده است.

خدای تعالی می‌فرماید: «در آن روز، دوستان یکدل با یکدیگر دشمن هستند، جز خداترسان.»

[آنچه مصیبت بار است این‌که] اگرکسی در روزگار ما، درجست وجوی دوستی، مبرّا از عیب باشد، رفیق نخواهد داشت. آیا نمی‌بینی که اوّلین عنایت خداوند به پیامبران هنگام دعوت به خداپرستی کرامت فرمود، دوستان و برادرانی امین بود که اورا تصدیق کردند و در امر رسالت یاری رساندند؟ پس همین‌طور، یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که خداوند به واسطه‌اش دوستان و اولیا و برگزیدگان و امینان گرامی داشت، همنشینی با پیامبران بود. و این دلیل است بر این که در دو سرا نعمتی بزرگ‌تر و پاک‌تر از رفاقت و برادری در راه خداوند ـ عزّوجلّ ـ نیست.

الباب السّادس والخمسون:

«في المشاورة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

شاوِرْ في أُمُورِكَ ـ مِمّا يَقْتَضِي الدِّينُ ـ مَنْ فيهِ خَمْسُ خِصالٍ: عَقْلٌ وَ عِلْمٌ وَ تَجْرِبَةٌ وَ نُصْحٌ وَ تَقْوىٰ. فَإنْ تَجِدْ فَاسْتَعْمِلِ الْخَمْسَةَ وَاعْزِمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ تَعالىٰ، فَإنَّ ذٰلِكَ يُؤَدِّيكَ إلَى الصَّوابِ.

وَ ما كانَ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيا الَّتي هِيَ غَيْرُ عائِدَةٍ إلَى الدِّينِ فَارْفُضْها وَ لا تَتَفكَّرْ فيها، فَإنَّكَ إذا فَعَلْتَ ذٰلِكَ أَصَبْتَ بَرَكَةَ الْعَيْشِ وَ حَلاوَةَ الطّاعَةِ.

وَ فِي الْمُشاوَرَةِ اكْتِسابُ الْعِلْمِ. وَالْعاقِلُ مَنْ يَسْتَفيدُ مِنْها عِلْماً جَديداً وَ يَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى الْمَحْصُولِ مِنَ الْمُرادِ. وَ مَثَلُ الْمَشْوَرَةِ مَعَ أَهْلِها مَثَلُ التَّفَكُّرِ في خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَ فَنائِهِما وَ هُما غَنِيّانِ عَنِ الْقَيْدِ، لِأنَّهُ كُلَّما قَوِيَ تَفَكُّرُهُ فيهِما غاصَ في بِحارِ نُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ ازْدادَ بِهِما اعْتِباراً وَ يَقيناً. وَ لا تُشاوِرْ مَنْ لا يُصَدِّقُهُ عَقْلُكَ، وَ إنْ كانَ مَشْهُوراً بِالْعَقْلِ وَالْوَرَعِ. وَ إذا شاوَرْتَ مَنْ يُصَدِّقُهُ قَلْبُكَ، فَلا تُخالِفْهُ فيما يُشيرُ بِهِ عَلَيْكَ، وَ إنْ كانَ بِخِلافِ مُرادِكَ. فَإنَّ النَّفْسَ تَجْمَحُ عَنْ قَبُولِ الْحَقِّ، وَ خِلافُها عِنْدَ قَبُولِ الْحَقائِقِ أَبْيَنُ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ».[1]

وَ قالَ تَعالىٰ: «وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ».[2]

١ـ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ١٠٩.

٢ـ سورهٔ شوریٰ، آیهٔ ٣٨.

باب پنجاه و ششم:

«مشورت»

امام صادق (ع) فرمود:

در امور خود ـ در آن‌هایی که صلاح دین و دنیا اقتضا می‌کند ـ با کسی مشورت کن که دارای پنج خصلت باشد: عقل و علم و تجربه و خیرخواهی و تقوا.

اگر اورا یافتی، از هر پنج خصلت بهره‌جوی وعزم بربند و برخداوند متعال توکل کن که این تو را به راه صواب می‌برد.

آنچه را از امور دنیا که راهی به دین ندارد، رها کن و در آن تفکّر مکن؛ چه اگر به این [دستور] عمل کنی، برکت زندگانی و شیرینی طاعت را درخواهی یافت.

در مشورت بهره‌هایی از دانش نهفته است و عاقل آن است که از مشورت، دانشی فرا گیرد و از این دانش، راه به سوی مقصود و مرادش جوید. مشورت برای اهلش، تفکر در چگونگی آفرینش آسمان‌ها و زمین و فنای آن‌ها ـ که از امور غیبی‌اند ـ ماند، زیرا هر اندازه که شخص، تفکّر خویش را در آن دو قوام بخشد، در دریاهای نور معرفت فرو می‌رود وبه واسطهٔ آن‌ها بر عبرت و یقین خویش می‌افزاید.

با کسی که عقلت سخن او را راست نمی‌شمارد، مشورت مکن، اگرچه مشهور به خرد و ورع باشد و چون با کسی که قلبت بر صداقتش گواه است، مشورت کردی، از راهنمایی‌های او تخلف مکن، اگرچه مخالف مراد و مقصودت باشد، زیرا نفش سرکش است و از قبول حق دوری می‌جوید و سرکشیِ او در برابر حق، روشن است.

خداوند فرماید: «در این امر با آنان مشورت کن».

و نیز فرماید: «کارشان را به مشورت یکدیگر انجام می‌دهند».

الباب السّابع والخمسون:

«فى الحلم»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

الْحِلْمُ سِراجُ اللّهِ يَسْتَضيءُ بِهِ صاحِبُهُ إلىٰ جِوارِهِ، وَ لا يَكُونُ حَليماً إلاَّ الْمُؤَيَّدُ بِأنْوارِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحيدِ. وَالْحِلْمُ يَدُورُ عَلىٰ خَمْسَةِ اَوْجُهٍ: اَنْ يَكُونَ عَزيزاً فَيَذِلَّ، اَوْ يَكُونَ صادِقاً فَيُتَّهَمَ، اَوْ يَدْعُوَ اِلَى الْحَقِّ فَيُسْتَخَفَّ بِهِ، اَوْ اَنْ يُؤْذىٰ بِلاجُرْمٍ، اَوْ اَنْ يُطالِبَ بِالْحَقِّ فَيُخالِفُوهُ فيهِ. فَاِذا اَتَيْتَ كُلاًّ مِنْها حَقَّهُ فَقَدْ اَصَبْتَ. وَ قابِلِ السَّفيهَ بِالْاِعْراضِ عَنْهُ وَ تَرْكِ الْجَوابِ، يَكُنِ النّاسُ اَنْصارَكَ لِاَنَّ مَنْ جاوَبَ السَّفيهَ فَكَاَنَّهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النّارِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْاَرْضِ مَنافِعُهُمْ مِنْها وَ اَذاهُمْ عَلَيْها. وَ مَنْ لا يَصْبِرُ عَلىٰ جَفاءِ الْخَلْقِ لا يَصِلُ اِلىٰ رِضَى اللّهِ تَعالىٰ، لِاَنَّ رِضَى اللّهِ تَعالىٰ مَشُوبٌ بِجَفاءِ الْخَلْقِ.

وَحُكِيَ اَنَّ رَجُلاً قالَ لِلْاَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ: اِيّاكَ اَعْني. قالَ: وَعَنْكَ اَحْلُمُ.

قالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرْكَزاً وَ لِلْعِلْمِ مَعْدِناً وَ لِلصَّبْرِ مَسْكَناً. صَدَقَ رَسُولُ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ .

وَ حَقيقَةُ الْحِلْمِ اَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ اَساءَ اِلَيْكَ وَ خالَفَكَ وَ اَنْتَ الْقادِرُ عَلَى الْاِنْتِقامِ مِنْهُ، كَما وَرَدَ فِي الدُّعاءِ: اِلٰهي! اَنْتَ اَوْسَعُ فَضْلاً وَ اَوْسَعُ حِلْماً مِنْ اَنْ تُؤاخِذَني بِعَمَلي وَ تَسْتَذِلَّني بِخَطيئَتي.

باب پنجاه و هفتم:

«بردباری»

امام صادق (ع) فرمود:

بردباری، چراغ الهی است که انسان را به محضر خود رهنمون می‌شود و کسی به مرتبهٔ بردباری می‌رسد که به انوار معرفت و توحید مؤیّد باشد.

در پنج موضع بردباری شایسته است: ۱) عزیزی که ذلیل شود؛ ۲) راست‌گویی که به دروغ‌گویی متّهم شود؛ ۳) آن که به حق دعوت می‌کند، ولی خوارش شمارند؛ ۴) آن که بدون گناهی آزارش دهند؛ ۵) آن که مردم را به سوی حق بخواند و با او مخالفت کنند.

چنانچه حقِ بردباری را در موارد یاد شده به جای آوردی، به تحقیق که راه درستی انتخاب کرده و به مقام بردباری رسیده‌ای. با نـادان به وسیلهٔ دوری از آنان و سکوت، مقابله کن تا مردم تو را یاری کنند، زیرا کسی که به نادان پاسخ دهد، به کسی مانَد که هیزم بر آتش نهد.

پیامبر (ص) فرمود: مؤمن، چون زمینی است که منافع و سود مـردم از آن حاصل می‌شود و بار سنگینی مردم بر اوست. کسی‌که بر جفای خلق صبر نکند، به رضای حق دست نیابد، چه رضای خدای تعالی، آمیخته به جفای خلق است.

حکایت کرده‌اند که مردی (پس از آن که گفته‌های ناپسندی بر زبان جاری ساخت) خطاب به «احنف بن قیس» گفت: مقصودم تویی! احنف در پاسخ گفت: من (در قبال رفتار و گفتار تو) صبر پیشه می‌کنم!.

رسول خدا (ص) فرمود: برانگیخته شدم تا محور بردباری، معدن علم و خانهٔ صبر باشم و مکارم اخلاق را کمال بخشم و به حق راست گفت پیامبر خدا (ص).

حقیقت وکنه بردباری آن است که کسی‌که بر تو بدی کند و بر مخالفتت اقدام ورزد، درحالی که بر انتقام، قادری، ببخشایی؛ چنان که در دعا آمده: خدایا! فضل تو گسترده‌تر و بردباری‌ات وسیع‌تر از آن است که مرا به عملم مؤاخذه کنی و به خطایم، ذلیل.

الباب الثّامن والخمسون:

«فى التّواضع»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : التَّواضُـعُ اَصْلُ كُلِّ شَرَفٍ نَفيسٍ وَ مَرْتَبَـةٍ رَفيعَةٍ.

وَلَوْ كانَ لِلتَّواضُـعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقائِـقِ ما فى مَخْفِيّاتِ الْعَواقِبِ.

وَالتَّواضُعُ ما يَكُونُ لِلّٰهِ وَ فِى اللّٰهِ، وَ ما سِواهُ فَكِبْرٌ، وَ مَنْ تَواضَعَ لِلّٰهِ شَرَّفَـهُ اللّٰهُ عَلىٰ كَثيرٍ مِنْ عِبادِهِ.

وَ لِأَهْلِ التَّواضُعِ سيماءٌ يَعْرِفُها اَهْلُ السَّماءِ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَ اَهْلُ الْاَرْضِ مِنَ الْعارِفينَ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ : «وَ عَلَى الْاَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلّاً بِسيماهُمْ».[1]

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : اِنَّ اللّٰهَ اَوْحىٰ اِلَيَّ اَنْ: تَواضَعُوا حَتّىٰ لا يَفْخَرَ اَحَدٌ عَلىٰ اَحَدٍ وَ لا يَبْغىٰ اَحَدٌ عَلىٰ اَحَدٍ، وَ ما تَواضَعَ اَحَدٌ لِلّٰهِ اِلّا رَفَعَـهُ اللّٰهُ .

وَ كانَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : اِذا مَرَّ عَلَى الصِّبْيانِ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ لِكَمالِ تَواضُعِهِ .

۱ـ سورهٔ اعراف، آيهٔ ۴۶.

باب پنجاه و هشتم:

«تواضع و فروتنی»

امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: تواضع، اساس هرشرف ومرتبت ومقام رفیع است. اگر تواضع را زبانی گویا بود، مردم را به ارزشی و جایگاه خود آشنا می‌کرد.

تواضع، آن است که برای خدا و در راه او باشد و اگر جز این باشد، نیرنگ است نه تواضع. هرکس برای خدا تواضع کند، خداوند ـ عزّوجلّ ـ اورا بربسیاری از بندگانش شرافت می‌بخشد.

اهل تواضع را سیمایی ونوری است که فرشتگان آسمان وخاکیانِ عارف به وسیلهٔ آن، او را می‌شناسند.

خدای تعالی فرماید: «و بر اعراف، مردانی هستند که هریک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می‌شناسند».

رسول خدا (ص) می‌فرماید: خداوند ـ تبارک و تعالی ـ به من وحی کرد: با یکدیگر تواضع کنید و هیچ کدام از شما بر دیگری فخر نکنید و زیادتی در اصل و نَسَب وحَسَب را معیار و ملاک اعتبار ندانید، و بعضی از شما به دیگری نگوید که: من برتری و زیادتی بر تو دارم، چرا که این‌ها نزد خداوند عالم قدر ندارد وغیرتواضع و بندگی و اطاعت نزد خدای تعالی مناط اعتبار نیست. و نیز باید هیچ کدام از شما با دیگری در مقام بغی و ظلم نباشد، چرا که ظلم و بغی، نفی‌کنندهٔ تواضع است و شما مأمورید به تواضع. (و نیز از جمله وحی است که) هیچ کس برای‌خداوند تعالی تواضع نمی‌کند، مگر آن که خدای سبحان ـ عزّ شأنه ـ مرتبهٔ او را در دنیا و آخرت بلند و رفیع می‌گرداند.

رسول گرامی اسلام (ص) بسیار متواضع بود و همانند صفات کمالیّـه در صفت تواضع نیز کامل بود. هرگاه به کودکان می‌رسید درسلام کردن به ایشان پیشی می‌گرفت.

وَ اَصْلُ التَّواضُعِ مِنْ اِجْلالِ اللّهِ وَ هَيْبَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ. وَ لَيْسَ لِلّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ عِبادَةٌ يَرْضاها وَ يَقْبَلُها اِلّا وَ بابُهَا التَّواضُعُ، وَ لا يَعْرِفُ ما في حَقيقَةِ التَّواضُعِ اِلّا الْمُقَرَّبُونَ مِنْ عِبادِهِ الْمُتَّصِلُونَ بِوَحْدانِيَّتِهِ.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «وَ عِبادُ الرَّحْمٰنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الْاَرْضِ هَوْناً وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً».[1]

وَ قَدْ اَمَرَ اللّٰهُ تَعالىٰ اَعَزَّ خَلْقِهِ وَ سَيِّدَ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّداً بِالتَّواضُعِ فَقالَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «وَاخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ».[2]

وَالتَّواضُعُ مَزْرَعَةُ الْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَالْخَشْيَةِ وَالْحَياءِ وَ اِنَّهُنَّ لا يَنْبُتْنَ اِلّا مِنْها وَ فيها.

وَ لا يَسْلَمُ الشَّرَفُ التّامُّ الْحَقيقِيُّ اِلّا لِلتَّواضُعِ في ذاتِ اللّٰهِ تَعالىٰ.

۱ـ سورۀ فرقان، آيۀ ۶۳.

۲ـ سورۀ شعراء، آيۀ ۲۱۵.

ریشهٔ تواضع در بزرگ شمردن خداوند و هیبت و عظمت اوست و هیچ عبادتی را خدای ـ عزّوجلّ ـ قبول نکند، مگر آن که انسان از سر تواضع آن را کم و ناچیز بداند و معنای حقیقی تواضع را کسی جز بندگان مقرّب که به وحدانیتش پی برده‌اند، نداند.

خدای ـ عزّوجلّ ـ فرماید: «و بندگان خدای رحمان کسانی هستند که روی زمین به نرمی‌گام برمی‌دارند، وچون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند».

خداوند ـ تبارک و تعالی ـ سرور کائنات، حضرت محمّد (ص) را به تواضع امر کرده، می‌فرماید: «و برای آن مؤمنان که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فروگستر».

تواضع، مزرعهٔ خشوع وخضوع وخشیّت وحیاست و این صفات پرورش نیابند مگر از تواضع. و تواضع و شرافت، زمانی کمال یابد و سلامت بماند که انسان خود را در برابر حضرت حق ناچیز وخوار شمرد.

الباب التّاسع والخمسون:

« فى الاقتداء »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

لايَصِحُّ الْإِقْتِداءُ اِلاّ بِصِحَّةِ قِسْمَةِ الْاَرْواحِ فِى الْاَزَلِ وَامْتِزاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الْاَوَّلِ، وَ لَيْسَ الْاِقْتِداءُ بِالتَّرَسُّمِ بِحَرَكاتِ الظّاهِرِ وَالتَّنَسُّبِ اِلىٰ اَوْلِياءِ الدّينِ مِنَ الْحُكَماءِ وَالْاَئِمَّةِ.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ».[1] اَى مَنْ كانَ اَقْتَدىٰ بِمُحِقٍّ قُبِلَ وَ زُكِّيَ.

وَ قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «فَاِذا نُفِخَ فِى الصُّورِ فَلا اَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ».[2]

قالَ عَلِيٌّ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : الْاَرْواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَما تَعارَفَ مِنْها آئْتَلَفَ وَ ما تَناكَرَ مِنْها آخْتَلَفَ.

وَ قيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: مَنْ اَدَّبَكَ؟ فَقالَ: اَدَّبَنِي رَبّي في نَفْسي، فَمَا اسْتَحْسَنْتُهُ مِنْ اُولِي الْاَلْبابِ وَالْبَصيرَةِ تَبِعْتُهُمْ بِهِ وَاسْتَعْمَلْتُهُ، وَ مَا آسْتَقْبَحْتُهُ مِنَ الْجُهّالِ آجْتَنَبْتُهُ وَتَرَكْتُهُ مُسْتَنْفِراً. فَاَوْصَلَنِي ذٰلِكَ اِلىٰ كُنُوزِ الْعِلْمِ. وَلا طَريقَ لِلْاَكْياسِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اَسْلَمَ مِنَ الْاِقْتِداءِ لِاَنَّهُ الْمَنْهَجُ الْاَوْضَحُ وَ الْمَقْصَدُ الْاَصَحُّ.

۱ـ سورهٔ اسراء، آيهٔ ۷۱.

۲ـ سورهٔ مؤمنون، آيهٔ ۱۰۱.

باب پنجاه و نهم:

«اقتدا»

امام صادق (ع) فرمود:

نشاید اقتدا کردن به هرکسی، بلکه درستی اقتدا باید بر مبنای معیارهای الهی که از سوی او مقرّر شده است باشد.

اقتدا به این نیست که انسان در اعمال و حرکات ظاهری از کسی تقلید کند یا خود را به اولیا و ائمهٔ دین نسبت دهد.

خدای تعالی فرمود:

«آن روزی که همهٔ مردم را به امامشان بخوانیم».

یعنی هر آن کس که به صاحب حقّی اقتدا کرده باشد، رستگار است.

خدای تعالی فرمود:

«چون در صور دمیده شود، نه پیوند خویشی می‌ماند و نه می‌توانند از یکدیگر کمک بخواهند».

حضرت علی (ع) فرمود:

ارواح (در عالم ذر) سربازانی بودند. پس آن دسته که الفت یافتند در این جهان نیز الفت می‌یابند و آن عده که دوست نشدند، در این جهان نیز چنان باشند.

محمّد بن حنفیه را گفتند: چه کسی تو را ادب بیاموخت؟

گفت: خداوند گوهر ادب را در من به ودیعت نهاد. از آنچه که در صاحبْ خردان و اصحاب بصیرت نیک یافتم، پیروی و بدان عمل‌کردم و از آنچه از نابخردان زشت یافتم، خودداری کرده، ترک گفتم. این روش، مرا به گنج‌های دانش رهنمون ساخت.

و طریقتی بهتر از اقتداء [به نیکان] برای مؤمنان زیرک نیست؛ چه این، روشن‌ترین راه و درست ترین مقصد است.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ لِاَعَزِّ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : «أُولٰئِكَ الَّذينَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ».[1]

وَ قالَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «ثُمَّ اَوحَيْنٰا اِلَيْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّـةَ اِبْراهيمَ حَنيفاً».[2]

فَلَوْ كانَ لِدينِ اللّٰهِ تَعالىٰ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ مَسْلَكٌ اَقْوَمُ مِنَ الْاِقْتِداءِ لَنَدَبَ اَنْبِياءَهُ وَ اَوْلِياءَهُ اِلَيْـهِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : فِى الْقُلُوبِ نُورٌ لا يُضيءُ اِلَّا فِى اتِّبٰاعِ الْحَقِّ وَ قَصْدِ السَّبيلِ، وَ هُوَ مِنْ نُورِ الْاَنْبِياءِ مُودَعٌ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ .

۱ـ سورهٔ انعام، آيهٔ ۹۰ .

۲ـ سورهٔ نحل، آيهٔ ۱۲۳ .

خدای ـ عزّوجلّ ـ خطاب به عزیزترین آفریدگانش، محمّد (ص) فرمود:

«آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن»؟

و نیز فرماید:

«سپس بر تو وحی کردیم که از دین ابراهیم حقْ‌گرای پیروی کن».

بنابراین چنانچه دین‌خدای تعالی را مسلکی درست‌تر ازاین (اقتدا) می‌بود، خداوند پیامبران و اولیایش را به سوی آن می‌خواند.

پیامبر (ص) فرمود:

قلب‌ها را نوری است که جز به واسطهٔ پیروی ازحق و برگزیدن راه درست، ظاهر نشوند و آن، نور پیامبران است که در قلوب مؤمنان به ودیعت نهاده شده است.

الباب السّتّون:

«فی العفو»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ:

اَلْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ وَ [اَسْرٰارِ] الْمُتَّقِينَ. وَ تَفْسِيرُ الْعَفْوِ اَلاّٰ تُلْزِمَ صٰاحِبَكَ فِيمٰا اَجْرَمَ ظٰاهِراً، وَ تَنْسىٰ مِنَ الْاَصْلِ مٰا اُصِبْتَ مِنْهُ بٰاطِناً وَ تَزِيدَ عَلَى الْاِخْتِيٰارٰاتِ اِحْسٰاناً. وَ لَنْ تَجِدَ اِلىٰ ذٰلِكَ سَبِيلاً اِلاّٰ مَنْ قَدْ عَفَى اللّٰهُ عَنْهُ وَ غَفَرَ لَـهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِـهِ وَ مٰا تَأَخَّرَ وَ زَيَّـنَـهُ بِكَرٰامَتِـهِ وَ اَلْبَسَهُ مِنْ نُورِ بَهٰائِـهِ، لِاَنَّ الْعَفْوَ وَالْغُفْرٰانَ صِفَتٰانِ مِنْ صِفٰاتِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ اَوْدَعَهُمٰا فى اَسْرٰارِ اَصْفِيٰائِـهِ لِيَتَخَلَّقُوا مَعَ الْخَلْقِ بِاَخْلاٰقِ خٰالِقِهِمْ وَ جٰاعِلِهِمْ [كَذٰلِكَ].

لِذٰلِكَ قٰالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا اَلاٰ تُحِبُّونَ اَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُور رَحِيمٌ».[1]

وَ مَنْ لاٰ يَعْفُو عَنْ بَشَرٍ مِثْلِهِ، كَيْـفَ يَرْجُو عَفْوَ مَلِكٍ جَبّٰارٍ.

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ حٰاكِياً عَنْ رَبِّـهِ يَأْمُرُهُ بِهٰذِهِ الْخِصٰالِ، قٰالَ: صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَاْعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَاْعْطِ مَنْ حَرَمَكَ، وَ اَحْسِنْ اِلىٰ مَنْ اَسٰاءَ اِلَيْكَ.

وَ قَدْ اُمِرْنٰا بِمُتٰابِعَتِـهِ لِقَوْلِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ: «وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».[2]

۱ـ سورهٔ نور، آیهٔ ۲۲.

۲ـ سورهٔ حشر، آیهٔ ۷.

باب شصتم:

«عفو»

امام صادق (ع) فرمود:

عفو به هنگام قدرت، از سنّت‌های پیامبران خدا ترسان است و معنای عفو آن است که رفیقت را در گناهی که آشکارا مرتکب شده مؤاخذه نکنی؛ درحالی‌که خود در نهان مرتکب آن شده‌ای و بر او احسان و نیکی کنی.

کسی را به مقام عفو راهی نیست، جز آن که خداوند او را بخشیده وگناهان پیشین او را بیامرزیده و به کرامت و بزرگداشت خویش زینت بخشیده و لباسی از نور جلال خود، بدو پوشانیده است؛ چه عفو و بخشش از صفات خداوند است که در سینهٔ برگزیدگانش به ودیعت نهاده تا با خلق به اخلاق خالق و آفریدگارشان رفتار نمایند.

از این رو، خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید: «و آنان باید عفو کنند و چشم بپوشند. آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟ و [بدانید] خداوند آمرزنده و مهربان است».

و کسی که بشری چون خود را نمی‌بخشد، چگونه از پادشاهی جبار انتظار بخشش دارد؟!

پیامبر اکرم (ص) از پروردگارش نقل کرده که حضرت احدیت او را به این خصال امر کرده و فرموده است:

«چون از تو ببرند، بدانان بپیوند و کسی را که بر تو ستم می‌کند ببخش و کسی را که از عطایش محروم کرده، مورد عطای خویش قرار ده، و به آن کس‌که به تو بدی می‌کند، نیکی کن».

حضرت حق ـ جلّ و علا ـ ما را به پیروی از پیامبر (ص) دعوت نموده، می‌فرماید: «آنچه [پیامبر] برایتان می‌آورد، اخذ و اطاعت کنید و از آنچه که شما را نهی می‌نماید، دوری کنید.»

فَالْعَفْوُ سِرُّ اللّٰهِ فِي قُـلُوبِ خَوٰاصِّهِ مِمَّنْ يَسَّرَ لَـهُ سِرَّهُ.

وَ كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ يَـقُولُ: اَيَعْجِزُ اَحَدُكُمْ اَنْ يَكُونَ كَأَبِي ضَمْضَمٍ؟

قِيلَ: يٰـا رَسُولَ اللّٰهِ! وَ مٰا اَبُو ضَمْضَمٍ؟

قٰالَ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : رَجُلٌ مِمَّنْ قَبْلَكُـمْ كٰانَ اِذٰا اَصْبَـحَ يَـقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّي قَدْ تَصَدَّقْتُ بِعِرْضِي عَلَى النّٰاسِ عٰامَّـةً.

پس عفو، ودیعهٔ خداوند در دل خاصّان است (وچون او بندگان را به عفو و گذشت سفارش کند، خود به آن سزاوارتر باشد).

و رسول خدا (ص) فرمود: آیا شما نمی‌توانید چون «ابوضمضم» باشید؟

گفتند: او کیست؟

فرمود: مردی بوده پیش از شما که چون صبح می‌شد، می‌گفت: خدایا! من آبروی خویش را برای همه مردم به صدقه تقدیم می‌کنم (و هر بدی و ستم مردم را نسبت به خود می‌بخشم).

الباب الحادى والسّتّون:

«فى حسن الخلق»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ جَمالٌ فِى الدُّنْيا وَ نُزْهَةٌ فِى الْآخِرَةِ وَ بِهِ كَمالُ الدّينِ وَ قُرْبَةٌ اِلَى اللّهِ تَعالىٰ. وَ لا يَكُونُ حُسْنُ الْخَلْقِ اِلّا فى كُلِّ وَلِيٍّ وَ صَفِيٍّ لِاَنَّ اللّهَ تَعالىٰ اَبىٰ اَنْ يَتْرُكَ اَلْطافَهُ وَ حُسْنَ الْخُلْقِ اِلّا فى مَطايا نُورِهِ الْاَعْلىٰ وَ جَمالِهِ الْاَزْكىٰ. لِاَنَّها خَصْلَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا الْاَعْرَفُ بِرَبِّهِ، وَلا يَعْلَمُ ما فى حَقيقَةِ حُسْنِ الْخُلْقِ اِلَّا اللّهُ تَعالىٰ.

قالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ خاتَمُ زَمانِنا حُسْنُ الْخُلْقِ، وَالْخُلْقُ الْحَسَنُ اَلْطَفُ شَىْءٍ فِى الدّينِ وَ اَثْقَلُ شَىْءٍ فِى الْميزانِ، وَ سُوءُ الْخُلْقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَما يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ، وَ اِنِ آرْتَقىٰ فِى الدَّرَجاتِ فَمَصيرُهُ اِلَى الْهَوانِ.

قالَ رَسُولُ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: حُسْنُ الْخَلْقِ شَجَرَةٌ فِى الْجَنَّةِ وَ صاحِبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِغُصْنِها يَجْذِبُهُ اِلَيْها. وَ سُوءُ الْخُلْقِ شَجَرَةٌ فِى النّارِ فَصاحِبُها مُتَعَلِّقٌ بِغُصْنِها يَجْذِبُهُ اِلَيْها .

باب شصت و یکم:

«خوی خوش»

امام صادق (ع) فرمود:

خوی خوش، زیبایی و زیور دنیا و پاکی (از گناهان) در آخرت است و دین با آن کمال یابد و وسیلهٔ قرب به خداست. این موهبت، جز به اولیا و برگزیدگان حقّ، ارزانی نشده است، زیرا خداوند دریغ دارد از این‌که الطاف خود وحسن‌خلق را جز نزد حامل نورِ جمالِ خویش به ودیعت نهد، چرا که هرکس‌خدای خود را بهتر بشناسد، شایستهٔ داشتن این خصلت است و هیچ کس جز خداوند متعال به حقیقت حسن‌خلق پی نبرد.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: خوی خوش، سرآمد هرچیز در روزگار است. خُلق حَسَن لطیف‌ترین چیز در دین و سنگین‌ترین کالا در میزان قیامت است وسوء خلق، عمل و عبادت را تباه می‌کند؛ همان گونه که سرکه، عسل را. و هرکس‌چنین باشد انجام کارش خواری است، اگرچه درجات عالیه را دریابد.

پیامبر (ص) می‌فرماید: خوی خوش، درختی است در بهشت که انسان خوشخوی به شاخه‌های آن درآویخته، به سوی آن جذب می‌شود و خوی بد، درختی است در دوزخ که انسان بدخوی، به شاخه‌های آن درآویخته، به سوی آن جذب می‌شود.

الباب الثّانى والسّتّون:

«فى العلم»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْعِلْمُ اَصْلُ كُلِّ حالٍ سَنِيٍّ وَ مُنْتَهىٰ كُلِّ مَنْزِلَةٍ رَفيعَةٍ، وَ لِذٰلِكَ قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ، اَىْ عِلْمِ التَّقْوىٰ وَالْيَقِينِ.

وَ قالَ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ؛ فَهُوَ عِلْمُ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَ فيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِما لا يَصِحُّ الْعَمَلُ اِلّا بِهِ وَ هُوَ الْاِخْلاصُ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عِلْمٍ لا يَنْفَعُ، وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذي يُضادُّ الْعَمَلَ بِالْاِخْلاصِ.

وَ آعْلَمْ اَنَّ قَليلَ الْعِلْمِ يَحْتاجُ اِلىٰ كَثيرِ الْعَمَلِ، لِاَنَّ عِلْمَ ساعَةٍ يُلْزِمُ صاحِبَهُ آسْتِعْمالَ طُولِ دَهْرِهِ.

قالَ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : رَأَيْتُ حَجَراً مَكْتُوباً عَلَيْهِ: اِقْلِبْني. فَقَلَبْتُهُ، فَاِذا عَلىٰ باطِنِهِ مَكْتُوبٌ: مَنْ لا يَعْمَلُ بِما يَعْلَمُ مَشْؤُومٌ عَلَيْهِ طَلَبُ ما لا يَعْلَمُ وَ مَرْدُودٌ عَلَيْهِ ما عَمِلَ.

اَوْحَى اللّٰهُ تَعالىٰ اِلىٰ داوُدَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : اِنَّ اَهْوَنَ ما اَنا صانِعٌ بِعالِمٍ غَيْرِ عامِلٍ بِعِلْمِهِ اَشَدُّ مِنْ سَبْعينَ عُقُوبَةً باطِنِيَّةً اَنْ اُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ

باب شصت و دوم:

«علم و دانش»

امام صادق (ع) فرمود:

علم، اصل هرصفت نیکوست و منتهای هرجایگاه رفیع. از این روی پیامبر (ص) فرموده است: کسب علم (تـقوا و دیـن) برهرفـرد مسلمان ـ چه زن وچه مرد ـ واجب است.

و نیز فرمود: دانش بجویید، اگرچه در چین باشد.

آن دانش، علم خودشناسی است و در آن معرفت خداوند ـ عزّوجلّ ـ نهفته است.

رسول خدا (ص) فرمود: هرکس خود را بشناسد، خدای خود را خواهد شناخت. و دیگر آن که، بر تو باد به جست وجوی علمی که عمل، جز با آن صحیح نباشد، و آن اخلاص است.

و نیز فرمود: پناه می‌برم به خدا از علمی که سودی نرساند و این، علمی است که از اخلاص تهی‌است. بدان که علم اندک، عمل بسیار می‌طلبد، زیرا یک روز دانش‌اندوزی مستلزم یک عمر عمل به آن است.

عیسی بن مریم (ع) فرمود: سنگی را دیدم که بر آن نوشته بود: مرا برگردان! آن را برگرداندم. برروی آن نوشته بود: کسی‌که به آنچه می‌داند عمل‌نمی‌کند، طلب نادانسته‌ها برایش شوم است و علمی‌که می‌داند و بدان عمل نمی‌کند، به خود او، مردود است (و مقبول نباشد).

خداوند ـ تبارک و تعالی ـ به حضرت داوود (ع) وحی فرمود: سبک‌ترین کیفری که عالم بی‌عمل را بدان گرفتار می‌کنم ازهفتاد عقوبت بدتر است، چرا که شیرینی ذکرخود را از قلبش خارج می‌کنم، که هرچه مرا یاد کند حلاوتی نیابد و بدین ترتیب از رحمت من دور شود.

حَلاٰوَةَ ذِكْرِي.

وَ لَيْسَ إِلَى اللّٰهِ سُبْحٰانَـهُ طَرِيقٌ يُسْلَكُ إِلاّٰ بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ زَيْنُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ، وَ سٰائِقُهُ إِلَى الْجَنَّـةِ وَ بِـهِ يَصِلُ إِلىٰ رِضْوٰانِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ.

وَالْعٰالِمُ حَقّاً هُوَ الَّذي يَنْطِقُ عَنْـهُ اَعْمٰالُـهُ الصّٰالِحَةُ وَ اَوْرٰادُهُ الزّٰاكِيَـةُ وَ صَدَّقَـهُ تَقْوٰاهُ، لاٰ لِسٰانُـهُ وَ مُنٰاظَرَتُهُ وَ مُعٰادَلَتُهُ وَ تَصٰاوُلُـهُ وَ دَعْوٰاهُ. وَ لَقَدْ كٰانَ يَطْلُبُ هٰذَا الْعِلْمَ فِي غَيْرِ هٰذَا الزَّمٰانِ، مَنْ كٰانَ فيهِ عَقْلٌ وَ نُسْكٌ وَ حِكْمَـةٌ وَ حَيٰاءٌ وَ خَشْيَـةٌ.

وَ اِنّٰا نَرىٰ طٰالِبَـهُ الْيَوْمَ مَنْ لَيْسَ فيهِ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ. وَالْمُعَلِّمُ يَحْتٰاجُ اِلىٰ عَقْلٍ وَ رِفْقٍ وَ شَفَقَـةٍ وَ نُصْحٍ وَ حِلْمٍ وَ صَبْرٍ وَ قَنٰاعَةٍ وَ بَذْلٍ. وَالْمُتَعَلِّمُ يَحْتٰاجُ اِلىٰ رَغْبَـةٍ وَ اِرٰادَةٍ وَ فَرٰاغٍ وَ نُسُكٍ وَ خَشْيَـةٍ وَ حِفْظٍ وَ حَزْمٍ.

برای رسیدن به خداوند، طریقی جز طریق علم و دانش نیست. علم، زینت انسان در دنیا و آخرت و راه‌گشای او به بهشت است و انسان را به رضوان خدای تعالی واصل می‌کند.

عالم واقعی کسی است که اعمال وی گواه بر دانش او، و شیوهٔ زندگی او ستوده باشد و صداقت و تقوای او، تصدیق کنندهٔ وی باشند، نه زبان آوری توأم با نـادانی و جدال و ادّعای عاری از دانش.

و کسی که دارای عقل و عبادت و حکمت و حیا و خشیت است، علم را برای چیزی جز این‌ها جسته است، ولی امروز می‌بینیم در طالب علم چنین اوصافی دیده نمی‌شود.

معلم، نیازمند عقل، مدارا، خیرخواهی، بردباری، صبر، قناعت و بخشندگی است و جویندهٔ علم، نیازمند رغبت به دانش، اراده، فراغت، عبادت، ترس از خدا، قدرت بر حفظ و دوراندیشی است.

الباب الثّالث والسّتّون :

« فى الفتيا »

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ :

لاٰ تَحِلُّ الْفُتْيٰا لِمَنْ لاٰ يَسْتَفْتي مِنَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ بِصَفٰاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلاٰصِ عَمَلِهِ وَ عَلاٰنِيَتِهِ وَ بُرْهٰانٍ مَنْ رَبِّهِ في كُلِّ حٰالٍ، لِاَنَّ مَنْ اَفْتىٰ فَقَدْ حَكَمَ، والْحُكْمُ لاٰ يَصِحُّ اِلاّٰ بِـاِذْنٍ مِنَ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ بُرْهٰانِهِ. وَ مَنْ حَكَمَ بِالْخَبَرِ بِلاٰ مُعٰايَنَةٍ فَهُوَ جٰاهِلٌ مَأْخُوذٌ بِجَهْلِهِ وَ مَأْثُومٌ بِحُكْمِهِ كَمٰا دَلَّ الْخَبَرُ: الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللّٰهُ في قَلْبِ مَنْ يَشٰاءُ.

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اَجْرَأُكُمْ عَلَى الْفُتْيٰا اَجْرَأُكُمْ عَلَى اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ اَوَلاٰ يَعْلَمُ الْمُفْتي اَنَّهُ هُوَ الَّذي يَدْخُلُ بَيْنَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَ بَيْنَ عِبٰادِهِ وَ هُوَ الْحٰائِلُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنّٰارِ؟

قٰالَ سُفْيٰانُ بْنُ عُيَيْنَةَ : كَيْفَ يَنْتَفِعُ بِعِلْمي غَيْري وَ اَنٰا قَدْ حَرَمْتُ نَفْسي نَفْعَهٰا؟

وَ لاٰ تَحِلُّ الْفُتْيٰا فِى الْحَلاٰلِ وَالْحَرٰامِ بَيْنَ الْخَلْقِ، اِلاّٰ لِمَنِ اتَّبَعَ الْحَقَّ مِنْ اَهْلِ زَمٰانِهِ وَ نٰاحِيَتِهِ وَ بَلَدِهِ بِالْحَقِّ [بِالنَّبِيِّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ وَ عَرَفَ مٰا يَصْلُحُ مِنْ فُتْيٰاهُ].

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : وَ ذٰلِكَ لَرُبَّمٰا وَ لَعَلَّ وَ لَعَسىٰ لِاَنَّ الْفُتْيٰا عَظيمَةٌ.

قٰالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ لِقٰاضٍ: هَلْ تَعْرِفُ النّٰاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ؟ [قٰالَ: لاٰ. قٰالَ: فَهَلْ اَشْرَفْتَ عَلىٰ مُرٰادِاللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ في

باب شصت و سوم:

« فتوا دادن »

امام صادق (ع) فرمود:

فتوا دادن، برای کسی که با باطن پاک و به دور از آلودگی‌های نفسانی، از خداوند استفتا نکند و اخلاص نورزد و درون را پاکیزه ندارد، روا نباشد، زیرا هرکس فتوا دهد حکم صادر نموده و حکم، درست نیفتد مگر به اذن و برهان خداوند ـ عزّوجلّ ـ و کسی که براساس خبری حکمی دهد، بدون آن که به عیان، حقانیتش را ببیند، جاهلی است که به جهل خود عمل کرده و به واسطهٔ حکمش به گناه افتاده است؛ چنان که در خبر است که: علم، نوری است که خداوند در قلب هرکه خواهد قرار دهد.

پیامبر (ص) فرموده است: جسورترین شما به فتوا دادن، جسورترین شما نسبت به خداوند ـ عزّوجلّ ـ است. آیا فتوا دهنده نمی‌داند که میان خداوند تعالی و بندگانش، واسطه شده و میان بهشت و دوزخ سرگردان است؟

سفیان بن عُیَیْنَه می‌گوید: چگونه غیرخودم را از علم خود بهره برسانم، درحالی که خودم از آن بی‌بهره‌ام؟!

فتوا دادن درحلال وحرام میان مردمان روا نباشد، جز برای کسی که حق را بر اهل زمان شهرخویش برگزیند (پرهیزکارترین مردم باشد) و از پیامبر (ص) پیروی نماید و فتوای صحیح را (از ناصحیح) بشناسد.

پیامبرخدا (ص) فرموده است: فتوا دادن در احکام شرعی بسیار خطیر است، زیرا که صاحب فتوا با تمام تلاشی که در به دست‌آوردن توان فتوا به کار برده باشد، پاسخ مسائل را براساس احتمال می‌دهد، نه براساس یقین و قطع.

امیرمؤمنان علی (ع) خطاب به یک قاضی فرمود: آیا ناسخ را از منسوخ می‌توانی تشخیص دهی؟ گفت: نه. فرمود: آیا مراد خداوند تعالی در مَثَل‌های قرآن را می‌دانی؟

اَمْثالِ الْقُرْآنِ؟ قالَ: لا .] قالَ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ: اِذاً هَلَكْتَ وَ اَهْلَكْتَ.

وَالْمُفْتي يَحْتاجُ اِلىٰ مَعْرِفَـةِ مَعانِى الْقُرْآنِ وَ حَقايِقِ السُّنَنِ وَ بَواطِنِ الْاِشاراتِ وَالْآدابِ وَالْاِجْماعِ وَالْاِخْتِلافِ وَالْاِطِّلاعِ عَلىٰ اُصُولِ ما اَجْمَعُوا عَلَيْـهِ وَ مَا اخْتَلَفُوا فيهِ، ثُمَّ اِلىٰ حُسْنِ الْاِخْتِيارِ، ثُمَّ اِلَى الْعَمَلِ الصّالِحِ، ثُمَّ الْحِكْمَـةِ، ثُمَّ التَّقْوىٰ، ثُمَّ حينَـئِذٍ اِنْ قَدَرَ .

گفت: نه. فرمود: پس تو خود هلاک می‌گردی و دیگران را نیز به هلاکت می‌اندازی!

کسی که در مقام فتوا دادن است، نیازمند شناخت معانی آیات الاحکام، حقیقت سنّت‌ها و احادیث و صحت و سقم آن‌ها، آگاهی از اجماع و اختلاف، توان برگزیدن بهترین آرا، عدالت و پرهیز از محرمات صغیره و کبیره، برخورد حکیمانه و پرهیز از افراط و تفریط و تقوای الهی است و چون به چنین مرحله‌ای رسید (و توان دادن فتوا یافت) فتوا دهد.

الباب الرّابع والسّتّون:

«فى الأمر بالمعروف والنّهى عن المنكر»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ:

مَنْ لَمْ يَنْسَلِخْ عَنْ هَوٰاجِسِهِ وَ لَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْ آفٰاتِ نَفْسِهِ وَ شَهَوٰاتِهٰا وَ لَمْ يَهْزِمِ الشَّيْطٰانَ، وَ لَمْ يَدْخُلْ في كَنَفِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَ اَمٰانِ عِصْمَتِهِ، لاٰ يَصْلُحُ لِلْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، لِاَنَّهُ إِذٰا لَمْ يَكُنْ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ فَكُلَّمٰا اَظْهَرَ اَمْراً يَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَ لاٰ يَنْتَفِعُ النّٰاسُ بِهِ.

قٰالَ اللّٰه تَعٰالىٰ: «اَتَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ».[1]

وَ يُقٰالُ لَهُ: يٰا خٰائِنُ اَتُطٰالِبُ خَلْقي بِمٰا خُنْتَ نَفْسَكَ وَ اَرْخَيْتَ عَنْهُ عِنٰانَكَ.

رُوِىَ اَنَّ اَبٰاثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيَّ سَأَلَ رَسُولَ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ عَنْ هٰذِهِ الْآيَةِ: «يٰا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لاٰ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذٰا اهْتَدَيْتُمْ»[2] فَقٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلىٰ مٰا اَصٰابَكَ[3] حَتّىٰ اِذٰا رَأَيْتَ شُحّاً مُطٰاعاً وَ هَوىً مُتَّبَعاً وَ اِعْجٰابَ كُلِّ ذي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِنَفْسِكَ وَدَعْ عَنْكَ اَمْرَ الْعٰامَّةِ.

۱ـ سورهٔ بقره، آيهٔ ۴۳.

۲ـ سورهٔ مائده، آيهٔ ۱۰۵.

۳ـ سورهٔ لقمان، آيهٔ ۱۷.

باب شصت و چهارم:

«امر به معروف و نهی از منکر»

امام صادق (ع) فرمود:

کسی که از امیال خود رهایی نیافته و از بند آفات و شهوات نفس آزاد نگشته و در پناه خدای تعالی داخل نشده و از خطا و اشتباه مصونیت ندارد، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر را نخواهد داشت و هرگاه چنین نباشد، امر به معروف و نهی از منکر او حجّتی است علیه خود او (که در قیامت وی را با آن حجّت محکوم کنند) و مردم را نتواند سودی رساند، چرا که خود عامل بدان نبوده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

«آیا مردم را به نیکوکاری امر می‌کنید، درحالی‌که خود فراموش کرده‌اید؟» آن گاه به چنین واعظی گفته شود: ای خائن! آیا خلق مرا از آنچه خود بدان دست یازیده‌ای، بازخواست می‌کنی؟

نقل است که ابوثعلبهٔ خُشَنی، از رسول خدا (ص) در بارهٔ این آیه پرسید که: «ای کسانی که ایمان آوردید!خود را حفظ کنید،چرا که گمراهیِ دیگران شما را زیان نرساند، اگر هدایت شدید».

حضرت در پاسخ فرمود: یعنی «مردم را به سوی معروف بخوان و از منکر نهی کن و بر آسیب و زحمتی که در این راه به تو می‌رسد، صبر کن». و آن زمان که مردمان آزمند و پیرو هوای نفس و خودپسندان مستبد در رأی را ببینی که از عالمان و واعظان فرمان برداری نکنند، دست از امر به معروف و نهی از منکر بدار و خود را از کار آنان فارغ ساز و به (اصلاح) خویشتن بپرداز.

آمر به معروف باید به حلال وحرام آگاه باشد و به آنچه که امر و نهی می‌کند، عامل. خیرخواه مردم باشد و مهربان و رفیق. آنان را با لطافت و زیباییِ بیان، به معروف دعوت

وَ صٰاحِبُ الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَحْتٰاجُ اَنْ يَكُونَ عٰالِماً بِالْحَلاٰلِ وَالْحَرٰامِ فٰارِغاً مِنْ خٰاصَّةِ نَفْسِهِ، مِمّٰا يَأْمُرُهُمْ بِـهِ وَيَنْهٰاهُمْ عَنْهُ، نٰاصِحاً لِلْخَلْقِ، رَحِيماً لَهُمْ رَفِيقاً [بِهِمْ]، دٰاعِياً لَهُمْ بِاللُّطْفِ وَ حُسْنِ الْبَيٰانِ، عٰارِفاً بِتَفٰاوُتِ اَخْلاٰقِهِمْ، لِيُنْزِلَ كُلاًّ بِمَنْزِلَتِـهِ بَصِيراً بِمَكْرِ النَّفْسِ وَ مَكٰائِدِ الشَّيْطٰانِ صٰابِراً عَلىٰ مٰا يَلْحَقُهُ، لاٰ يُكٰافِـئُهُمْ بِهٰا، وَلاٰ يَشْكُو مِنْهُمْ، وَلاٰ يَسْتَعْمِلُ الْحَمِيَّـةَ، وَ لاٰ يَتَغَلَّظُ لِنَفْسِهِ، مُجَرِّداً نِـيَّـتَـهُ لِلّٰهِ، مُسْتَعِيناً بِـهِ تَعٰالىٰ، وَ مُبْتَغِياً لِثَوٰابِـهِ. فَاِنْ خٰالَفُوهُ وَ جَفَوْهُ صَبَرَ، وَ اِنْ وٰافَقُوهُ وَ قَبِلُوا مِنْهُ شَكَرَ، مُفَوِّضاً اَمْرَهُ اِلَى اللّٰهِ نٰاظِراً اِلىٰ عَيْبِـهِ .

کند و تفاوت خُلق وخوی آنان را بداند، تا در نتیجه، با هرکس به فراخور حالش رفتار نماید.

به نیرنگِ نفس و فریب‌های شیطان بینا باشد. بـر سختی و مشقّتی که بـر او می‌رسد، صابر باشد و نسبت به مردم مقابلهٔ به مثل نکند و از آنان شکایت نَـبَرد و تعصب به کار نگیرد و (برای رضای خویش) خشونت نورزد و (در ایـن کارها) نیّـت را برای خدای تعالی خالص کند. چنانچه مردم با او مخالفت کرده وجفا نمودند، صبرکند و اگر موافقت و پیروی کردند و از وی پذیرفتند، آنان را سپاس گوید و امر خویش به خدا واگذارد و او را برعیب و نقص خویش ناظر بیند.

الباب الخامس والسّتّون:

«فى الخشية»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ:

اَلْخَشْيَـةُ ميرٰاثُ الْعِلْمِ [وَ ميزٰانُـهُ]، وَالْعِلْمُ شُعٰاعُ الْمَعْرِفَـةِ وَ قَلْبُ الْايمٰانِ، وَ مَنْ حَرُمَ الْخَشْيَـةَ لاٰ يَكُونُ عٰالِماً وَ اِنْ شَقَّ الشَّعْرَ بِمُتَشٰابِهٰاتِ الْعِلْمِ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالى: «اِنَّمٰا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ».[1]

وَ آفَـةُ الْعُلَمٰاءِ عَشْرَةُ اَشْيٰاءَ: الطَّمَـعُ، وَالْبُخْـلُ، وَالرِّيٰاءُ، وَالْعَصَبِيَّـةُ، وَ حُبُّ الْمَدْحِ، وَالْخَوْضُ فيمٰا لَمْ يَصِلُوا اِلىٰ حَقيقَتِـهِ، وَالتَّكَلُّفُ في تَزْيينِ الْكَلاٰمِ بِزَوٰائِدِ الْاَلْفٰاظِ، وَ قِلَّةُ الْحَيٰاءِ مِنَ اللّٰهِ، وَالْاِفْتِخٰارُ، وَ تَركُ الْعَمَلِ بِمٰا عَلِمُوا.

قٰالَ عيسىٰ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ: اَشْقَى النّٰاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النّٰاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِـهِ.

وَ قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ: لاٰ تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ دٰاعٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْيَـقينَ اِلَى الشَّكِّ، وَ مِنَ الْاِخْلاٰصِ اِلَـى الرِّيٰاءِ، وَ مِنَ التَّوٰاضُـعِ اِلَـى الْكِبْرِ، وَ مِنَ النَّصيحَةِ اِلَى الْعَدٰاوَةِ، وَ مِنَ الزُّهْـدِ اِلَـى الرَّغْبَـةِ. وَ تَقَرَّبُوا اِلىٰ عٰالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْكِبْرِ اِلَى التَّوٰاضُعِ، وَ مِنَ الرِّيٰاءِ

۱ـ سورهٔ فاطر، آيهٔ ۲۸.

باب شصت و پنجم:

«خداترسی»

امام صادق (ع) فرمود:

خداترسی، نتیجهٔ دانش ودانش، شعاع معرفت وقلب ایمان است. کسی‌که خشیت الهی نداشته باشد، عالم نیست؛ اگرچه موی باریک را به متشابهات علم، دو نیم کند (و در علم سرآمد باشد).

خدای تعالی می‌فرماید: «جز این نیست که دانشمندان وعالمان ازخداوند خشیت دارند».

آفت دانشمندان ده چیز است:

۱ـ طمع که خواری در پی دارد؛

۲ـ بخل در علم و مال؛

۳ـ ریا؛

۴ـ تعصب در رأی؛

۵ـ علاقه به ستایش دیگران از وی؛

۶ـ فرو رفتن در آنچه که به حقیقت راهی ندارد؛

۷ـ خود را به سختی انداختن برای زینت بخشیدن به سخن‌خود (و بازی با الفاظ)؛

۸ـ بی‌شرمی از خدا؛

۹ـ فخر فروشی؛

۱۰ـ عمل نکردن به آنچه که می‌داند.

حضرت عیسی (ع) فرمود: بدبخت‌ترین مردم، کسی است که در میان مردم به علم، شهره باشد و به عمل گمنام.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: همنشین نباشید با دعوت‌کننده‌ای که شما را از یقین به

اِلَى الْاِخْلاٰصِ، وَ مِنَ الشَّكِّ اِلَى الْيَـقِينِ، وَ مِنَ الرَّغْبَـةِ اِلَى الزُّهْدِ، وَ مِنَ الْعَدٰاوَةِ اِلَى النَّصِيحَـةِ.

وَ لاٰ يَصْلُحُ لِمَوْعِظَةِ الْخَلْقِ اِلاّٰ مَنْ جٰاوَزَ هٰذِهِ الْآفٰاتِ بِصِدْقِهِ وَ اَشْرَفَ عَلىٰ عُـيُوبِ الْكَلاٰمِ، وَ عَرَفَ الصَّحِيحَ مِنَ السَّقِيمِ، وَ عِلَلَ الْخَوٰاطِرِ وَ فِتَنَ النَّفْسِ وَالْهَوىٰ.

قٰالَ عَلِيٌّ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ: كُنْ كَالطَّبِيبِ الرَّفِيقِ الشَّفِيقِ الَّذي يَضَعُ الدَّوٰاءَ بِحَيْثُ يَنْـفَعُ.

شک، از اخلاص به ریـا، از تواضـع به کبـر، از خیرخواهی به بدخواهی و از زهد به دنیاگرایی بخواند، بلکه به آن عالمی نزدیک شوید که شما را از کبر به فروتنی، از ریا به اخلاص، از شکّ به یقین، از دنیاطلبی به زهد و از بدخواهی به خیرخواهی، بخواند.

آن کسی شایستگی موعظهٔ خلق را دارد که با صداقت، از این مراحل گذشته باشد و عیوب سخن گفتن را بشناسد و درست را از نادرست تشخیص دهد و به بیماری‌های دل‌ها و فتنه‌ها و هوای نفس آشنایی داشته باشد.

حضرت علی (ع) فرمود: همچون طبیب مهربانی باش که دارو را درجایی که سود رساند، بنهد.

الباب السّادس والسّتّون:

«في آفـة القرّاءِ»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ:

الْمُتَقَرّي بِلاٰ عِلْمٍ كَالْمُعْجِبِ بِلاٰ مٰالٍ وَ لاٰ مُلْكٍ، يُبْغِضُ النّٰاسَ لِفَقْرِهِ وَ يُبْغِضُونَـهُ لِعُجْبِـهِ، فَهُوَ اَبَداً مُخٰاصِمٌ لِلْخَلْقِ فِي غَيْرِ وٰاجِبٍ. وَ مَنْ خٰاصَمَ الْخَلْقَ فِي غَيْـرِ مٰا يُـؤْمَرُ بِـهِ فَقَدْ نٰازَعَ الْخٰالِقِـيَّـةَ وَالرُّبُوبِيَّـةَ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْـرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدىً وَ لاٰ كِتٰابٍ مُنيرٍ».[1]

وَ لَيْسَ اَحَدٌ اَشَدَّ عِقٰاباً مِمَّنْ لَبِسَ قَميصَ النُّسْكِ بِالدَّعْوىٰ بِلاٰحَقيقَـةٍ وَ لاٰ مَعْنىٰ.

قٰالَ زَيْدُ بْنُ ثٰابِتٍ لِاَبْنِـهِ: يٰا بُنَيَّ لاٰيَرَى اللّٰهُ آسْمَكَ فِي ديوٰانِ الْقُرّٰاءِ.

قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ: وَ سَيَأْتي عَلىٰ أُمَّتي زَمٰانٌ تَسْمَعُ فيهِ بِآسْمِ الرَّجُلِ خَيْرٌ مِنْ اَنْ تَلْقٰاهُ وَ اَنْ تَلْقٰاهُ خَيْـرٌ مِنْ اَنْ تُجَرِّبَ.

وَ قٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ: اَكْثَرُ مُنٰافِقي أُمَّتي قُـرّٰاؤُهٰا.

وَ كُنْ حَيْثُ نُدِبْتَ اِلَيْـهِ وَ أُمِرْتَ بِـهِ، وَآخْفِ سِرَّكَ مِنَ الْخَلْقِ مَا آسْتَطَعْتَ، وَآجْعَلْ طٰاعَتَكَ لِلّٰهِ تَعٰالىٰ بِمَنْزِلَـةِ رُوحِكَ مِنْ جَسَدِكَ، وَلْتَكُنْ مُعْتَبِراً حٰالَكَ مٰا تُحَقِّقُـهُ بَيْـنَكَ وَ بَيْنَ بٰارِئِكَ، وَآسْتَعِنْ بِاللّٰهِ في جَميعِ

۱ـ سورهٔ حج، آيهٔ ۸.

باب شصت و ششم:

«آفت قاریان قرآن»

امام صادق (ع) فرمود:

شخص بی‌علمی که قرآن می‌خواند، مانند کسی است که بدون داشتن مال، بر مردم فخر فروشد و تکبّر ورزد.

وی با مردم کینه می‌ورزد، به جهت فقرش، و مردم با او کینه می‌ورزند، به جهت تکبّر وخودپسندی او. پس او همیشه بی آن که بر او واجب گشته باشد، با مردم خصومت می‌ورزد، وکسی‌که درچیزی که بدان امر نشده و واجب نگشته است، با خلق خصومت ورزد، در واقع با خالقیّت و ربوبیّت به خصومت برخاسته است.

خدای تعالی می‌فرماید: «و از [میان] مردم کسی است که در بارهٔ خدا، بدون هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد».

نقل است که «زید بن ثابت» خطاب به پسرش گفت: ای پسرکم! مبادا خداوند نامت را در میان قاریان ببیند!

پیامبر (ص) فرمود: زمانی بر امّت من خواهد آمد که اگر نام مردی را بشنوند، بهتر است از دیدن او؛ و اگر او را ببینی، بهتر است از آن که او را بیازمایی (که باطنی ناپسند دارند). و نیز آن حضرت فرمود: بیشتر منافقان امّت من از قاریانند، زیرا به اوامر و نواهی آن پای بند نیستند.

چنان باش که از تو خواسته‌اند و تورا بدان امرکرده‌اند. رازخویش ازخلق مخفی دار و طاعت وعبادت برای‌خدا را به منزلهٔ روحت بدان برای بدنت (که جدایی روح سبب مرگ شود).

باید آن حالتی را که میان تو و آفریدگارت برقرار است، درست و صحیح باشد. در لحظه لحظهٔ روز و شبت و در تمام امور به درگاه خدا تضرّع کن و از او مدد بجوی.

أُمُورِكَ مُتَضَرِّعاً اِلَى اللّٰهِ في آنٰاءِ لَيْلِكَ وَ اَطْرٰافِ نَهٰارِكَ.

قٰالَ اللّٰهُ ـ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالىٰ ـ : «أُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً اِنَّـهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينِ». [١]

وَالْاِعْتِدٰاءُ مِنْ صِفَـةِ قُـرّٰاءِ زَمٰانِنٰا هٰذٰا وَ عَلاٰمٰاتِهِمْ.

فَكُنْ مِنَ اللّٰهِ في جَميعِ أُمُورِكَ عَلىٰ وَجَلٍ لِئَلاّٰ تَقَـعَ فِي مَيْـدٰانِ التَّمَنّي فَتَهْلِكَ.

١ـ سورهٔ اعراف، آيهٔ ۵۵.

خداوند ـ تبارک و تعالی ـ می‌فرماید: «پروردگارِ خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حدّ گذرندگان را دوست نمی‌دارد».

و این اعتدا (که در آیه آمده است) از جمله صفت‌های قاریان زمان ما و نشانهٔ آنان می‌باشد. پس، در همهٔ امورت از خدایت ترسان باش، تا در چاه هولناک تمنّا و آرزوها نیفتی و از هلاکت برهی.

الباب السّابع والسّتّون:

« في بيان الحقّ والباطل »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اِتَّقِ اللّٰهَ وَ كُنْ حَيْثُ شِئْتَ وَ مِنْ اَيِّ قَوْمٍ شِئْتَ فَاِنَّـهُ لاٰ خِلاٰفَ لِاَحَدٍ فِي التَّقْوىٰ. وَالتَّقْوىٰ مَحْبُوبٌ عِنْدَ كُلِّ فَرِيقٍ وَ فِيهِ اجْتِمٰاعُ كُلِّ خَيْرٍ وَ رُشْدٍ، وَ هُوَ مِيزٰانُ كُلِّ عِلْمٍ وَ حِكْمَـةٍ وَ اَسٰاسُ كُلِّ طٰاعَةٍ مَقْبُولَـةٍ.

وَالتَّقْوىٰ مٰاءٌ يَنْفَجِرُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَـةِ بِاللّٰهِ تَعٰالىٰ، يَحْتٰاجُ اِلَيْـهِ كُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ، وَ هُوَ لاٰ يَحْتٰاجُ اِلاّٰ اِلىٰ تَصْحِيحِ الْمَعْرِفَـةِ بِالْخُمُودِ تَحْتَ هَيْبَـةِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَ سُلْطٰانِـهِ. وَ مَزِيدُ التَّقْوىٰ يَكُونُ مِنْ اَصْلِ اطِّلاٰعِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ عَلىٰ سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ، فَهٰذٰا اَصْلُ كُلِّ حَقٍّ.

وَ اَمَّا الْبٰاطِلُ فَهُوَ مٰا يَـقْطَعُكَ عَنِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ، يَتَّفِقُ عَلَيْـهِ اَيْضاً كُلُّ فَرِيقٍ، فَـاجْتَنِبْ عَنْـهُ وَ اَفْرِدْ سِرَّكَ لِلّٰهِ تَعٰالىٰ بِلاٰ عِلاٰقَـةٍ.

قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : اَصْدَقُ كَلِمَةٍ قٰالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَـةٌ قٰالَهٰا لَبِيدٌ:

اَلاٰ كُلُّ شَـيْءٍ مٰا خَلَا اللّٰهَ بٰـاطِلٌ وَ كُلُّ نَـعِيـمٍ لاٰ مَـحٰـالَـةَ زٰائِـلٌ

فَـالْزَمْ مٰا اَجْمَـعَ عَلَيْـهِ اَهْلُ الصَّفٰاءِ وَالتُّقىٰ مِـنْ اُصُولِ الدِّيـنِ وَ حَقٰائِـقِ الْيَـقِينِ وَالرِّضٰا وَالتَّسْلِيمِ، وَ لاٰ تَدْخُلْ فِي اخْتِلاٰفِ الْخَلْقِ وَ مَقٰالاٰتِـهِمْ فَـتَصْعَبَ عَلَيْـكَ.

وَ قَدِ اجْتَمَعَتِ الْاُمَّـةُ الْمُخْتٰارَةُ: بِاَنَّ اللّٰهَ وٰاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِـهِ شَيْءٌ، وَ

باب شصت و هفتم:

«حقّ و باطل»

امام صادق (ع) فرمود:

از خدای بترس و هرجا که خواهی و از هرجماعتی که هستی باش، زیرا که تقوا از صفات نیکان و نزد همه محبوب است و در آن هرخیر و رشدی جمع است.

تقوا، میزان هر علم و حکمت و اساس هر عبادت مقبول است.

تقوا، آبی است که از چشمهٔ خداشناسی می‌جوشد و هر عملی از علوم بدان نیازمند است.

تقوا فراهم نیاید، مگر این که بدانی تحت فرمان و سلطنت او (خدا) هستی. فزونی تقوا از آن جا نشأت می‌گیرد که بپذیری که خدای ـ عزّوجلّ ـ بر اسرار بنده‌اش مطلع است. پس این (تقوا) اصل هرحقّی است.

و امّا باطل، همان است که از خدای متعال جدایت می‌کند، و ماهیّت و بطلان آن بر کسی پوشیده نیست. پس از باطل دوری بجوی و نهان و دلِ خویش را تنها به خداوند اختصاص ده.

رسول خدا (ص) فرمود: راست‌ترین سخن عرب، همان سخن «لبید» شاعر است که گفت:

الا کلّ شیء ما سوی اللّٰه باطل   و کـلّ نعیم لا محالـة زائـل

آگاه باشید که هرچیزی جز خداوند، باطل است، و هرنعمتی عاقبت از میان خواهد رفت.

پس به دنبال و همراه آن چیزی باش که اهل صفا، پاکی و تقوا آن را پذیرفته‌اند؛ یعنی در اصول دیـن وحقایق یقیـن و رضا و تسلیم، خود را در اختلافات و نظریه‌های گوناگون مردم میانداز که تو را منحرف می‌سازد؛ چرا که امّت برگزیـده همگی اجماع دارند که خدا یکی است وچیزی چون او نیست و او درحکمش عادل است و هرچه که

اَنَّـهُ عَدْلٌ في حُكْمِهِ وَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ، وَ لا يُـقالُ في شَيْءٍ مِنْ صُنْعِهِ «لِمَ؟». وَ لا كانَ وَ لا يَكُونَ شَيْءٌ اِلاّ بِمَشيئَـتِـهِ وَ اِرادَتِـهِ، وَ اَنَّـهُ قادِرٌ عَلىٰ ما يَشاءُ وَ صادِقٌ في وَعْدِهِ وَ وَعيدِهِ، وَ اَنَّ الْقُرْآنَ كَلامُـهُ وَ اَنَّـهُ مَخْلُوقٌ. وَ اَنَّـهُ كانَ قَبْلَ الْكَوْنِ وَالْمَكانِ وَالزَّمانِ، وَ اَنَّ اِحْداثَ الْكَوْنِ وَ فَناءَهُ عِنْدَهُ سَواءٌ. مَا ازْدادَ بِـاِحْداثِـهِ عِلْماً، وَ لا يَنْقُصُ بِفَنائِـهِ مُلْكُهُ ـ عَزَّ سُلْطانُـهُ وَ جَلَّ سُبْحانُـهُ ـ.

فَمَنْ اَوْرَدَ عَلَيْكَ ما يَنْقُضُ هٰذَا الْاَصْلَ فَلا تَقْبَلْـهُ وَ جَـرِّدْ باطِـنَكَ لِذٰلِكَ، تَرىٰ بَرَكاتِـهِ عَنْ قَريبٍ وَ تَفُوزَ مَعَ الْفائِـزِينَ .

بخواهد انجام دهد و هر فرمانی که بخواهد می‌راند و نمی‌توان درچیزی که ساختهٔ اوست پرسید: «چرا؟».

هرچه بوده و هرچه هست، به مشیّت و ارادهٔ اوست. او بر آنچه خواهد قادر است و در وعده و وعیدش صادق. قرآن کلام وآفریدهٔ اوست، و او پیش ازکاینات بوده است. بود و نبود عالم وجود، برایش یکی است. نه از آفریدن جهان سودی برده و نه از تباهیِ آن، کاستی درحکومتش پدید آید. سلطنتش عزیز است و بزرگ، و تنزیه‌اش جلیل است و عظیم.

پس، هرکس چیزی گفت که با این اصل مخالف است، سخن وی را مپذیر و از آن گفتار بیزاری جوی، تا برکات خداوند را به زودی به چشم ببینی و در زمرهٔ رستگاران درآیی.

الباب الثّامن والسّتّون:

«في معرفة الأنبياء»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

إنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ مَكَّنَ اَنْبِياءَهُ مِنْ خَزائِنِ لُطْفِهِ وَ كَرَمِهِ وَ رَحْمَتِهِ، وَ عَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ، وَ اَفْرَدَهُمْ مِنْ جَميعِ الْخَلائِقِ لِنَفْسِهِ. فَلا يُشْبِهُ اَحْوالَهُمْ وَ اَخْلاقَهُمْ اَحَدٌ مِنَ الْخَلائِقِ اَجْمَعينَ، اِذْ جَعَلَهُمْ [اللّٰهُ] وَسائِلَ سائِرِ الْخَلْقِ اِلَيْهِ، وَ جَعَلَ حُبَّهُمْ وَ طاعَتَهُمْ سَبَبَ رِضاهُ، وَ خِلافَهُمْ وَ اِنْكارَهُمْ سَبَبَ سُخْطِهِ.

وَ اَمَرَ كُلَّ قَوْمٍ وَ فِئَةٍ بِاتِّباعِ مِلَّةِ رَسُولِهِمْ، ثُمَّ اَبىٰ اَنْ يَقْبَلَ طاعَةً اِلّا بِطاعَتِهِمْ وَ تَمْجيدِهِمْ وَ مَعْرِفَةِ حُبِّهِمْ وَ تَبْجيلِهِمْ وَ حُرْمَتِهِمْ وَ وَقارِهِمْ وَ تَعْظيمِهِمْ وَ جاهِهِمْ عِنْدَ اللّٰهِ تَعالىٰ.

فَعَظِّمْ جَميعَ اَنْبِياءِ اللّٰهِ وَ لا تُنْزِلْهُمْ مَنْزِلَةَ اَحَدٍ مِمَّنْ دُونَهُمْ، وَ لا تَتَصَرَّفْ بِعَقْلِكَ في مَقاماتِهِمْ وَ اَحْوالِهِمْ وَ اَخْلاقِهِمْ اِلّا بِبَيانٍ مُحْكَمٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ اِجْماعِ اَهْلِ الْبَصائِرِ بِدَلائِلَ يَتَحَقَّقُ بِها فَضائِلُهُمْ وَ مَراتِبُهُمْ، وَ اَنّىٰ بِالْوُصُولِ اِلىٰ حَقيقَةِ ما لَهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ تَعالىٰ.

فَاِنْ قابَلْتَ اَقْوالَهُمْ وَ اَفْعالَهُمْ بِمَنْ دُونَهُمْ مِنَ النّاسِ. فَقَدْ اَسَأْتَ صُحْبَتَهُمْ وَ اَنْكَرْتَ مَعْرِفَتَهُمْ، وَجَهِلْتَ خُصُوصِيَّتَهُمْ بِاللّٰهِ، وَ سَقَطْتَ عَنْ دَرَجَةِ حَقائِقِ الْايمانِ وَالْمَعْرِفَةِ. فَاِيّاكَ ثُمَّ اِيّاكَ.

باب شصت و هشتم:

«شناخت پیامبران»

امام صادق (ع) فرمود:

خداوند ـ عزّوجلّ ـ پیامبران را از خزاین لطف وکرم و رحمتش، برخوردار کرد و از علم مخزون خود بدانان آموخت و از میان همهٔ آفریدگان، آنان را برای خود برگزید. پس هیچ یک از خلایق را شباهتی به احوال و اخلاق آنان نیست، زیرا خداوند آنان را وسیله و واسطهٔ بین خود وخلق قرار داد. فرمان برداری از آنان، موجب رضای اوست و مخالفت و انکارشان، موجب خشم او.

خداوند هر قوم و دسته‌ای را دستور داده تا از آیین پیامبر خویش پیروی کنند و هیچ گونه طاعت و عبادتی را نمی‌پذیرد، مگر به واسطهٔ طاعت از آن‌ها و تمجید و شناخت حرمت و بزرگداشت مقام پیامبران؛ چرا که بزرگ داشتن آنان، بزرگ شمردن خداست.

پس همهٔ پیامبران خدا را بزرگ دار و مقام هیچ یک از آنان را ناچیز نشمار و با عقل خویش و بدون حجت، دربارهٔ مقامات و احوال و اخلاق آنان قضاوت مکن، مگر به واسطهٔ بیان آیه‌ای محکم که ازجانب خداوند آمده و اجماع اهل بصیرت (با دلایلی که فضایل و مراتبشان را به اثبات می‌رسانند) باشد.

به راستی کجا می‌توان به جایگاه حقیقی آنان نزد خدای تعالی پی برد؟! اگر سخنان و افعالشان را با مردمی که از آنان پایین‌ترند مقایسه کنی، با آنان به ادب رفتار نکرده و مرتبهٔ آنان را نشناخته و به منزلت ایشان نزد خدا، جهل ورزیده‌ای. بنابراین، از درجه و مقام ایمان و معرفت ساقط گشته‌ای! پس مراقب خویش باش که به چنین خطایی گرفتار نشوی!

الباب التّاسع والسّتّون:

«فی معرفة الأئمة الأطهار»

(والصّحابة)

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

رُوِىَ بِاِسْنادٍ صَحيحٍ عَنْ سَلْمانِ الْفارِسِي (ره) قالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ رَسُولِ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ فَلَمّا نَظَرَ اِلَيَّ قالَ:

يا سَلْمانُ! اِنَّ اللّهَ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ لَنْ يَبْعَثَ نَبِيّاً وَ لا رَسُولاً اِلاّ وَ لَهُ اَثْنا عَشَرَ نَقيباً.

قالَ: قُلْتُ يا رَسُولَ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ عَرِفْتُ هٰذا مِنْ اَهْلِ الْكِتابَيْنِ. قالَ: يا سَلْمانُ! هَلْ عَرَفْتَ نُقَبائِىَ الْاِثْنَىْ عَشَرَ الَّذينَ اَخْتارَهُمُ اللّهُ تَعالىٰ لِلْاِمامَةِ مِنْ بَعْدي؟ فَقُلْتُ: اللّهُ وَ رَسُولُهُ اَعْلَمُ. فَقالَ: يا سَلْمانُ! خَلَقَنِىَ اللّهُ تَعالىٰ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَ دَعاني فَاَطَعْتُهُ، فَخَلَقَ مِنْ نُوري عَلِيّاً وَ دَعاهُ فَاَطاعَهُ فَخَلَقَ مِنْ نُوري وَ نُورِ عَلِيٍّ فاطِمَةَ وَ دَعاها فَاَطاعَتْهُ.

فَخَلَقَ مِنّي وَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَدَعاهُما فَاَطاعاهُ فَسَمّانا اللّهُ تَعالىٰ بِخَمْسَةِ اَسْماءٍ مِنْ اَسْمائِهِ.

فَاللّهُ تَعالىٰ الْمَحْمُودُ وَ اَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللّهُ الْعَلِيُّ وَ هٰذا عَلِيٌّ، وَاللّهُ الْفاطِرُ وَ هٰذِهِ فاطِمَةُ، وَاللّهُ ذُوالْاِحْسانِ وَ هٰذَا الْحَسَنُ، وَاللّهُ الْمُحْسِنُ وَ هٰذَا الْحُسَيْنُ.

باب شصت و نهم:

«شناخت امامان و صحابه»

امام صادق (ع) با اسنادی صحیح، از سلمان فارسی (ره) نقل فرموده که او گفت:

روزی بر رسول خدا (ص) وارد شدم. چون حضرت مرا دید، فرمود: ای سلمان! خداوند ـ عزّوجلّ ـ هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نمی‌کند، مگر آن که دوازده نقیب برای او می‌گمارد.

گفتم: ای رسول خدا (ص) این حقیقت را از اهل دو کتاب (تورات و انجیل) نیز آموخته بودم.

فرمود: ای سلمان! آیا دوازده نقیبی که خداوند برایم برگزیده، تا پس از من امامت کنند، می‌شناسی؟

گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند!

فرمود: ای سلمان! خداوند تعالی، مرا از برگزیدهٔ نور خویش بیافرید، و مرا خواند، پس فرمان او را اطاعت کردم.

سپس از نور من، علی (ع) را آفرید و او را بخواند، پس او اطاعت کرد.

سپس از نور من و نور علی، فاطمه (س) را بیافرید و او را بخواند و فاطمه (س) اطاعت کرد.

آن گاه، از نور من و نور علی و نور فاطمه، حسن وحسین (ع) را آفرید، و آن‌ها را خواند و آنان امر او را پیروی کردند.

پس خداوند، ما را به پنج نام از نام‌های خودش بنامید. خدای تعالی، محمود است و من محمّد، او علی است، این هم علی است. خداوند، فاطر است و این نیز فاطمه است، خداوند ذوالاحسان است، این هم حسن است و خداوند محسن است و این هم حسین است.

وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ اَئِمَّةٍ فَدَعٰاهُمْ فَاَطٰاعُوهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَخْلُقَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ سَمٰاءً مَبْنِيَّةً وَ اَرْضاً مَدْحِيَّةً اَوْ هَوٰاءً اَوْ مَلَكاً اَوْ بَشَراً وَ كُنّٰا اَنْوٰاراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ لَهُ وَ نُطيعُ.

قٰالَ: فَقُلْتُ يٰا رَسُولَ اللّٰهِ! بِاَبي اَنْتَ وَ اُمّي! مٰا لِمَنْ عَرَفَ هٰؤُلٰاءِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ؟

فَقٰالَ: يٰا سَلْمٰانُ! مَنْ عَرَفَهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَاَقْتَدىٰ بِهِمْ فَوٰالاٰهُمْ وَ تَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ، كٰانَ وَاللّٰه مِنّٰا يَرِدُ حَيْثُ نَرِدُ وَ يَكُونُ حَيْثُ نَكُنْ.

فَقُلْتُ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ! فَهَلْ اِيمٰانٌ بِغَيْرِ مَعْرِفَتِهِمْ بِاَسْمٰائِهِمْ وَ اَنْسٰابِهِمْ؟

فَقٰالَ: لٰا، يٰا سَلْمٰانُ!

قُلْتُ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ فَاَنّىٰ لي بِهِمْ؟

فَقٰالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: قَدْ عَرَفْتَ اِلَى الْحُسَيْنِ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ؟

قُلْتُ: نَعَمْ.

قٰالَ رَسُولَ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: ثُمَّ سَيِّدُ الْعٰابِدينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بٰاقِرُ عِلْم الْاَوَّلينَ وَالْآخِرينَ مِنَ النَّبِيّينَ وَالْمُرْسَلينَ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسٰانُ اللّٰهِ الصّٰادِقِ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكٰاظِمُ غَيْظَهُ صَبْراً فِي اللّٰهِ تَعٰالىٰ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضٰا الرّٰاضي بِسِرِّ اللّٰهِ تَعٰالىٰ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُخْتٰارُ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهٰادِي اِلَى اللّٰهِ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصّٰامِتُ الْاَمينُ عَلىٰ سِرِّ اللّٰهِ، ثُمَّ «م ح م د» سَمّٰاهُ بِابْنِ الْحَسَنِ النّٰاطِقُ الْقٰائِمُ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعٰالىٰ.

و از نور حسین (ع)، نُه امام را بیافرید و سپس آنان را بخواند و آنان فرمان حق را اجابت کردند و این پیش از آن بود که خداوند آسمان بلند و زمین گسترده را یا هوا و یا فرشته و بشری را بیافریند.

ما [در آن هنگام] نورهایی بودیم که او را تسبیح می‌کردیم و فرمان او را می‌شنیدیم و اطاعت می‌کردیم.

سلمان گوید: به ایشان گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت، کسی که اینان را چنان که سزاوار است، بشناسد، چه گونه است؟

فرمود: ای سلمان! کسی که آنان را چنان که باید، بشناسد و از ایشان پیروی کند و نسبت بدانان تولّی جوید و از دشمن‌شان تبرّی نماید، به خدا سوگند که او از همان جایی که ما می‌رویم می‌رود، و همان جایی باشد که ما هستیم.

عرض‌کردم: ای رسول خدا! آیا ایمان به‌چیزی جزمعرفت آنان به نام‌ها وانسابشان حاصل می‌شود؟

فرمود: خیر، سلمان.

عرض کردم: ای رسول خدا! آنان کیانند که من بشناسم؟

فرمود: تا حسین (ع) را شناختی؟

گفتم: آری.

فرمود: پس از او، سیّد العابدین، علی بن الحسین سپس فرزندش، محمّد بن علی، شکافندهٔ علوم اوّلین پیامبران و آخرین فرستادگان، سپس جعفر بن محمّد، زبان صادق خدای متعال، سپس موسی بن جعفر، فرو برندهٔ خشم و غیظ در راه خدای متعال، پس از او، علیّ بن موسی الرّضا، راضی به سرّ و مقدّرات خدای متعال، سپس، محمّد بن‌علی، برگزیده از میان آفریدگان خدا، پس از او علی بن محمّد، راهبر به سوی خدای، سپس حسن بن علی، صامت (رازدار) و امین بر سرّخدا، و پس از او «م ح م د» که خدا او را «ابن الحسن» ناطق و قائم به حق خدا نامیده است.

قالَ سَلْمانُ: فَبَكَيْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: يا رَسُولِ اللّٰهِ! اِنّي مُؤَجَّلُ اِلىٰ عَهْدِهِمْ؟

قالَ: يا سَلْمانُ! اِقْرَأْ: «فَاِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولي بَأْسٍ شَديدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً. ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ اَمْدَدْناكُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنينَ وَ جَعَلْناكُمْ اَكْثَرَ نَفيراً». [۱]

قالَ (ره): فَاشْتَدَّ بُكائي وَ شَوْقي وَ قُلْتُ: يا رَسُولَ اللّٰهِ اَبِعَهْدٍ مِنْكَ؟

فَقالَ: اي وَالَّذي بَعَثَني وَ اَرْسَلَني لَبِعَهْدٍ مِنّي وَ بِعَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ تِسْعَةِ اَئِمَّةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ ـ عَلَيْهِمُ السَّلامُ ـ وَ بِكَ وَ مَنْ هُوَ مِنّا وَ مَظْلُومٌ فينا، وَ كُلٌّ مَنْ مَحَضَ الْايمانَ مَحْضاً.

اي وَاللّٰهِ يا سَلْمانُ! ثُمَّ لَيُحْضَرَنَّ اِبْليسُ وَ جُنُودُهُ وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً حَتّىٰ يُؤْخَذَ بِالْقِصاصِ وَالْاَوْتارِ وَالتُّراثِ وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَداً، وَ نَحْنُ تَأْويلُ هٰذِهِ الْآيَةِ: «وَ نُريدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ * وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما ما كانُوا يَحْذَرُونَ». [۲]

قالَ سَلْمانُ: فَقُمْتُ مِنْ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ.

وَ ما يُبالي سَلْمانُ كَيْفَ لَقِيَ الْمَوْتَ اَوْ لَقاهُ.

۱ـ سورهٔ اسراء، آيات ۵ و ۶.

۲ـ سورهٔ قصص، آيات ۴ و ۵.

سلمان گوید: پس چندی گریستم، سپس گفتم: ای رسول خدا! آیا تا روزگار آنـان زنده خواهیم بود؟

پیامبر (ص) فرمود: ای سلمان! بخوان:

«چون آن دو بار، وعدهٔ نخستین در رسید، گروهی از بندگان خود را که جنگاورانی زورمند بودند، بر سر شما فرستادیم، آنان حتی در درون خانه‌ها هم کشتار کردند و این وعده به انجام رسید. بار دیگر شما را بر آن‌ها غلبه دادیم و به مال و فرزند مدد کردیم و بر شمارتان افزودیم.»

سلمان گوید: گریه‌ام شدّت گرفت و شوقم فزونی یافت.

گفتم: ای رسول خدا! آیا ما با تو همچنان بر سر پیمان خواهیم بود؟

فرمود: آری، به خدا قسم و به آن کس که مرا برانگیخته و به رسالت برگزیده، و تو و هرکس که از ماست و در راه ما بر او ظلمی رفته است و هرکه ایمان خویش را خالص گردانیده است، بر سر عهد و پیمان با من و علی و فاطمه وحسن وحسین و نه امام از فرزندان حسین (ع) خواهید بود.

سپس فرمود: آری، به خدا قسم ای سلمان! سپس ابلیس و لشکر او و هرآن کس‌که خویش را خالص و مُمحّض در کفر کرده، حاضر کنند، تا آنان را به کیفر، قصاص کنند و میراث از آنان باز گیرند و پروردگارت، به هیچ کس ظلم و ستمی روا نکند، و تأویل این آیه ماییم که:

«... و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم، و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم، و آن‌ها را در آن سرزمین، مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریان‌شان چیزی را که از او می‌ترسیدند نشان دهیم.»

سلمان گوید: پس، از حضور رسول خدا (ص) برخاستیم.

سلمان، دیگر اهمیتی نمی‌داد که چگونه خواهد مُـرد (چرا که درهرحال، برمحبّت خاندان پیامبر می‌مرد).

وَ قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ اَيْضاً :

لاٰ تَدَ عِ الْيَـقِينَ بِالشَّكِ وَالْمَكْشُوفَ بِالْخَفِيِّ، وَ لاٰ تَحْكُم مٰا لَمْ تَرَهُ بِمٰا يُرْوىٰ عَنْهُ لَكَ. قَدْ عَظَّمَ اللّٰهُ اَمْرَ الْغيبَـةِ وَ سُوءِ الظَّنِّ بِـاِخْوٰانِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. فَكَيْـفَ بِالْجُرْأَةِ عَلىٰ اِطْلاٰقِ قَوْلٍ وَ اْعْتِقٰادٍ بِزُورٍ وَ بُهْتٰانٍ فِي اَصْحٰابِ رَسُولِ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ .

قٰالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «اِذْ تَلَقَّوْنَـهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِاَفْوٰاهِكُمْ مٰا لَيْسَ لَكُمْ بِـهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَـهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَاللّٰهِ عَظِيمٌ».(۱)

وَ مٰادُمْتَ تَجِدُ اِلىٰ تَحْسِينِ الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ فِي غَيْـبَتِكَ وَ حَضْرَتِكَ سَبِيلاً فَلاٰ تَتَخِّذْ غَيْـرَهُ. قٰالَ اللّٰهُ: «وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً».(۲)

وَ اْعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ تَعٰالىٰ اْخْتٰارَ لِنَبِيِّـهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ مِنْ اَصْحٰابِـهِ طٰائِـفَـةً اَكْرَمَهُمْ بِاَجَلِّ الْكَرٰامَـةِ وَ حَلاّٰهُمْ بِحُلِيِّ التَّأْيِيدِ وَالنَّصْرِ وَالْاِسْتِقٰامَـةِ لِصُحْبَتِـهِ عَلَى الْمَحْبُوبِ وَالْمَكْرُوهِ. وَ اَنْطَقَ لِسٰانَ نَبِيِّـهِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ بِفَضٰائِلِهِمْ وَ مَنٰاقِبِهِمْ وَ كَرٰامٰاتِهِمْ فَاعْتَقِدْ مَحَبَّـتَهُمْ وَاْذْكُرْ فَضْلَهُمْ. وَاْحْذَرْ مُجٰالَسَةَ اَهْلِ الْبِدَ عِ فَاِنَّهٰا تُنْبِتُ فِي الْقَلْبِ كُفْراً خَفِيّاً وَ ضَلاٰلاً مُبِيناً، وَ اِنِ اْشْتَبَـهَ عَلَيْكَ فَضِيلَـةُ بَعْضِهِمْ فَكِلْهُمْ اِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ، وَ قُلْ: اَللّٰهُمَّ اِنِّي مُحِبٌّ لِمَنْ اَحْبَـبْتَـهُ اَنْتَ وَ رَسُولُكَ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ اَبْغَضْتَـهُ [اَنْتَ] وَ رَسُولُكَ، فَاِنَّـهُ لَمْ يُكَلِّفْ فَوْقَ ذٰلِكَ .

۱ـ سورهٔ نور، آيهٔ ۱۵ .

۲ـ سورهٔ بقره، آيهٔ ۸۳.

همچنین امام صادق (ع) ـ در شناخت صحابه ـ فرمود:

یقین را رها مکن و به ریسمان شک چنگ میانداز و آنچه را که آشکار است وا مگذار و به آنچه که مخفی و پوشیده است تمسک منما و بر آنچه نمی‌بینی به واسطهٔ آنچه که از آن شنیده‌ای و برایت گفته‌اند، حکمی مکن.

خداوند گناه غیبت وسوء ظن به برادران مؤمنات را بزرگ دانسته است؛ پس چگونه جرأت بر بهتان بستن بر اصحاب رسول خدا (ص) توان داشت؟!

خدای ـ عزّوجلّ ـ فرماید:

«آن گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می‌گرفتند و با زبان‌های خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می‌گفتید، و می‌پنداشتید که کاری سهل و ساده است، با وجود این که آن [امر] نزد خداوند بس بزرگ بود».

ومادام که می‌توانی در غیبت وحضور مردم سخن نیک بگویی، جز آن مکن که خدای تعالی می‌فرماید: «با مردم به نیکی سخن بگویید».

و بدان که خداوند تعالی برای پیامبرش اصحابی را برگزید، و آنان را به بزرگ‌ترین وجه ممکن گرامی‌داشت ولباس تأیید و یاری واستقامت برقامتشان پوشاند تا درخوشی و ناخوشی، پیامبر (ص) را همراهی کنند و زبان پیامبرش را به ذکرفضایل ومناقب و کراماتشان گویا کرد.

محبت آنان را در دل جای بده و فضیلتشان را ذکر کن و از همنشینی با اهل بدعت پرهیز کن؛ زیرا همنشینی با آنان در قلب، کفر پنهانی و گمراهیِ آشکار برویاند.

اگر فضیلت بعضی ازصحابه برتو مشتبه گردید، آن را به «عالِم غیب» واگذار وچنین گوی:

خدایا! هرکس را که تو و پیامبرت دوست می‌دارید، دوست می‌دارم و از هرکس که تو و پیامبرت از او تنفّر و بغض دارید بیزارم. بدان که بیش از این بر کسی تکلیف نشده است.

الباب السّبعون:

«في حرمة المسلمين»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

لا يُعَظِّمُ حُرْمَةَ الْمُسْلِمينَ اِلاّ مَنْ قَدْ عَظَّمَ اللّٰهُ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُسْلِمينَ، وَ مَنْ كانَ اَبْلَغَ حُرْمَةً لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ كانَ اَشَدَّ حُرْمَةً لِلْمُسْلِمينَ، وَ مَنِ اسْتَهانَ بِحُرْمَةِ الْمُسْلِمينِ فَقَدْ هَتَكَ سِتْرَ ايمانِهِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اِنَّ مِنْ اِجْلالِ اللّٰهِ اِعْظامَ ذَوِي الْقُرْبىٰ فِي الْايمانِ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغيراً وَ لَمْ يُوَقِّرْ كَبيراً فَلَيْسَ مِنّا.

وَ لا تُكَفِّرْ مُسْلِماً بِذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ التَّوْبَةُ اِلاّ مَنْ ذَكَرَهُ اللّٰهُ في كِتابِهِ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «اِنَّ الْمُنافِقينَ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النّارِ».[1]

وَ اشْتَغِلْ بِشَأْنِكَ الَّذي اَنْتَ بِهِ مُطالَبٌ.

١ـ سورة نساء، آية ١٤٥.

باب هفتادم:

«حرمت مسلمانان»

امام صادق (ع) فرمود:

هیچ کس حرمت مسلمانان را بزرگ نشمارد، مگر آن که خداوند حرمت وی را بر مسلمانان بزرگ داشته و او را نزد مردم گرامی دارد.

هرکس که بیشتر حرمت خداوند و رسول (ص) بدارد، حرمت مسلمانان را بزرگ‌تر می‌شمارد؛ و هرکس که حرمت مسلمانان را ناچیز شمارد، پردهٔ ایمان خویش را دریده است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: از موارد تجلیل و تعظیم خداوند، محترم شمردن برادران و خویشان دینی است.

و نیز فرمود: هرکس برکودکان مسلمان مهربانی نکنند و بزرگان و پیران ایشان را محترم نشمارد، از ما نیست و هیچ مسلمانی را به جرم معصیتی خُرد، چنان تکفیر نکن که گویی شرک ورزیده، جز آنان که قرآن از آنان نام برده است.

خداوند ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید: «همانا منافقان در پایین‌ترین درجه از آتش خواهند بود». و خویش را به کاری مشغول دار که از تو خواهند طلبید.

الباب الحادى والسّبعون:

«فى برّ الوالدين»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ:

بِرُّ الْوٰالِدَيْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَـةِ الْعَبْدِ بِاللّٰهِ، اِذْ لاٰعِبٰادَةَ اَسْرَعُ بُلُوغاً بِصٰاحِبِهٰا اِلىٰ رِضَى اللّٰهِ مِنْ بِرِّ الْوٰالِدَيْنِ الْمُؤْمِنَيْنِ لِوَجْهِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ. لِاَنَّ حَقَّ الْوٰالِدَيْنِ مُشْتَقٌّ مِنْ حَقِّ اللّٰهِ تَعٰالىٰ اِذٰا كٰانٰا عَلىٰ مِنْهٰاجِ الدّينِ وَالسُّنَّـةِ، وَ لا يَكُونٰانِ يَمْنَعٰانِ الْوَلَدَ مِنْ طٰاعَةِ اللّٰهِ اِلىٰ طٰاعَتِهِمٰا، وَ مِنَ الْيَـقِينِ اِلَى الشَّكِّ، وَ مِنَ الزُّهْدِ اِلَى الدُّنْيا، وَ لاٰ يَدْعُوٰانِـهِ اِلىٰ خِلاٰفِ ذٰلِكَ. فَاِذٰا كٰانٰا كَذٰلِكَ فَمَعْصِيَتُهُمٰا طٰاعَةٌ وَ طٰاعَتُهُمٰا مَعْصِيَـةٌ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسٰانَ بِوٰالِـدَيْـهِ حُسْناً...»[1] «وَ اِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلىٰ اَنْ تُشْرِكَ بي مٰا لَيْسَ لَكَ بِـهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا وَ صٰاحِبْهُمٰا فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَاتَّبِعْ سَبيلَ مَنْ اَنٰابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ...».[2]

وَ اَمّٰا في بٰابِ الْعِشْرَةِ فَدٰارِهِمٰا وَارْفَقْ بِهِمٰا وَاحْتَمِلْ اَذٰاهُمٰا نَحْوَ مَا احْتَمَلاٰ عَنْكَ في حٰالِ صِغَرِكَ، وَ لاٰ تُضَيِّقْ عَنْهُمٰا في مٰا قَدْ وَسَّعَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ عَلَيْكَ مِنَ الْمَأْكُولِ وَ الْمَلْبُوسِ، وَ لاٰ تَحَوِّلْ وَجْهَكَ عَنْهُمٰا، وَ لاٰ تَرْفَـعْ صَوْتَكَ فَوْقَ اَصْوٰاتِهِمٰا، فَاِنَّ تَعْظيـمَهُمٰا مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ، وَ قُلْ لَهُمٰا بِاَحْسَنِ الْقَوْلِ وَ اَلْطَفِـهِ، فَاِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضيـعُ اَجْرَ الْمُحْسِنينَ.

۱ـ سورهٔ عنكبوت، آيهٔ ۸.

۲ـ سورهٔ لقمان، آيهٔ ۱۵.

باب هفتاد و یکم:

«نیکی به والدین»

امام صادق (ع) فرمود:

نیکی به پدر و مادر، نشانهٔ شناخت بنده از خدا و حقوق اوست، زیرا هیچ عبادتی چون نیکی ـ خالصانه برای خدا ـ به والدین مؤمن، انسان را به رضای خداوند نرساند؛ چرا که حق والدین، مشتق ازحق خداوند متعال است، در صورتی که آن‌ها بر راه دین و سنّت گام نهند و فرزند خویش را از طاعت خداوند به طاعت خویش سوق ندهند و از یقین به شک و از زهد به دنیاطلبی نکشانند. بنابراین چون والدین بر این راه خطا باشند، نافرمانی از آن‌ها عین اطاعت و فرمان برداری‌شان عین معصیت است.

خدای تعالی فرماید:

«و اگر تو را وادار کنند تا در بارهٔ چیزی که تو را بدان دانشی نیست، به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر؛ و[لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من باز می‌گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است...».

و امّا این‌که چگونه با والدین رفتار کنی، پس باید با آن‌ها مدارا نمایی و سختی آنان را برخود هموار کنی؛ چه آن‌ها به سبب زحمت و رنجی که در کودکی از تو دیده‌اند، بر گردنت حقی دارند و از نعمت‌ها (خوراک و پوشاک) که خداوند بر تو ارزانی داشته، از آنان دریغ مدار و از آنان روی برنتاب و صدایت را بیش از صدایشان بلند مکن؛ زیرا که احترام به والدین، امرخداوند است. با آنان به نرم‌خویی و گفتار پسندیده سخن بگو، و از لطف خویش بهره‌مندشان نما که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نکند.

الباب الثّاني والسّبعون :

« في الموعظة »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَحْسَنُ الْمَوْعِظَةِ ما لا يُجاوِزُ الْقَوْلُ حَدَّ الصِّدْقِ، وَالْفِعْلُ حَدَّ الْاِخْلاصِ. فَاِنَّ مَثَلَ الْواعِظِ وَالْمُتَّعِظِ كَالْيَقْظانِ وَالرّاقِدِ، فَمَنِ اسْتَيْقَظَ عَنْ رَقْدَةِ غَفْلَتِهِ وَ مُخالَفاتِهِ وَ مَعاصِيهِ صَلُحَ اَنْ يُوقِظَ غَيْرَهُ مِنْ ذٰلِكَ الرُّقادِ، وَ اَمّا السّائِرُ في مَفاوِزِ الْاِعْتِداءِ، الْخائِضُ في مَراتِعِ الْغَيِّ وَ تَرْكِ الْحَياءِ بِاسْتِحْبابِ السُّمْعَةِ وَالرِّياءِ وَالشُّهْرَةِ وَالتَّصَنُّعِ اِلَى الْخَلْقِ، الْمُتَزَيّي بِزِيِّ الصّالِحينَ، الْمُظْهِرِ بِكَلامِهِ عِمارَةَ باطِنِهِ، وَ هُوَ فِي الْحَقيقَةِ خالٍ عَنْها قَدْ غَمَرَتْها وَحْشَةُ حُبِّ الْمَحْمَدَةِ، وَ غَشِيَها ظُلْمَةُ الطَّمَعِ، فَما اَفْتَنَهُ بِهَواهُ وَ اَضَلَّ النّاسَ بِمَقالِهِ.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «لَبِئْسَ الْمَوْلىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشيرُ».[۱]

وَ اَمّا مَنْ عَصَمَهُ اللّٰهُ بِنُورِ التَّأْييدِ وَ حُسْنِ التَّوْفيقِ فَطَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنَسِ فَلا يُفارِقُ الْمَعْرِفَةَ وَالتُّقىٰ، فَيَسْتَمِعُ الْكَلامَ مِنَ الْاَفْضَلِ وَ يَتْرُكُ قائِلَهُ كَيْفَ ما كانَ.

قالَ الْحُكَماءُ: خُذِالْحِكْمَةَ [وَلَوْ] مِنْ اَفْواهِ الْمَجانينَ.

قالَ عيسىٰ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : جالِسُوا مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ رُؤْيَتُهُ وَ لِقاؤُهُ فَضْلاً عَنِ الْكَلامِ. وَ لا تُجالِسُوا مَنْ تُوافِقُهُ ظَواهِرُكُم وَ تُخالِفُهُ

۱ـ سورهٔ حج، آيهٔ ۱۳ .

باب هفتاد و دوم:

«پند و نصیحت»

امام صادق (ع) فرمود:

بهترین پندها آن است که جز راست نباشد و از حدّ اخلاص درنگذرد. مَثَل واعظ و متّعظ، شخص بیدار و انسان خفته را می‌ماند که انسان ازخواب غفلت بیدار شده و از گناه دست شسته، می‌تواند دیگران را ازخواب غفلت بیدار کند.

آن کسی که در بیابان‌های گناه سرگردان است و پردهٔ حیا(ی ازخدا) را دریده و از پند و اندرز، جز ریا و تظاهر و نام نیک نخواهد، گمراهی است که درصدد هدایت مردم است.

چنان می‌نمایاند که دلی آباد (از بندگی) دارد، درحالی که در ظلمت حُبّ ستایش غرقه است؛ که بسی گمراه و گمراه کنندهٔ دیگران به گفتار خویش است!

خداوند ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید:

«[شیطان و لشکریان او] چه بد مولا و بد جمعیتی است».

اما کسی که خداوند او را به نور تأیید و توفیق خویش از گناه دور داشته و دل او را از پلیدی‌ها پاک گردانده، سزاوار است که از پرهیزکاری و شناخت حدود و وظایف خود غفلت نورزد و پند و گفتار نیکو را از هرکسی‌که باشد، بپذیرد و به گویندهٔ آن توجه نکند؛ چرا که حکما گفته‌اند: حکمت را از زبان دیوانگان برگیرید.

حضرت عیسی (ع) فرمود:

با کسی همنشین شوید که دیدار او شما را به یاد خدا اندازد، تا چه رسد به گفتار او؛ و با کسی که ظاهر (چشمان) شما او را می‌پسندد، ولی باطن (قلب وعقل) شما از او روی‌گردان است، همنشین نشوید؛ چرا که او ادّعای چیزی را دارد که در او نیست و اگرچنین کنید، در ادّعای کسب کمال و معرفت راست‌گو هستید.

بَواطِنُكُمْ، فَاِنَّ ذٰلِكَ لَمُدَّعي بِما لَيْسَ لَـهُ، اِنْ كُنْـتُمْ صادِقينَ في اِسْتِفادَتِكُمْ.

فَاِذا لَقيتَ مِنْ فيهِ ثَلاثُ خِصالٍ فَاغْتَنِمْ رُؤْيَتَـهُ وَ لِقاءَهُ وَ مُجالَسَتَـهُ وَلَوْ ساعَةً، فَاِنَّ ذٰلِكَ يُؤَثِّرُ في دينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عِبادَتِكَ: قَوْلٌ لا يُجاوِزُ فِعْلَـهُ، وَ فِعْلٌ لا يُجاوِزُ صِدْقَـهُ، وَ صِدْقٌ لا يُنازِعُ رَبَّـهُ، فَجالِسْهُ بِالْحُرْمَةِ وَانْتَظِرِ الرَّحْمَةَ وَالْبَرَكَةَ.

وَاحْذَرْ لُزُومَ الْحُجَّةِ عَلَيْكَ، وَ راعِ وَقْتَـهُ كَيْلا تُلْزِمَهُ فَتَخْسَرَ وَانْظُرْ اِلَيْهِ بِعَيْنِ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ تَخْصيصِهِ لَـهُ وَ كَرامَتِهِ اِيّاهُ.

هرگاه کسی را که سه خصلت داشته باشد یافتی، حضور او را ـ هرچند کم باشد ـ غنیمت دان، چرا که همنشینی با او در دین، دل و بندگی آثاری نیکو دارد:

۱ـ گفتار او گزافه و بیشتر از عملش نباشد؛

۲ـ جز راست نگوید؛

۳ـ راست‌گویی او جز برای رضای حق تعالی نباشد.

پس اگرچنین بود، حرمت همنشینی نگاه دار، و در انتظار رحمت و برکت از سوی خدا باش. زنهار که از چنین موهبت الهی سود نبری و روز قیامت او را حجت بر تو قرار دهند و تو در پاسخ بمانی و زیان بینی و به دیدهٔ اکرام به او ـ که از خواصّ خداوند و مورد تکریم اوست ـ بنگر و بر این نعمت شکر حقّ را به جای آور.

الباب الثّالث والسّبعون:

«في الوصيّة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَفْضَلُ الْوَصايا وَ اَلْزَمُها اَنْ لا تَنْسىٰ رَبَّكَ وَ اَنْ تَذْكُرَهُ دائِماً وَ لا تَعْصِيَهُ، وَ تَعْبُدَهُ قاعِداً وَ قائِماً، وَ لا تَغْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَاشْكُرْهُ اَبداً، وَ لا تَخْرُجْ مِنْ تَحْتِ آثارِ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِهِ، فَتَضِلَّ وَ تَقَعَ في مَيْدانِ الْهَلاكِ، وَ اِنْ مَسَّكَ الْبَلاءُ وَالضَّرّاءُ وَ اَحْرَقَكَ بِنيرانِ الْمِحَنِ.

وَاعْلَمْ اَنَّ بَلاياهُ مَحْشُوَّةٌ بِكَراماتِهِ الْاَبَدِيَّةِ، وَ مِحَنَهُ مُورِثَةٌ رِضاهُ وَ قُرْبَهُ وَلَوْ بَعْدَ حينٍ، فَيالَها مِنْ اَنْعُمٍ لِمَنْ عَلِمَ وَ وُفِّقَ لِذٰلِكَ.

رُوِيَ اَنَّ رَجُلاً اسْتَوْصىٰ رَسُولَ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ فَقالَ: لا تَغْضَبْ قَطُّ، فَاِنَّ فيهِ مُنازَعَةَ رَبِّكَ.

فَقالَ: زِدْني.

فَقالَ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اِيّاكَ وَما تَعتَذِرُ مِنْهُ، فَاِنَّ فيهِ الشِّرْكَ الْخَفِيَّ.

فَقالَ: زِدْني.

فَقالَ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: صَلِّ صَلاةَ مُوَدِّعٍ، فَاِنَّ فيها الْوُصْلَةَ وَالْقُرْبىٰ.

فَقالَ: زِدْني.

فَقالَ: اِسْتَحْيِ مِنَ اللّٰهِ تَعالَى اسْتِحْياءَكَ مِنْ صالِحِ جيرانِكَ، فَاِنَّ فيها زِيادَةَ الْيَقينِ.

باب هفتاد و سوم:

«وصیّت»

امام صادق (ع) فرمود:

بهترین و لازم ترین وصیت‌ها و سفارش‌ها، این است که پروردگارت را فراموش نکنی و همواره به یادش باشی و معصیتش روا مداری و در هرحالت ـ ایستاده و نشسته ـ او را بندگی کنی و به نعمتش مغرور نگردی (خود را بندهٔ محبوب او ندانی) و همیشه او را حمد و سپاس گویی و از حوزهٔ رحمت و عظمتش خارج نشوی (وخود را از رحمت وجلال او بی‌نیاز نبینی) تا به ورطهٔ هلاکت نیفتی؛ اگرچه بلا و سختی تو را فرا گیرد و تو را آتش گرفتاری (امتحان) بسوزاند (که بلا و مصیبت، مایهٔ قرب است).

و بدان که بلاهایش آمیخته در کرامات ابدی اویند و مصیبت‌های او رضا و قربش را در پی آورند، اگرچه روزگاران زیادی سپری شود. پس، خوشا به حال کسی که به نعمت آگاهی بر این حقیقت، دست یابد و توفیق یارش شود.

حکایت است که مردی از پیامبر خدا (ص) درخواست کرد تا او را وصیتی کند.

حضرت فرمود: هیچ گاه خشمگین مشو! درخشم چیزی است که با پروردگارت مخالف است (زیرا گفتار ناپسندی از تو برآید که خدای را خشمگین کند).

گفت: بیش‌تر بگو!

فرمود: کاری مکن که مجبور به عذرخواهی شوی، چرا که در عذرخواهی، گونه‌ای شرک خفی است.

گفت: بیش‌تر بگو!

فرمود: نمازت را طوری بخوان که گویی نماز آخر توست که در این نماز وصل و قرب الهی نهفته است.

گفت: باز هم بگو!

فرمود: ازخدایت چنان حیا کن که از بهترین همسایگان خود حیا می‌کنی (و همان

وَ قَدْ جَمَعَ اللّٰهُ ما يَتَواصىٰ بِهِ الْمُتَواصُونَ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ في خِصْلَةٍ واحِدَةٍ وَ هِىَ التَّقْوىٰ.

يَقُولُ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اِيّاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ».[١]

وَ فيهِ جِماعُ كُلِّ عِبادَةٍ صالِحَةٍ، وَ بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ اِلَى الدَّرَجاتِ الْعُلىٰ وَالرُّتْبَةِ الْقُصْوىٰ، وَ بِهِ عاشَ مَنْ عاشَ بِالْحَياةِ الطَّيِّبَةِ وَالْاُنْسِ الدّائِمِ.

قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ : «اِنَّ الْمُتَّقِينَ في جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ. في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَليكٍ مُقْتَدِرٍ».[٢]

١ـ سورهٔ نساء، آيهٔ ١٣١.

٢ـ سورهٔ قمر، آيهٔ ٥٤ و ٥٥.

گونه که درحضور اومرتکب زشتی‌ها نمی‌شوی، درحضور خدا ـ که حضورش همیشگی است ـ گناه مکن) که این حیا یقین تو را محکم کند.

خداوند، تمام آنچه را که وصیت کنندگان از اوّلین و آخرین بدان وصیت کرده و می‌کنند در یک خصلت جمع فرموده و آن تقواست.

خدای تعالی می‌فرماید: «و همانا آنان را پیش از شما صاحب کتاب بودند، چنین وصیت کردیم که از خدا بهراسید».

و همهٔ عبادات صالح در تقوا نهفته و به واسطهٔ آن است که انسان به درجات والا و مرتبهٔ قصویٰ رسیده، به هدف خویش نایل گشته است، و به واسطهٔ همان است که بنده، عمرخود را در پاکی و زندگی پاک و انس دائمی با خداوند گذرانده و به مقصود خویش رسیده است.

خداوند متعال می‌فرماید: «به یقین که پرهیزکاران در باغ‌ها و نهرهای بهشتی جای دارند. در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر».

الباب الرّابع والسّبعون:

«في الصّدق»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

الصِّدْقُ نورٌ مُتَشَعْشِعٌ في عالَمِهِ، كَالشَّمْسِ يَسْتَضيءُ بِها كُلُّ شَيْءٍ بِمَعْناهُ مِنْ غَيْرِ نُقْصانٍ يَقَعُ عَلىٰ مَعْناهُ. وَالصّادِقُ حَقّاً هُوَ الَّذي يُصَدِّقُ كُلَّ كاذِبٍ بِحَقيقَةِ صِدْقِ ما لَدَيْهِ، وَ هُوَ الْمَعْنَى الَّذي لا يُسْمَعُ مَعَهُ سِواهُ اَوْ ضِدُّهُ، مِثْلُ آدَمَ ـ عَلىٰ نَبِيِّنا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ صَدَّقَ إِبْليسَ في كِذْبِهِ حينَ اَقْسَمَ لَهُ كاذِباً لِعَدَمِ ما بِهِ مِنَ الْكِذْبِ في آدَمَ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»[1] لِاَنَّ إِبْليسَ اَبْدَعَ شَيْئاً كانَ اَوَّلَ مَنْ اَبدَعَهُ، وَ هُوَ غَيْرُ مَعْهُودٍ ظاهِراً وَ باطِناً فَخَسِرَ هُوَ بِكِذْبِهِ عَلىٰ مَعْنىً لَمْ يَنْتَفِعْ بِهِ مِنْ صِدْقِ آدَمَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ عَلىٰ بَقاءِ الْاَبَدِ. وَ اَفادَ آدَمُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ بِتَصْديقِهِ كِذْبَهُ بِشَهادَةِ اللّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ لَهُ بِنَفْيِ عَزْمِهِ عَمّا يُضادُّ عَهْدِهِ فِي الْحَقيقَةِ عَلىٰ مَعْنىً لَمْ يَنْتَقِصْ مِنِ آصْطِفائِهِ بِكِذْبِهِ شَيْئاً، فَالصِّدْقُ صِفَةُ الصّادِقِ.

وَحَقيقَةُ الصِّدْقِ [ما] يَقْتَضي تَزْكِيَةَ اللّٰهِ تَعالىٰ لِعَبْدِهِ كَما ذَكَرَعَنْ صِدْقِ عيسىٰ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ فِي الْقِيامَةِ بِسَبَبِ ما اَشارَ اِلَيْهِ مِنْ صِدْقِهِ وَ هُوَ مِرْآةٌ لِلصّادِقينَ مِنْ رِجالِ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ .

۱ـ سورة طه، آية ۱۱۵ .

باب هفتاد و چهارم:

«صدق و راستی»

امام صادق (ع) فرمود:

همان گونه که خورشید هرچه پرتو افکند و اجسام را روشن و نمایـان کند، کاستی نیابد، «راستی» نیز سایر نیروهای انسانی را نورانی ساخته، وخود همچنان درحدّ کمال باشد.

راست‌گوی حقیقی کسی است که گفتار دروغ گویان را تصدیق کند، چه این‌که خود راست‌گوست و گفتار دیگران را چونان گفتار خود پندارد.

حضرت آدم (ع) نیز بـه دلیل ایـن‌که هرگز با دروغ انس نـداشت، فریبِ ابلیس را خورد.

خداوند می‌فرماید: «آدم درصدد نافرمانی نبود» [و چون سوگند شیطان را شنید آن را راست پنداشت].

ابلیس اوّلین کسی بود که چنین بدعتی را پایه گذاری نمود و این عمل، به ظاهر و باطن، بی‌سابقه بود، و اگر اوچنین نمی‌کرد، هرگز از خاطرکسی نمی‌گذشت که به دروغ روی آورد.

بنابراین، شیطان به وسیلهٔ دروغ خود، زیان ابدی دید و سودی از راست‌گویی آدم، نصیب وی نشد.

خداوند نیز بر این‌حقیقت که آدم بنای پیمان شکنی و نافرمانی نداشت، گواهی داد، لذا ابلیس نتوانست با دروغ خود، از مکانت و پیامبری آدم بکاهد.

صادقان و راست‌گویان در قیامت به همین صفت خوانده می‌شوند، و این مقتضای تزکیهٔ بنده از سوی خداوند است.

خدای متعال درقیامت حضرت عیسی(ع) را به دلیل راست‌گویی «مِرْآةُ الصّادِقِینَ؛ آینهٔ راست‌گویان» می‌خواند.

فَقٰالَ تَعٰالىٰ: «هٰذٰا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰادِقِينَ صِدْقُهُمْ».[۱]

وَ قٰالَ اَميرُالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ : اَلصِّدْقُ سَيْفُ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ وَ سَمٰائِهِ اَيْنَمٰا هَوىٰ بِهِ نَفَذَ.

فَإِذٰا اَرَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ اَصٰادِقٌ اَنْتَ اَمْ كٰاذِبٌ فَانْظُرْ فِي صِدْقِ مَعْنٰاكَ وَ غَوْرِ دَعْوٰاكَ وَ عَيِّرْهُمٰا بِقِسْطٰاسٍ مِنَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ كَاَنَّكَ فِى الْقِيٰامَةِ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ».[۲]

فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنٰاكَ بِدَعْوٰاكَ ثَبَتَ لَكَ الصِّدْقُ. وَ اَدْنىٰ حَدِّ الصِّدْقِ اَنْ لاٰ يُخٰالِفَ اللِّسٰانُ الْقَلْبَ وَلاَ الْقَلْبُ اللِّسٰانَ.

وَ مَثَلُ الصّٰادِقِ الْمَوْصُوفِ بِمٰا ذَكَرْنٰاهُ كَمَثَلِ النّٰازِعِ لِرُوحِهِ اِنْ لَمْ يَنْزِعْ فَمٰاذٰا يَصْنَعُ.

۱ـ سورهٔ مائده، آيهٔ ۱۱۹.

۲ـ سورهٔ اعراف، آيهٔ ۸.

خدای تعالی می‌فرماید: «این روزی است که راست‌گویان از راست‌گویی خویش بهره‌مند می‌شوند». و این آیه در تمجید و ستایش امّت محمّد (ص) است.

امیر مؤمنان (ع) فرموده است: راستی، شمشیر خداوند در زمین و آسمان اوست که برهرچه فرود آید، آن را می‌بُرَد و در آن رخنه می‌کند (و ازکار وتوانایی بازنمی‌ماند). پس چون بر آن شدی که بدانی صادقی یا کاذب، به صدق و راستی آنچه درخود داری، بنگر ومدّعای خود را [با شمشیر صدق وراستی] بِبُر وآنها را با معیاری ازخدای تعالی بسنج، چونان که در قیامت هستی، و هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفته نیست.

خدای متعال می‌فرماید: «میزان در این روز حق است».

حال اگر آنچه درخود داری، راست بود، ادّعایت نیز درست خواهد بود و صداقت و راستی‌ات ثابت خواهد گشت.

کم‌ترین میزان راستی آن است که نه زبان با قلب مخالف باشد و نه قلب با زبان.

انسان راست‌گویی که اوصاف او برشمرده شد، همانند کسی است که درحال نزع می‌باشد و مردن برای او دلپذیر است. او نیز چنین است، زیرا بودن در دنیا برای او سخت گران است و مبارزهٔ با نفس، آزار دهنده؛ چرا که همیشه در تلاش است تا گوهر راستی را به امیال و هوس‌های دنیایی نفروشد.

الباب الخامس والسّبعون:

«فی التوّكل»

قالَ الصّادِقُ - عَلَيْهِ السَّلامُ - :

اَلتَّوَكُّلُ كَأْسٌ مَخْتُومٌ بِخِتامِ اللّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَلا يَشْرَبُ بِها وَلا يَفُضُّ خِتامَها اِلاَّ الْمُتَوَكِّلُونَ، كَما قالَ اللّهُ تَعالىٰ: «وَ عَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ».[1] وَ قالَ تَعالىٰ: «وَ عَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».[2]

جَعَلَ اللّهُ التَّوَكُّلَ مِفْتاحَ الْايمانِ، وَالْايمانَ قُفْلَ التَّوَكُّلِ. وَ حَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ الْايثارُ، وَ اَصْلُ الْايثارِ تَقْديمُ الشَّيْءِ بِحَقِّهِ.

وَ لا يَنْفَكُّ الْمُتَوَكِّلُ في تَوَكُّلِهِ مِنْ اِثْباتِ اَحَدِ الْايثارَيْنِ، فَاِنْ آثَرَ مَعْلُولَ التَّوَكُّلِ - وَ هُوَ الْكَوْنُ - حُجِبَ بِهِ، وَ اِنْ آثَرَ مُعَلِّلَ عِلَّةِ التَّوَكُّلِ - وَ هُوَ الْبارِي سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ - بَقِيَ مَعَهُ.

وَ اِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَكُونَ مُتَوَكِّلاً لا مُتَعَلِّلاً، فَكَبِّرْ عَلىٰ رُوحِكَ خَمْسَ تَكْبِيراتٍ وَ وَدِّعْ اَمانِيَّكَ كُلَّها تَوْدِيعَ الْمَوْتِ لِلْحَياةِ. وَ اَدْنىٰ حَدِّ التَّوَكُّلِ اَنْ لا تُسابِقَ مَقْدُورَكَ بِالْهِمَّةِ، وَ لا تُطالِعَ مَقْسُومَكَ وَ لا تَسْتَشْرِفَ مَعْدُومَكَ، فَتَنْقُضَ بِاَحَدِهِما عَقْدَ اِيمانِكَ وَ اَنْتَ لا تَشْعُرُ.

وَ اِنْ عَزَمْتَ اَنْ تَقِفَ عَلىٰ بَعْضِ شِعارِ الْمُتَوَكِّلِينَ [في تَوَكُّلِهِ مِنْ اِثْباتِ اَحَدِ الْايثارَيْنِ] حَقّاً، فَاعْتَصِمْ بِمَعْرِفَةِ هٰذِهِ الْحِكايَةِ.

۱ـ سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۱۲.

۲ـ سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۳.

باب هفتاد و پنجم:

«توکّل»

امام صادق (ع) فرمود:

توکل، جامی است دست نخورده و مهر شدهٔ خداوند ـ عزّوجل ـ که جز متوکلان، مهر آن را برندارند و از آن ننوشند.

خدای تعالی می‌فرماید:

«و مؤمنان، تنها بر خدا توکّل کنند».

و نیز فرماید:

«بر خدای توکل کنید، اگر ایمان آورده‌اید».

خداوند توکل را کلید ایمان قرار داد و ایمان را قفل توکل. حقیقت توکل ایثار است و ریشهٔ ایثار، تقدیم دیگری بر خود است.

شخص متوکل، در توکلش همواره یکی از دو چیز را برمی‌گزیند:

پس چنانچه معلول توکل را ـ که عالم وجود است ـ برگزیند، حجابی (میان او و خالق) شود و اگر به وجود آورندهٔ توکل را ـ که همان خداوند سبحان است ـ برگزیند، پیوسته با خدای تعالی خواهد بود.

پس اگر خواهی که متوکّل برخدا باشی نه متوکّل برمعلول، بر روح خویش پنج تکبیر بگو و آرزوها را چون وداع با زندگی (جدا شدن از تن) رها کن.

پایین‌ترین حدّ توکّل، آن است که در کسب آنچه که مقدّر توست، شتاب نکنی و در طلب بیش از آن نباشی؛ چه بسا به واسطهٔ یکی از این دو، ایمانت را درحالی‌که خود خبر نداری، از دست بدهی.

چنانچه می‌خواهی به طریقت متوکلان ـ آنان که دو صفت یاد شده را به تمام و کمال در خود دارند ـ پی ببری، از این حکایت غفلت مکن و بدان گوش سپار.

وَ هِيَ اَنَّـهُ رُوِيَ: اَنَّ بَعْضَ الْمُتَوَكِّلِينَ قَدِمَ عَلىٰ بَعْضِ الْاَئِمَّةِ ـ عَلَيْهِمُ السَّلاٰمُ ـ فَقٰالَ لَـهُ: اَعْطِفْ عَلَيَّ بِجَوٰابِ مَسْأَلَـةٍ فِي التَّوَكُّلِ، وَالْاِمٰامُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ كٰانَ يَعْرِفُ الرَّجُلَ بِحُسْنِ التَّوَكُّلِ وَ نَفِيسِ الْوَرَعِ وَ اَشْرَفَ عَلىٰ صِدْقِهِ فِيمٰا سَأَلَ عَنْهُ مِنْ قَبْلِ اِبْدٰائِـهِ اِيّٰاهُ.

فَقٰالَ لَـهُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ: مَكٰانَكَ وَ اَنْـظِرْنِي سٰاعَـةً.

فَبَـيْـنٰا هُوَ مُطْرِقٌ لِجَوٰابِـهِ اِذِ اجْتٰازَ بِهِمٰا فَقِيرٌ، فَـاَدْخَلَ الْاِمٰامُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ يَدَهُ فِي جَيْبِـهِ وَ اَخْرَجَ شَيْـئاً فَنٰاوَلَـهُ الْفَقِيرَ، ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَى السّٰائِلِ فَقٰالَ لَـهُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ: هٰاتِ وَ سَلْ عَمّٰا بَدٰا لَكَ.

فَقٰالَ السّٰائِلُ: اَيُّهَا الْاِمٰامُ! كُنْتُ اَعْرِفُكَ قٰادِراً مُتَمَكِّناً مِنْ جَوٰابِ مَسْأَلَتِي قَبْلَ اَنْ تَسْتَنْظِرَنِي، فَمٰا شَأْنُكَ فِي اِبْطٰائِكَ عَنِّي؟

فَقٰالَ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ: لِتَعْتَبِرَ الْمَعْنىٰ قَبْلَ كَلاٰمِي اِذْ لَمْ اَكُنْ اَرٰانِي سٰاهِياً بِسِرِّي، وَ رَبِّي مُطَّلِعٌ عَلَيْـهِ اَنْ اَتَكَلَّمَ بِعِلْمِ التَّوَكُّلِ، وَ فِي جَيْبِي دٰانِقٌ، ثُمَّ لَمْ يَحِلَّ لِي ذٰلِكَ اِلاّٰ بَعْدَ اِيثٰارِهِ، ثُمَّ لِيَعْلَمَ بِـهِ فَافْهَمْ.

فَشَهِقَ السّٰائِلُ شَهْقَـةً وَ حَلَفَ اَلاّٰ يَأْوِيَ عُمْرٰاناً وَ لاٰ يَأْنَسَ بِبَشَرٍ مٰا عٰاشَ.

شخصی متوکل، بر یکی از امامان (ع) وارد شده، گفت: خدا از تو خشنود شود! بر من مهربانی کن و به سؤال من در باب توکل پاسخ فرما.

امام (ع) که او را به حُسن توکل و پرهیزکاری می‌شناخت و بر صداقت وی در آنچه که پرسید، از پیش مطلع بود، فرمود: اندکی درنگ کن!

درحالی که آن شخص منتظر پاسخ بود، فقیری درآمد. امام دست درجیب کرده و چیزی به وی داد.

سپس روی به آن شخص کرد و فرمود: اکنون بپرس!

آن مرد گفت: ای امام! می‌دانستم که شما بر پاسخ من توانایی، پیش از آن که مرا به انتظار کشیدن امر کنی، پس چرا در دادن پاسخ درنگ کردی؟

حضرت فرمود: برای آن که پیش از کلام من، به معنایش واقف شوی، لذا نخواستم درحالی‌که درجیبم سکّه‌ای باشد وخود وخدا ازآن آگاه باشیم و پیش از انفاق آن پاسخ تو را گفته باشم، پس (معنيِ توکل را) دریاب و بفهم.

پرسش‌کننده، نعره‌ای برآورد وسوگند یاد نمود که تا وقتی زنده است، نه درجایی آباد نشیند و نه با انسانی انس گیرد.

الباب السّادس والسّبعون:

«فی الإخلاص»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ:

اَلْاِخْلاٰصُ يَجْمَـعُ فَوٰاضِلَ الْاَعْمٰالِ وَ هُوَ مَعْنیً مِفْتٰاحُهُ الْقَبُولُ وَ تَوقيعُهُ الرِّضٰا، فَمَنْ تَقَبَّلَ اللّٰهُ مِنْهُ وَ رَضِیَ عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ، وَ اِنْ قَلَّ عَمَلُـهُ. وَ مَنْ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْهُ فَلَيْسَ بِمُخْلِصٍ وَ اِنْ كَثُرَ عَمَلُهُ اَعْتِبٰاراً بِآدَمَ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ وَ اِبْلِيسَ ـ عَلَيْـهِ اللَّعْنَـةُ ـ. وَ عَلاٰمَـةُ الْقَبُولِ وُجُودُ الْاِسْتِقٰامَـةِ بِبَذْلِ كُلِّ الْمَحٰابِّ مَعَ اِصٰابَـةِ عِلْمِ كُلِّ حَرَكَـةٍ وَ سُكُونٍ.

وَالْمُخْلِصُ ذٰائِبٌ رَوْحُهُ بٰاذِلٌ مُهْجَتَهُ في تَقْويمِ مٰا بِـهِ الْعِلْمُ وَالْاَعْمٰالُ وَالْعٰامِلُ وَالْمَعْمُولُ وَالْعَمَلُ، لِاَنَّـهُ اِذٰا اَدْرَكَ ذٰلِكَ فَقَدْ اَدْرَكَ الْكُلَّ، وَ اِذٰا فٰاتَـهُ ذٰلِكَ فٰاتَـهُ الْكُلُّ وَ هُوَ تَصْفِيَـةُ مَعٰانِی التَّـنْزِيـهِ فِی التَّوْحيدِ.

كَمٰا قٰالَ الْاَوَّلُ: هَلَكَ الْعٰامِلُونَ اِلاَّ الْعٰابِدُونَ، وَ هَلَكَ الْعٰابِدُونَ اِلاَّ الْعٰالِمُونَ، وَ هَلَكَ الْعٰالِمُونَ اِلاَّ الصّٰادِقُونَ، وَ هَلَكَ الصّٰادِقُونَ اِلاَّ الْمُخْلِصُونَ، وَ هَلَكَ الْمُخْلِصُونَ اِلاَّ الْمُتَّقُونَ، وَ هَلَكَ الْمُتَّقُونَ اِلاَّ الْمُوقِـنُونَ، وَ اِنَّ الْمُوقِـنِينَ لَفي خَطَرٍ عَظيمٍ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ: «وَاعْبُـدْ رَبَّكَ حَتّیٰ يَأْتِـيَـكَ الْيَـقينُ».

وَ اَدْنیٰ حَدِّ الْاِخْلاٰصِ بَذْلُ الْعَبْدِ طٰاقَـتَـهُ، ثُمَّ لاٰ يَجْعَلَ لِعَمَلِـهِ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْراً فَـيُوجِبُ بِـهِ عَلیٰ رَبِّـهِ مُكٰافٰاةً بِعَمَلِـهِ، لِعِلْمِهِ اَنَّـهُ لَوْ طٰالَبَـهُ بِوَفٰاءِ حَقِّ الْعُـبُودِيَّـةِ لَعَجَزَ. وَ اَدْنیٰ مَقٰامِ الْمُخْلِصِ فِی الدُّنْيٰا السَّلاٰمَـةُ مِنْ جَميعِ الْآثٰامِ وَ فِی الْآخِرَةِ النَّجٰاةُ مِنَ النّٰارِ وَالْفَوْزُ بِالْجَنَّـةِ.

باب هفتاد و ششم:

«اخلاص»

امام صادق (ع) فرمود:

اخلاص گردآورندهٔ اعمال نیک وبا ارزش است وکلید ونشانهٔ اخلاص قبولی عمل است. پس کسی که خداوند عملش را بپذیرد و از او راضی شود، مخلص است؛ اگرچه عملش اندک باشد. و آن کس که عملش را نپذیرد، مخلص نخواهد بود؛ اگرچه عملش بسیار باشد چنان که عمل هزاران سالهٔ ابلیس، با زیر پا گذاشتن یک فرمان تباه شد.

و نشانهٔ پذیرفته شدن اعمال، بذل نمودن هرچیزی است که انسان آن را دوست می‌دارد تا از تعلقات دنیوی تهی شود و با استقامت در اعمال و افعال، راه راست بپوید و ازخطا دور شود. مخلص برای آن که به اخلاص درعمل برسد، باید جان وخون خود را نثار کند، تا به علم و عمل خود قوام بخشد، و اگر به این مرحله رسید، همهٔ کمالات را درک کرده واگر ازآن بی‌نصیب ماند، ازهمه چیز بی‌نصیب مانده است. اخلاص پالایشِ معانیِ توحید است.

اوّل [خداوند درحدیث قدسی یا امام علی (ع)] فرمود: عمل‌کنندگان در هلاکت اند، مگر آنان‌که عابدند. عابدان درهلاکت‌اند، مگر آنان‌که عالم‌اند. عالمان درهلاکت‌اند، مگر آنان که صادق‌اند. صادقان در هلاکت‌اند، مگر آنان که مخلص‌اند. مخلصان در هلاکت‌اند، مگر کسانی‌که خداترس‌اند. خداترسان در هلاکت‌اند، مگر آنان که صاحب یقین‌اند و صاحبان یقین درمعرض خطری بزرگ قرار دارند. خدای متعال می‌فرماید: «و پروردگارت را عبادت کن تا تورا یقین دهد». و پایین‌ترین حدّ اخلاص آن است که بنده توان خود را مبذول کند و برای عمل خود نزد خداوند ارزشی قائل نشود که بر پروردگار پاداش عمل را واجب بداند؛ چه او می‌داند که اگر خداوند از او بخواهد که حقّ عبودیّت را ادا نماید، در ادای آن ناتوان است. و پایین‌ترین مقام مخلص، در دنیا سلامتی از همهٔ گناهان بزرگ و در آخرت نجات از آتش و رسیدن به بهشت است.

الباب السّابع والسّبعون:

«فى معرفة الجهل»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْجَهْلُ صُورَةٌ رُكِبَتْ فِى بَنى آدَمَ، إقْبالُها ظُلْمَةٌ وَ إدْبارُها نُورٌ، وَالْعَبْدُ مُتَقَلِّبٌ مَعَها كَتَقَلُّبِ الظِّلِ مَعَ الشَّمْسِ.

اَلا تَرىٰ إلَى الْإنْسانِ تارَةً تَجِدُهُ جاهِلاً بِخِصالِ نَفْسِهِ، حامِداً لَها، عارِفاً بِعَيْبِها في غَيْرِهِ ساخِطاً لَها، وَ تارَةً تَجِدُهُ عالِماً بِطِباعِهِ ساخِطاً لَها، حامِداً لَها في غَيْرِهِ، وَ هُوَ مُتَقَلِّبٌ بَيْنَ الْعِصْمَةِ وَالْخِذْلانِ، فَإنْ قابَلَتْهُ الْعِصْمَةُ اَصابَ، وَ إنْ قابَلَهُ الْخِذْلانُ اَخْطَأَ.

وَ مِفْتاحُ الْجَهْلِ الرِّضا وَالْإعْتِقادُ بِهِ، وَ مِفْتاحُ الْعِلْمِ الْإسْتِبْدالُ مَعَ إصابَةِ مُرافَقَةِ التَّوْفِيقِ.

وَ اَدْنىٰ صِفَةِ الْجاهِلِ دَعْواهُ بِالْعِلْمِ بِلَا آسْتِحْقاقٍ، وَ اَوْسَطُهُ جَهْلُهُ بِالْجَهْلِ وَ اَقْصاهُ جُحُودُهُ.

وَ لَيْسَ شَيْءٌ إثْباتُهُ حَقيقَةً نَفْيُهُ اِلاَّ الْجَهْلُ وَالدُّنْيا وَالْحِرْصُ، فَالْكُلُّ مِنْهُمْ كَواحِدٍ وَالْواحِدُ مِنْهُمْ كَالْكُلِّ .

باب هفتاد و هفتم:

«جهل و نادانی»

امام صادق (ع) فرمود:

جهل، صورتی (وحالتی) است که چون به آدمی روی کند، تاریکی را در پی دارد و چون از او دور شود، آدمی را نور معرفت حاصل شود؛ چرا که انسان و جهل، خورشید و سایه‌اند که یکدیگر را تعقیب می‌کنند.

آیا نمی‌بینی که انسان گاه به خصال نفس خویش جاهل است و خود را می‌ستاید و همان عیب را در دیگران می‌بیند و آنان را نکوهش می‌کند، و زمانی خلاف آن می‌کند. پس انسان همیشه بین عصمت وخذلان قرار دارد و چنانچه به توفیق خدا دنبال پاکی و عصمت و یا عیب خود باشد، راه را درست پیموده است و اگر درجهل خود باشد و پی امیال نفسانی گردد، گرفتار خذلان و دوری از حق شده است.

و کلید جهل رضایت از عمل خویش است و کلید علم، طلب کردن چیزی به جز جهل است که همراه با یار بودن توفیق باشد.

کم‌ترین ویژگی شخص جاهل آن است که بدون علم مدّعی علم شود؛ و مرتبهٔ دوم آن است که انسان برجهل خویش جاهل باشد؛ و بالاترین مرتبهٔ جهل آن است که از جهل خویش آگاه باشد. وجهل وحرص و دنیاطلبی، حقیقتی است که نفی آن، اثبات آن است. پس هرکدام از آن‌ها چون یکی است و یکی از آن‌ها چون هر سه.

الباب الثّامن والسّبعون:

«فى تبجيل الإخوان»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

مُصافَحَةُ إِخْوانِ الدّينِ اَصْلُها مِنْ تَحِيَّةِ اللّٰهِ لَهُمْ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: ما تَصافَحَ اَخَوانِ فِى اللّٰهِ اِلاّ تَناثَرَتْ ذُنُوبُهُما حَتّىٰ يَعُودانِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُما اُمُّهُما. وَ لا كَثُرَ حُبُّهُما وَ تَبْجيلَهُما كُلُّ واحِدٍ لِصاحِبِهِ اِلاّ كانَ لَهُ مَزيدٌ.

وَالْواجِبُ عَلىٰ اَعْلَمِهِما بِدينِ اللّٰهِ اَنْ يَزيدَ صاحِبَهُ في فُنُونِ الْفَوائِدِ الَّتي اَلْزَمَهُ اللّٰهُ بِها وَ يُرْشِدَهُ اِلَى الْاِسْتِقامَةِ وَالرِّضا وَالْقَناعَةِ، وَ يُبَشِّرَهُ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَ يُخَوِّفَهُ مِنْ عَذابِهِ.

وَعَلَى الْآخَرِ اَنْ يَتَبارَكَ بِاِهْدائِهِ وَ يَتَمَسَّكَ ما يَدْعُوهُ اِلَيْهِ وَ يَعِظَهُ بِهِ، وَ يَسْتَدِلَّ بِما يَدُلُّ اِلَيْهِ مُعْتَصِماً بِاللّٰهِ وَ مُسْتَعيناً بِهِ لِتَوْفيقِهِ عَلىٰ ذٰلِكَ.

قيلَ لِعيسَى بْنِ مَرْيَمَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: كَيْفَ اَصْبَحْتَ؟ قالَ: لا اَمْلِكُ ما اَرْجُو وَ لا اَسْتَطيعُ دَفَعَ ما اَحْذَرُهُ، مَأْمُوراً بِالطّاعَةِ وَ مَنْهِيّاً عَنِ الْمَعْصِيَةِ، فَلا اَرىٰ فَقيراً اَفْقَرَ مِنّي.

وَ قيلَ لِاُوَيْسٍ الْقَرَنِيِّ: كَيْفَ اَصْبَحْتَ؟ قالَ: كَيْفَ يُصْبِحُ رَجُلٌ اِذا اَصْبَحَ لا يَدْري اَيُمْسي، وَ اِذا اَمْسىٰ لا يَدْري اَيُصْبِحُ؟

قالَ اَبُوذَرٍّ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ: اَصْبَحْتُ اَشْكُرُ رَبّي وَ اَشْكُو نَفْسي.

قالَ النَّبِيّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: مَنْ اَصْبَحَ وَ هَمُّهُ غَيْرُ اللّٰهِ، فَقَدْ اَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرينَ الْمُبْعَدينَ.

باب هفتاد و هشتم:

«احترام به برادران مؤمن»

امام صادق (ع) فرمود:

مصافحهٔ برادران دینی برآمده از تحیّت خداوند با آنان است. رسول خدا (ص) فرمود: هیچ‌گاه دو برادر (دینی) برای خدا با یکدیگر مصافحه نکنند مگر آن که گناهانشان چنان از میان رود که گویی روز نخست تولدشان از مادر است و محبت و احترام هر یک به دیگری افزون نشود، مگر آن که بیش از آن رحمت الهی بر وی افزون گردد.

وظیفهٔ آن که از دیگری داناتراست این‌است که رفیقش را ازعلوم وفنونی (حکمت) که خداوند بدو داده، برخوردار کند و از عذاب الهی او را بترساند و بر دیگری است که راهنمایی او را مبارک بشمارد و به دعوت و پند او چنگ اندازد و راهی را که به او نشان داده بپوید و به خدا اعتصام جوید و از او کمک طلبد تا بر این راه توفیق یابد.

عیسی بن مریم (ع) را گفتند: چگونه شب را به صبح رسانیدی؟

گفت: در آن حال که به آنچه که بدان امید دارم دسترسی ندارم و از آنچه دوری‌اش را می‌جویم و از شرّ آن گریزانم توان دوری ندارم. به عبادت مأمور گشته‌ام و از نزدیکی به معصیت نهی شده‌ام. بنابراین، فقیری بی‌نواتر از خود نمی‌بینم.

و اویس قرنی را گفتند: چگونه صبح کرده‌ای، ای اویس؟

گفت: چگونه است حال کسی که چون صبح کند، نداند که آن روز را به شب رساند و چون شب کند، نداند که صبحی را هم بیند یا نه؟!

ابوذر (ره) می‌گوید: شب را به صبح رسانیدم، درحالی‌که ازخدا سپاسگزار و از خویش نالان و گله‌گزار هستم.

رسول خدا (ص) فرمود: کسی که صبح کند، درحالی‌که همّت وقصد اوغیرخدا (و پیروی از فرمان او) باشد، به حقیقت که از زیان‌کاران و از رحمت خداوند دور باشد.

الباب التّاسع والسّبعون:

«في التّوبة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلتَّوْبَةُ حَبْلُ اللّٰهِ وَ مَدَدُ عِنايَتِهِ وَ لابُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مُداوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلىٰ كُلِّ حالٍ.

وَ كُلُّ فِرْقَةٍ مِنَ الْعِبادِ لَهُمْ تَوْبَةٌ: فَتَوْبَةُ الْاَنْبِياءِ مِنِ اضْطِرابِ السِّرِّ، وَ تَوْبَةُ الْاَوْلِياءِ مِنْ تَكوينِ الْخَطَراتِ، وَ تَوْبَةُ الْاَصْفِياءِ مِنَ التَّنَفُّسِ، وَ تَوْبَةُ الْخاصِّ مِنَ الْاِشْتِغالِ بِغَيْرِ اللّٰهِ تَعالىٰ، وَ تَوْبَةُ الْعامِّ مِنَ الذُّنُوبِ.

وَ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ مَعْرِفَةٌ وَ عِلْمٌ في اَصْلِ تَوْبَتِهِ وَ مُنْتَهىٰ اَمْرِهِ، وَ ذٰلِكَ يَطُولُ شَرْحُهُ هاهُنا.

فَاَمّا تَوْبَةُ الْعامِّ فَاَنْ يَغْسِلَ باطِنَهُ بِماءِ الْحَسْرَةِ وَالْاِعْتِرافِ بِجِنايَتِهِ دائِماً، وَ اعْتِقادِ النَّدَمِ عَلىٰ ما مَضىٰ وَالْخَوْفِ عَلىٰ ما بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ، وَ لا يَسْتَصْغِرَ ذُنُوبَهُ، فَيَحْمِلَهُ ذٰلِكَ اِلَى الْكَسَلِ، وَ يُديمَ الْبُكاءَ وَالْاَسَفَ عَلىٰ ما فاتَهُ مِنْ طاعَةِ اللّٰهِ، وَ يَحْبِسَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَواتِ، وَ يَسْتَغيثَ اِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ لِيَحْفَظَهُ عَلىٰ وَفاءِ تَوْبَتِهِ وَ يَعْصِمَهُ عَنِ الْعَوْدِ اِلىٰ ما سَلَفَ، وَ يَرُوضَ نَفْسَهُ في مَيْدانِ الْجُهْدِ وَالْعِبادَةِ، وَ يَقْضِيَ عَنِ الْفَوائِتِ مِنَ الْفَرائِضِ، وَ يَرُدَّ الْمَظالِمَ وَ يَعْتَزِلَ قُرَناءَ السُّوءِ، وَ يَسْهَرَ لَيْلَهُ وَ يَظْمَأَ نَهارَهُ، وَ يَتَفَكَّرَ دائِماً في عاقِبَتِهِ، وَ يَسْتَعينَ بِاللّٰهِ سائِلاً مِنْهُ الْاِسْتِقامَةَ في سَرّائِهِ وَ ضَرّائِهِ وَ يَثْبُتَ عِنْدَ الْمِحَنِ وَالْبَلاءِ كَيْلا يَسْقُطَ عَنْ دَرَجَةِ

باب هفتاد و نهم:

«توبه و انابت»

امام صادق (ع) فرمود:

توبه، ریسمان خداوند و مدد عنایت اوست و بنده باید در هرحالی بر توبه مداومت ورزد.

و هر گروه از بندگان را توبه‌ای است:

۱ـ توبهٔ انبیا و آن توبه از اضطراب و دگرگونی احتمالی باطن است؛

۲ـ توبهٔ اولیا از اندیشه‌های گونه‌گون است؛

۳ـ توبهٔ برگزیدگان که از غفلت در هر نَفَس است؛

۴ـ توبهٔ خواص از پرداختن به غیر خداوند متعال است؛

۵ـ توبهٔ عوام که توبه از گناهان است.

هر یک از گروه‌ها را گِونه‌ای معرفت و علم است نسبت به اصل توبه وعاقبت امر، که بیان و شرح این مطلب، در این جا به طول می‌انجامد.

امّا توبـهٔ عوام، آن است که مدام باطنش را با آب حسرت و اشک ندامت و اعتراف به گناهان بشوید و برگذشته پشیمان شود و بر باقی‌ماندهٔ عمرخویش بیمناک باشد وگناه خود را کوچک نشمارد، تا از آفت تنبلی و بی‌حالی و تسویف (توبـه را به وقت دیگری واگذاردن) دور ماند.

او باید بر طاعت خداوند که از دست بداده بگرید و متأسف باشد و خویشتن را از شهوات باز دارد و استغاثه به خدای تعالی برد تا بر پای‌بندی بر توبه یاری‌اش دهد و از بازگشت به گذشتهٔ (گناه‌آلوده) بازش دارد و نفس‌خویش را در میدان کوشش وعبادت ریاضت دهد و فرایض فوت شده را قضا کند و مظالم وحقوقی را که برگردن اوست، ردّ نماید، و شب را بـه بیداری (عبادت و مناجات) به صبح برساند، و روز را با تشنگی

التَّوّابِينَ، فَاِنَّ في ذٰلِكَ طَهٰارَةً مِنْ ذُنُوبِـهِ وَ زِيٰادَةً في عِلْمِهِ وَ رِفْعَةً في دَرَجٰاتِـهِ.

قٰالَ اللّٰهَ تَعٰالىٰ شَأْنُـهُ الْعَزيزُ: «فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكٰاذِبينَ».[۱]

۱ـ سورهٔ عنكبوت، آيهٔ ۳.

(روزه) سپری کند و همواره در عاقبت خویش بیندیشد و از خداوند کمک خواهد و از او بخواهد که در خفا و آشکار او را یاری دهد و به هنگام محنت‌ها و بلایا ثابت‌اش دارد، مبادا که از مرتبهٔ توّابین سقوط نماید؛ چرا که این اعمال [که ذکرشان گذشت] او را از گناه پاک کند، و پاداش علمش افزوده گردد، و مقامش را بالا بَـرَد.

خدای ـ تبارک و تعالی ـ می‌فرماید: «... تا خداوند آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد، و دروغ گویان را [نیز] معلوم دارد».

الباب الثّمانون:

«فى الجهاد والرّياضة»

قٰالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

طُوبىٰ لِعَبْدٍ جٰاهَدَ لِلّٰهِ نَفْسَهُ وَ هَوٰاهُ، وَ مَنْ هَزَمَ جُنْدَ نَفْسِهِ وَ هَوٰاهُ ظَفَرَ بِرِضَى اللّٰهِ، وَ مَنْ جٰاوَزَ عَقْلُهُ نَفْسَهُ الْاَمّٰارَةَ بِالسُّوءِ بِالْجُهْدِ وَالْاِسْتِكٰانَةِ وَالْخُضُوعِ عَلىٰ بِسٰاطِ خِدْمَةِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ، فَقَدْ فٰازَ فَوْزاً عَظيماً. وَ لٰا حِجٰابَ اَظْلَمَ وَ اَوْحَشَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوىٰ، وَ لَيْسَ لِقَتْلِهِمٰا وَ قَطْعِهِمٰا سِلاٰحٌ وَ آلَةٌ مِثْلُ الْاِفْتِقٰارِ اِلَى اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ، وَالْخُضُوعِ وَالْجُوعِ وَالظَّمَأِ بِالنَّهٰارِ، وَالسَّهَرِ بِاللَّيْلِ، فَاِنْ مٰاتَ صٰاحِبُهُ مٰاتَ شَهيداً، وَ اِنْ عٰاشَ وَاسْتَقٰامَ اَدّىٰ عٰاقِبَتُهُ اِلَى الرِّضْوٰانِ الْاَكْبَرِ.

قٰالَ اللّٰهُ ـ عَزَّ مِنْ قٰائِلٍ ـ: «وَالَّذينَ جٰاهَدُوا فينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنينَ».[۱]

وَ اِذٰا رَأَيْتَ مُجْتَهِداً اَبْلَغَ مِنْكَ فِى الْاِجْتِهٰادِ فَوَبِّخْ نَفْسَكَ وَ لُمْهٰا وَ عَيِّرْهٰا تَحْثيثاً عَلَى الْاِزْدِيٰادِ عَلَيْهِ، وَآجْعَلْ لَهٰا زِمٰاماً مِنَ الْاَمْرِ وَ عِنٰاناً مِنَ النَّهْيِ، وَ سُقْهٰا كَالرّٰايِضِ لِلْفٰارِهِ الَّذى لاٰ يَذْهَبُ عَلَيْهِ خُطْوَةٌ مِنْ خُطُوٰاتِهٰا اِلاّٰ وَقَدْ صَحَّحَ اَوَّلَهٰا وَ آخِرَهٰا.

وَ كٰانَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ يُصَلّي حَتّىٰ يَتَوَرَّمَ قَدَمٰاهُ وَ يَقُولُ: اَفَلاٰ اَكُونُ عَبْداً شَكُوراً؟!

---

۱ ـ سورهٔ عنكبوت، آيهٔ ۶۹.

باب هشتادم:

«جهاد و ریاضت»

امام صادق (ع) فرمود:

خوشا به حال بنده‌ای که در راه خدا با نفس وهوای خود به جهاد برخیزد، وکسی که لشکر هوای نفس خود را از میان ببرد، به رضای خداوند دست یافته است، و کسی که به فرمان و مقتضای عقل سلیم برنفس خود غالب شد و بندگی خدا وناله وتضرّع به درگاه او را پیشهٔ خود ساخت و دمی از بزرگی حضرتش غافل نشد، در شمار مقرّبان حضرت حق قرار گرفته و به درجات عالیه نایل گشته است.

هیچ حجابی میان خداوند و بنده‌اش تاریک‌تر و وحشتناک‌تر از نفس و هواپرستی نیست و برای کشتن و از ریشه کندن آن دو، هیچ سلاحی بُرنده‌تر از اظهار نیاز به خدای سبحان، خشوع، گرسنگی، و تشنگی روز و بیداری شب نیست.

پس، اگر کسی در این‌حال بمیرد، شهید باشد و اگر زنده بماند و در این راه پایداری کند، عملش او را به رضوان اکبر رساند.

خدای تعالی می‌فرماید: «آنان که برای ما کوشش کنند، به حقیقت که راه‌های خود را بدانان بنمایانیم و خداوند با نیکوکاران است».

و چون کسی را بینی که در کوشش و مجاهده بر تو پیشی گرفته است، نفس‌خویش را توبیخ و ملامت کن تا بر تلاش تو در بندگی بیفزاید و او را با زمامی از امر (به معروف و کارهای نیک) و عنان بازدارنده مهار کن، تا از مسیرحق و بندگی دور نشود و آن را همانند اسبی نجیب، تربیت یافته و راهوار، که جز به نسق راه نرود (و گام‌های او از نظر تربیت کننده‌اش دور نماند) بران.

(بدان که) رسول خدا (ص) آن قدر نماز می‌خواند که پاهای مبارک او متورّم می‌شد و می‌فرمود: آیا من بنده‌ای شکور نیستم؟!

اَرادَ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ - بِـهِ اَنْ تَعْتَبِرَ بِهٰا اُمَّتُـهُ، وَلاٰ يَغْفُلُوا عَنِ الْاِجْتِهٰادِ وَالتَّعَبُّدِ وَالرِّيٰاضَةِ بِحٰالٍ.

اَلاٰ وَ اِنَّكَ لَوَ وَجَدْتَ حَلاٰوَةَ عِبٰادَةِ اللّٰهِ وَ رَأَيْتَ بَرَكٰاتِهٰا وَاسْتَضَأْتَ بِنُورِهٰا، لَمْ تَصْبِرْ عَنْهٰا سٰاعَةً وٰاحِدَةً وَلَوْ قُطِّعْتَ اِرْباً اِرْباً، فَمٰا اَعْرَضَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْهٰا اِلاّٰ بِحِرْمٰانِ فَوٰائِـدِ السَّلَفِ مِنَ الْعِصْمَـةِ وَالتَّوْفيقِ.

قيلَ لِـرَبيعَ بْنِ خُثَـيْمٍ: مٰا لَكَ لاٰ تَنٰامُ بِاللَّيْلِ؟

قٰالَ: لِأَنّي اَخٰافُ الْبَيٰاتَ.

حضرت بر آن بود تا امتش عبرت گیرند و از مجاهدهٔ او در بندگی، خود را به سختی و ریاضت اندازند و در هیچ حالی غافل نشوند.

به حقیقت که اگر شیرینی عبادت خدای را دریابی و برکات بندگی را به چشم بینی و به نورعبادت آن، خود را نورانی‌کنی، ساعتی دوری‌اش را تاب نیاوری، اگرچه تکه تکه‌ات کنند. پس کسی که از آن دوری کند از فواید عصمت (در امان بودن از نفس) و توفیق که پیشینیان از آن بهره برده‌اند، بی‌نصیب شده است.

ربیع بن خُثیم را گفتند: تو را چه شده است که خواب شب را برخود حرام کرده‌ای؟ گفت: می‌ترسم که بیدار نشوم.

الباب الحادى والثّمانون:

«فى الفساد»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ:

فَسٰادُ الظّٰاهِرِ مِنْ فَسٰادِ الْبٰاطِنِ، وَ مَنْ اَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ اَصْلَحَ اللّٰهُ عَلاٰنِيَتَهُ، وَ مَنْ خٰانَ اللّٰهَ فِي السِّرِّ هَتَكَ اللّٰهُ سِتْرَهُ فِي الْعَلاٰنِيَةِ.

وَ اَعْظَمُ الْفَسٰادِ اَنْ يَرْضَى الْعَبْدُ بِالْغَفْلَةِ عَنِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ. وَ هٰذَا الْفَسٰادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طُولِ الْاَمَلِ وَالْحِرْصِ وَالْكِبْرِ، كَمٰا اَخْبَرَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ فِي قِصَّةِ قٰارُونَ فِي قَوْلِهِ تَعٰالىٰ: «وَ لاٰ تَبْغِ الْفَسٰادَ فِي الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».[1]

وَ كٰانَتْ هٰذِهِ الْخِصٰالُ مِنْ صُنْعِ قٰارُونَ وَ اعْتِقٰادِهِ، وَ اَصْلُهٰا مَنْ حُبِّ الدُّنْيٰا وَ جَمْعِهٰا وَ مُتٰابَعَةِ النَّفْسِ وَ اِقٰامَةِ شَهَوٰاتِهٰا وَ حُبِّ الْمَحْمَدَةِ وَ مُوٰافَقَةِ الشَّيْطٰانِ وَاتِّبٰاعِ خُطُوٰاتِهِ، وَ كُلُّ ذٰلِكَ يَجْتَمِعُ بِحَسَبِ الْغَفْلَةِ عَنِ اللّٰهِ وَ نِسْيٰانِ مِنَنِهِ.

وَ عِلاٰجُ ذٰلِكَ اَلْفِرٰارُ مِنَ النّٰاسِ، وَ رَفْضُ الدُّنْيٰا، وَ طَلاٰقُ الرّٰاحَةِ، وَالْاِنْقِطٰاعُ عَنِ الْعٰادٰاتِ، وَ قَطْعُ عُرُوقِ مَنٰابِتِ الشَّهَوٰاتِ بِدَوٰامِ الذِّكْرِ لِلّٰهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ لُزُومِ الطّٰاعَةِ لَهُ، وَ احْتِمٰالِ جَفٰاءِ الْخَلْقِ وَ مَلاٰمَةِ الْقَرِينِ، وَ شَمٰاتَةِ الْعَدُوِّ مِنَ الْاَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْقَرٰابَةِ.

فَاِذٰا فَعَلْتَ ذٰلِكَ فَقَدْ فَتَحْتَ عَلَيْكَ بٰابَ عَطْفِ اللّٰهِ وَ حُسْنِ نَظَرِهِ اِلَيْكَ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَ خَرَجْتَ مِنْ جُمْلَةِ الْغٰافِلِينَ، وَ فَكَكْتَ قَلْبَكَ مِنْ

۱ـ سورهٔ قصص، آيهٔ ۷۷.

باب هشتاد و یکم:

«فساد»

امام صادق (ع) فرمود:

فسادِ ظاهر، ریشه در فساد باطن دارد و کسی که باطن خویش درست کند و پاک دارد، خداوند ظاهرش را درست کند وکسی‌که درخفا با خدای مکر کند وخیانت ورزد، خدا ظاهر او را خوار گرداند و پرده‌اش بدرد.

از بزرگ‌ترین فساد، غفلت بنده ازخداوند است و این فساد، برآمده از آرزوی دراز، حرص و تکبّر می‌باشد؛ چنان که خدای تعالی در قصّهٔ قارون ازآن خبرداده، چنین می‌فرماید:

«... و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد».

و این‌خصال وصفات، در قارون جمع بود و اصل آن‌ها از دوستی دنیا وعشق به مال اندوزی، پیروی نفس، به دنبال شهوات رفتن، عشق به ستایش شدن، همراهی با شیطان و دنباله روی از او، سرچشمه گرفته و نتیجهٔ غفلت ازخداوند و فراموشی الطاف و نعمت‌های اوست.

صفات مقابل این‌ها، عبارتند از:

فرار ازمردمان، ترک دنیا، بریدن از راحت زودگذر دنیا وعادات (روزانه ومتداول میان مردم)، برکندن ریشه‌های شهوات، دوام ذکر خدای ـ عزّوجلّ ـ و اطاعت از او، تحمل جفای خلق و تحمل شماتت یاران و دشمنان.

پس‌چون چنین‌کنی، به راستی درِ لطف ونظرهمراه با بخشش و رحمت برتو گشوده می‌شود و از زمرهٔ غافلان خارج می‌گردی و قلبت از اسارت شیطان می‌رهد و به درگاه خداوند که مردم از آن جای بر او وارد می‌شوند، گام می‌نهی و راهی را سلوک خواهی

اَسْرِ الشَّيْطانِ، وَ قَدِمْتَ بابَ اللّٰهِ فى مَعْشَرِ الْوارِدِينِ اِلَيْـهِ وَ سَلَكْـتَ مَسْلَكاً رَجَوْتَ الِاذْنَ بِالدُّخُولِ عَلَى الْكَرِيمِ الْجَوادِ الرَّحِيمِ وَ اَسْتِيطاءِ بِساطِهِ عَلىٰ شَرْطِ الِاذْنِ، وَ مَنْ وَطِىءَ بِساطَ الْمَلِكِ عَلىٰ شَرْطِ الِاذْنِ لا يُحْرَمُ سَلامَتَـهُ وَ كَرامَتَـهُ، لِأَنَّـهُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَالْجَوادُ الرَّحِيمُ .

نمود که امید است تو را اذن دخول دهند که بر آن کریم جواد و کریم رحیم وارد شوی و برگسترهٔ رحمت او ـ به شرط اذن گام نهی. وهرکس که برگسترهٔ رحمت خداوند ـ تبارک و تعالی ـ گام نهد، از عذاب او ایمن و از کرامت او بهره مند شود، زیرا هموست که بخشنده و مهربان است.

الباب الثّاني والثّمانون:

«في التّقوى»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ :

اَلتَّقْوىٰ عَلىٰ ثَلاٰثَـةِ اَوْجُهٍ: تَقْوىٰ بِاللّٰهِ وَ هُوَ تَرْكُ الْحَلاٰلِ فَضْلاً عَنِ الشُّبْهَةِ، وَ هُوَ تَقْوىٰ خٰاصِّ الْخٰاصِّ، وَ تَقْوىٰ مِنَ اللّٰهِ تَعٰالىٰ وَ هُوَ تَرْكُ الشُّبُهٰاتِ فَضْلاً عَنِ الْحَرٰامِ، وَ هُوَ تَقْوَى الْخٰاصِّ، وَ تَقْوىٰ مِنْ خَوْفِ النّٰارِ وَالْعِقٰابِ وَ هُوَ تَرْكُ الْحَرٰامِ، وَ هُوَ تَقْوَى الْعٰامِّ. وَ مَثَلُ التَّقْوىٰ كَمٰاءٍ يَجْرِي فِي نَهْرٍ، وَ مَثَلُ هٰذِهِ الطَّبَقٰاتِ الثَّلاٰثِ فِي مَعْنَى التَّقْوىٰ كَاَشْجٰارٍ مَغْرُوسَةٍ عَلىٰ حٰافَّـةِ ذٰلِكَ النَّهْرِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَ جِنْسٍ، وَ كُلُّ شَجَرَةٍ مِنْهٰا يَمْتَصُّ الْمٰاءَ مِنْ ذٰلِكَ النَّهْرِ عَلىٰ قَدْرِ جَوْهَرِهِ وَ طَعْمِهِ وَ لَطٰافَتِـهِ وَ كَثٰافَتِـهِ ثُمَّ مَنٰافِعُ الْخَلْقِ مِنْ تِلْكَ الْاَشْجٰارِ وَالثِّمٰارِ عَلىٰ قَدْرِهٰا وَ قِيمَتِهٰا.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ: «صِنْوٰانٌ وَ غَيْـرُ صِنْوٰانٍ يُسْقىٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلىٰ بَعْضٍ فِي الْاُكُلِ».[1]

فَالتَّقْوىٰ لِلطّٰاعٰاتِ كَالْمٰاءِ لِلْاَشْجٰارِ، وَ مَثَلُ طَبٰايِعِ الْاَشْجٰارِ وَالْاَثْمٰارِ فِي لَوْنِهٰا وَ طَعْمِهٰا مَثَلُ مَقٰادِيرِ الْايمٰانِ. فَمَنْ كٰانَ اَعْلىٰ دَرَجَةً فِي الْايمٰانِ وَ اَصْفىٰ جَوْهَرَةً بِالرُّوحِ كٰانَ اَتْقىٰ، وَ مَنْ كٰانَ اَتْقىٰ كٰانَتْ عِبٰادَتُـهُ اَخْلَصَ وَ اَطْهَرَ، وَ مَنْ كٰانَ كَذٰلِكَ كٰانَ مِنَ اللّٰهِ اَقْرَبَ، وَ كُلُّ عِبٰادَةٍ غَيْـرُ مُؤَسَّسَةٍ عَلَى التَّقْوىٰ فَهِيَ هَبٰاءٌ مَنْثُورٌ.

۱ـ سورهٔ رعد، آيهٔ ۴.

باب هشتاد و دوم:

«تقوا»

امام صادق (ع) فرمود:

تقوا بر سه گونه است:

۱ـ تقوای خدا و برای خدا، و آن عبارت است از ترک هرحلالی، تاچه رسد به شبهه، و این تقوای خاص الخاص است؛

۲ـ تقوای ازخدا، و آن عبارت است از ترک شبهات، تا چه رسد به حرام، و این تقوای خاصان است؛

۳ـ تقوای از ترس آتش و عذاب، و آن عبارت است از ترک حرام، و این تقوای عامهٔ مردم است.

تقوا، چون آبی است که در نهر روان است و طبقات سه‌گانه که بدان‌ها اشاره شد، درختانی را مانند که برکنار این نهر کاشته شده‌اند و هر یک رنگ وجنس خاص دارد. هر یک از آن‌ها به قدر ظرفیت و گوهر و طعم میوه و لطافت و فشردگی، از آن آب بهره می‌جوید. سودی نیز که خلایق از این درخت‌ها می‌برند، بسته به ارزش و بهای درختان است (و پرهیزکاران مانند درختان، به حسب تقوا و نفس‌کُشی به مرتبه‌ای از مراتب عالیه دست یابند).

خداوند تعالی می‌فرماید: « ... و زمینی برای نخلستان، آن هم نخل‌های گوناگون [قابل‌است] وبا آن که همهٔ آن‌ها از یک آب مشروب می‌شوند، ما بعضی را برای خوردن برتری دادیم ...».

پس تقوا نسبت به عبادت، چون آب است برای درختان، و طبیعت درختان و میوه‌هایشان در رنگ و طعم، درجات ایمان را ماند. پس کسی که بالاترین درجهٔ ایمان را دارا باشد و روحش صفا یافته باشد، باتقواتر است و کسی که باتقواتر باشد، عبادتش خالص‌تر و پاک‌تر است و کسی که چنین باشد، به خدا نزدیک‌تر است، و هر عبادتی که

قٰالَ اللّٰهَ تَعٰالىٰ: «اَفَمَنْ اَسَّسَ بُـنْيٰانَـهُ عَلىٰ تَقْوىٰ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوٰانٍ خَيْـرٌ اَمَّنَ اَسَّسَ بُنْيٰانَـهُ عَلىٰ شَفٰا جُرُفٍ هٰارٍ فَاَنْهٰارَ بِـهِ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ». [1]

وَ تَفْسيرُ التَّقْوىٰ تَرْكُ مٰا لَيْسَ بِاَخْذِهِ بَأْسٌ حَذَراً عَمّٰا بِـهِ الْبَأْسُ، وَ هُوَ فِى الْحَقيقَـةِ طٰاعَـةٌ بِلاٰعِصْيٰانٍ، وَ ذِكْـرٌ بِلاٰ نِسْيٰانٍ، وَ عِلْـمٌ بِلاٰجَهْلٍ، مَـقْبُولٌ غَيْـرُ مَرْدُودٍ.

۱ـ سورهٔ توبه، آيهٔ ۱۰۹.

بر غیر تقوا بنا شده باشد دستخوش گردباد تباهی خواهد شد.

خداوند متعال می‌فرماید: «آیا کسی‌که اساس کارخویش را بر تقوا تأسیس‌کرده، و رضای حق را طالب است بهتر است یا کسی‌که بنایی سازد بر پایهٔ سستی درکنار سیل که زود به ویرانی کشد و عاقبت، آن بنا، از پایه بر آتش دوزخ افتد؟!».

و معنای تقوا، این است که به سوی آنچه که خطری در آن نیست نرود تا بدانچه که مخاطره‌آمیز است، نزدیک نشود. تقوا درحقیقت، طاعتی است بدون عصیان و یادی است بدون فراموشی و علمی است بدون جهل و مقبولی است که ردّ نشود.

الباب الثّالث والثّمانون:

«في ذكر الموت»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

ذِكْرُ الْمَوْتِ يُميتُ الشَّهَواتِ فِي النَّفْسِ، وَيَقْطَعُ مَنابِتَ الْغَفْلَةِ، وَ يُقَوِّي الْقَلْبَ بِمَواعِدِ اللّٰهِ، وَيرِقُّ الطَّبْعَ وَيَكْسِرُ أعْلامَ الْهَوىٰ، وَيُطْفي نارَ الْحِرْصِ وَيُحَقِّرُ الدُّنْيا.

وَ هُوَ مَعْنىٰ ما قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : فِكْرُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ، وَ ذٰلِكَ عِنْدَ ما يَحُلُّ أطْنابَ خِيامِ الدُّنْيا وَ يَشُدُّها فِي الْآخِرَةِ، وَ لا يَشُكُّ بِنُزُولِ الرَّحْمَةِ عِنْدَ ذِكْرِ الْمَوْتِ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ.

وَ مَنْ لا يَعْتَبِرْ بِالْمَوْتِ وَ قِلَّةِ حيلَتِهِ وَ كَثْرَةِ عَجْزِهِ وَ طُولِ مُقامِهِ فِي الْقَبْرِ وَ تَحَيُّرِهِ فِي الْقِيامَةِ، فَلاخَيْرَ فيهِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اَكْثِرُوا ذِكْرَ هادِمِ اللَّذّاتِ.

قيلَ: وَ ما هُوَ يا رَسُولَ اللّٰهِ؟

فَقالَ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اَلْمَوْتُ.

ما ذَكَرَهُ عَبْدٌ عَلَى الْحَقيقَةِ في سِعَةٍ اِلّا ضاقَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيا، وَ لا في شِدَّةٍ اِلّا اتَّسَعَتْ عَلَيْهِ.

وَالْمَوْتُ اَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنازِلِ الْآخِرَةِ، وَ آخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنازِلِ الدُّنْيا. فَطُوبىٰ لِمَنْ اُكْرِمَ عِنْدَ النُّزُولِ بِاَوَّلِها، وَ طُوبىٰ لِمَنْ اَحْسَنَ مُشايَعَتَهُ في آخِرِها.

باب هشتاد و سوم:

«یاد مرگ»

امام صادق (ع) فرمود:

یاد مرگ، شهوات نفس را بمیراند و ریشه‌های غفلت را بخشکاند و باور قلب را به وعده‌های خداوند قوی وطبع انسان را لطیف کند ونشانه‌های هویٰ وهوس را می‌شکند و آتش حرص و طمع را خاموش کند و دنیا را (نزد بنده) حقیر کند.

و همین است معنای سخن رسول (ص) که فرمود: ساعتی تفکر از عبادت یک سال بهتر است.

و این بدان سبب است که یاد مرگ، طناب‌های خیمهٔ (زندگی) دنیا را باز می‌کند و آن را به آخرت پیوند دهد و هرکس با چنین توصیفی به یاد مرگ باشد، به نزول رحمت شک نکند وکسی‌که از مرگ و بی‌چارگی و ناتوانی‌خود در برابر آن و اقامت طولانی‌اش در قبر و سرگردانی‌اش در قیامت عبرت نگیرد خیری در او نیست.

پیامبر (ص) فرمود: «بسیار به یاد هادم اللّذّات (درهم کوبندهٔ خوشی‌ها) باشید.

گفتند: آن چیست ای رسول خدا (ص)؟

فرمود: مرگ است».

هیچ بنده‌ای مرگ را به حقیقت در فراخی و راحتی یاد نکند مگر آن که دنیا بر او تنگ شود و در شدت و سختی به یاد نیاورد، مگر آن که دنیا بر او فراخ و راحت شود (طعم خوشی‌های دنیوی و دل تنگی‌ها و ناکامی‌ها را از یاد می‌برد).

مرگ، نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیاست.

پس، خوشا به حال آن کسی که به هنگام سکونت در نخستین منزل آخرت، وی را گرامی دارند، وخوشا به حال آن کسی‌که درآخرین منزل دنیا به نیکی (و ازسوی مؤمنان) مشایعت شود.

وَالْمَوْتُ اَقْرَبُ الْاَشْياءِ مِنْ وُلْدِ آدمَ وَ هُوَ يَعُدُّهُ اَبْعَدَ، فَما اَجْرَأَ الْاِنْسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ، وَ ما اَضْعَفَهُ مِنْ خَلْقٍ.

وَ فِی الْمَوْتِ نَجاةُ الْمُخْلِصينَ وَ هَلاكُ الْمُجْرِمينَ، وَ لِذٰلِكَ آشْتاقَ مَنِ آشْتاقَ الْمَوْتَ وَ كَرِهَ مَنْ كَرِهَ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : مَنْ اَحَبَّ لِقاءَ اللّٰهِ اَحَبَّ اللّٰهُ لِقاءَهُ، وَ مَنْ كَرِهَ لِقاءَ اللّٰهِ كَرِهَ اللّٰهُ لِقاءَهُ.

مرگ، نزدیک‌ترین چیز به بنی‌آدم است، ولی انسان آن را دورترین می‌پندارد. پس چه قدر آدمی بر نفس خویش جری شده، درحالی که ضعیف و ناتوان است.

مرگ، وسیلهٔ نجات مخلصان و هلاک مجرمان است، و از این روست که بعضی به دیدارش مشتاقند و گروهی آن را خوش ندارند.

پیامبر (ص) فرمود: آن کسی که لقـای خداونـد را دوست بدارد، خدای تعالی نیز دیدار او را دوست دارد و آن کس که دیدار او را ناخوش بدارد، خدای نیز دیدارش را ناخوش دارد.

الباب الرّابع والثّمانون :

« فى الحساب »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِسابِ مَهْوَلَةٌ اِلاّ حَياءُ الْعَرْضِ عَلَى اللّٰهِ تَعالىٰ وَ فَضيحَةُ هَتْكِ السِّتْرِ عَلَى الْمَخْفِيّاتِ، لَحَقَّ لِلْمَرْءِ اَنْ لا يَهْبِطَ مِنْ رُؤوسِ الْجِبالِ، وَ لا يأوِىَ عُمْراناً، وَ لا يَأْكُلَ وَ لا يَشْرَبَ وَ لا يَنامَ اِلاّ عَنِ اضْطِرارٍ مُتَّصِلٍ بِالتَّلَفِ، وَ مِثْلُ ذٰلِكَ يَفْعَلُ مَنْ يَرَى الْقِيامَةَ بِاَهْوالِها وَ شَدائِدِها قائِمَةً في كُلِّ نَفَسٍ وَ يُعايِنُ بِالْقَلْبِ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبّارِ، حينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمُحاسَبَةِ كَاَنَّهُ اِلىٰ عَرَصاتِها مَدْعُوٌّ وَ في غَمَراتِها مَسْؤُولٌ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ : «وَ اِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنا بِها وَ كَفىٰ بِنا حاسِبِينَ». [1]

وَ قالَ بَعْضُ الْاَئِمَّةِ: حاسِبُوا اَنْفُسَكُمْ قَبْلَ اَنْ تُحاسَبُوا وَزِنُوا اَعْمالَكُمْ بِميزانِ الْحَياءِ قَبْلَ اَنْ تُوزَنُوا.

وَ قالَ اَبُوذَرٍّ (ره): ذِكْرُ الْجَنَّةِ مَوْتٌ وَ ذِكْرُ النّارِ مَوْتٌ، فَوا عَجَبا لِنَفْسٍ تَحْيا بَيْنَ مَوْتَيْنِ.

وَ رُوِىَ: اَنَّ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيّا ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ كانَ يُفَكِّرُ في طُولِ اللَّيْلِ في اَمْرِ الْجَنَّةِ وَالنّارِ، فَيَسْهَرُ لَيْلَتَهُ وَ لا يَأْخُذُهُ النَّوْمُ ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ الصَّباحِ: اَللّٰهُمَّ اَيْنَ الْمَفَرُّ وَ اَيْنَ الْمُسْتَقَرُّ، اَللّٰهُمَّ لا مَفَرَّ اِلاّ اِلَيْكَ .

۱ـ سورهٔ انبياء، آيهٔ ۴۷ .

باب هشتاد و چهارم:

« حساب »

امام صادق (ع) فرمود:

چنانچه برای حساب قیامت چیزی جز عرضهٔ اعمال و رسوایی فاش شدن اسرار، متصوّر نبود، سزاوار بود انسان از قلهٔ کوه‌ها پایین نیاید و به شهرها روی نکند و نخورد و نیاشامد و نخوابد، جز به قدرِ ضرورت که او را از مرگ وا رهاند.

کسی که با دیدهٔ دل قیامت را همراه با ترس‌های آن، وحضورخویش را درحضور خداوندجبّار ببیند و به سختیِ آن روز توجه داشته باشد، چنان به محاسبهٔ خود می‌پردازد که گویی در محضرخداوند برای حساب رسی قرار گرفته است.

خداوند می‌فرماید:

«... و اگـر [عمل] هم‌وزن دانـهٔ خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حساب رس باشیم».

یکی از ائمه فرموده است:

به حساب خویش رسیدگی کنید، پیش از آن که به حسابتان برسند، و اعمال خود را با ترازوی حیا وزن کنید، پیش از آن که وزنش کنند.

و ابوذر (ره) فرمود:

یاد بهشت، یاد مرگ است و یاد دوزخ، یاد مرگ. پس شگفتا از کسی که میان این دو مرگ قرار داد و از مرگ غافل است.

در روایت آمده است که یحیی بن زکریا (ع) در طول شب همواره در بارهٔ بهشت و دوزخ می‌اندیشید وخواب نداشت و به هنگام صبح می‌گفت: خداوندا، کجاست راه فرار؟! کجاست جای استقرار (ما، بهشت و دوزخ)؟! خدایا، راه فراری جز به سوی تو نیست.

الباب الخامس والثّمانون:

«في حسن الظنّ»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

حُسْنُ الظَّنِّ اَصْلُهُ مِنْ حُسْنِ ايمانِ الْمَرْءِ وَ سَلامَةِ صَدْرِهِ. وَ عَلامَتُهُ اَنْ يَرىٰ كُلَّما نَظَرَ اِلَيْهِ بِعَيْنِ الطَّهارَةِ وَالْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ رَكَّبَ فيهِ، وَ قَذَفَ في قَلْبِهِ مِنَ الْحَياءِ وَالْاَمانَةِ وَالصِّيانَةِ وَالصِّدْقِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : اَحْسِنُوا ظُنُونَكُمْ بِاِخْوانِكُمْ تَغْتَنِمُوا بِها صَفاءَ الْقَلْبِ وَ نَقاءَ الطَّبْعِ.

وَقالَ اُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ: اِذا رَأَيْتُمْ اَحَدَ اِخْوانِكُمْ في خِصْلَةٍ تَسْتَنْكِرُونَها مِنْهُ، فَتَأَوَّلُوها سَبْعينَ تَأْويلاً، فَاِنِ اطْمَأَنَّتْ قُلُوبُكُمْ عَلىٰ اَحَدِها، وَ اِلّا فَلُومُوا اَنْفُسَكُمْ حَيْثُ لَمْ تَعْذِرُوهُ في خِصْلَةٍ يَسْتُرُها عَلَيْهِ سَبْعُونَ تَأْويلاً، فَاَنْتُمْ اَوْلىٰ بِالْاِنْكارِ عَلىٰ اَنْفُسِكُمْ مِنْهُ.

اَوْحَى اللّٰهُ ـ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ـ اِلىٰ داوُدَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ : «ذَكِّرْ عِبادي آلائي وَ نَعْمائي، فَاِنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا مِنّي اِلَّا الْحَسَنَ الْجَميلَ، لِئَلّا يَظُنُّوا فِي الْباقي اِلّا مِثْلَ الَّذي سَلَفَ مِنّي اِلَيْهِمْ». وَ حُسْنُ الظَّنِّ يَدْعُو اِلىٰ حُسْنِ الْعِبادَةِ، وَالْمَغْرُورُ يَتَمادىٰ فِي الْمَعْصِيَةِ وَ يَتَمَنَّى الْمَغْفِرَةَ، وَ لا يَكُونُ حُسْنُ الظَّنِّ في خَلْقِ اللّٰهِ اِلَّا الْمُطيعُ لَهُ يَرْجُو ثَوابَهُ وَ يَخافُ عِقابَهُ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ يَحْكي عَنْ رَبِّهِ: اَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدي بي يا مُحَمَّدُ! فَمَنْ زاغَ عَنْ وَفاءِ حَقيقَةِ مَوْهِباتِ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ، فَقَدْ اَعْظَمَ الْحُجَّةَ عَلىٰ نَفْسِهِ، وَكانَ مِنَ الْمَخْدُوعينَ في اَسْرِ هَواهُ.

باب هشتاد و پنجم:

«حسن ظنّ»

امام صادق (ع) فرمود:

حُسن ظنّ ریشه در نیکی وحُسن ایمان دارد و دلیل برسلامت سینه (وجان ونفس) اوست. نشانهٔ حسن ظنّ آن باشد که هرچه را می‌نگرد به چشم پاک و نیک بنگرد، از این جهت که خدا در قلبش، حیا و امانت وخویشتن‌داری وصداقت وجز نیکی ننهاده است.

پیامبر (ص) فرمود: به برادرانتان حُسن‌ظن داشته باشید و از این‌صفت، صفای قلب و شکوفایی طبع غنیمت گیرید.

اُبَی بن کعب گوید: چون یکی از برادرانتان را دیدید که دارای صفتی است که آن را نیک ندانید، آن را به هفتاد وجه تأویل کنید (و برای آن صفت معنایی نیک فرض کنید). چون چنین کردید و به یکی از آن معانی، قلبتان آرام یافت، خوب است؛ وگرنـه خویش را ملامت کنید که او را (در متّصف بودن به آن صفت) معذور ندانسته‌اید.

خداوند ـ تبارک و تعالی ـ بر داود (ع) وحی فرستاد که: نعمت‌ها و موهبت‌هایم را به یاد بندگانم آور که آنان جز نیکی و زیبایی نبینند، تا آینده را چون گذشته (سرشار از نعمت) بینند.

حُسن ظنّ، انسان را به حُسن‌عبادت وامی‌دارد، ولی انسان فریب خورده ومغرور، پیوسته گناه می‌کند و آرزوی آمرزش دارد.

در میان خلق‌خدا، آن کسی‌که بندگی او را کرده و امید به پاداش او دارد و از کیفر او بیمناک است، حُسن ظنّ دارد.

رسول خدا (ص) از پروردگارش حکایت کرد که او فرمود: ای محمّد! من همانم که بنده‌ام به من گمان نیک دارد.

هرکس از حسن ظن نسبت به موهبات پروردگارش روی‌گردان شود، حجت را علیه خود بس‌عظیم کرده و از فریفتگان دام هویٰ و هوس است.

الباب السّادس والثّمانون:

«فى التّفويض»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

المُفَوِّضُ اَمْرَهُ اِلَى اللّٰهِ في راحَةِ الْاَبَدِ وَالْعَيْشِ الدّائِمِ الرَّغَدِ. وَالْمُفَوِّضُ حَقّاً هُوَ الْعالي عَنْ كُلِّ هِمَّةٍ دُونَ اللّٰهِ تَعالىٰ، كَما قالَ اَميرُالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

رَضيتُ بِما قَسَّمَ اللّٰهُ لي وَ فَوَّضْتُ اَمْري اِلىٰ خالِقي
كَما اَحْسَنَ اللّٰهُ فيما مَضىٰ كَذٰلِكَ يُحْسِنُ فيما بَقي

وَ قالَ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ في مُؤمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ: «وَ اُفَوِّضُ اَمْري اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصيرٌ بِالْعِبادِ. فَوَقيهُ اللّٰهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ».[1]

وَالتَّفْويضُ خَمْسَةُ اَحْرُفٍ، لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْها حُكْمٌ، فَمَنْ اَتىٰ بِاَحْكامِهِ، فَقَدْ اَتىٰ بِهِ:

التّاءُ، مِنْ تَرْكِ التَّدْبيرِ فِي الدُّنْيا؛ وَالْفاءُ، مِنْ فَناءِ كُلِّ هِمَّةٍ غَيْرِ اللّٰهِ؛ وَالْواوُ، مِنْ وَفاءِ الْعَهْدِ وَ تَصْديقِ الْوَعْدِ؛ وَالْياءُ، مِنَ اليَأْسِ مِنْ نَفْسِكَ وَالْيَقينِ بِرَبِّكَ؛ وَالضّادُ، مِنَ الضَّميرِ الصّافي لِلّٰهِ وَالضَّرُورَةِ اِلَيْهِ.

وَالْمُفَوِّضُ لا يُصْبِحُ اِلاّ سالِماً مِنْ جَميعِ الْآفاتِ، وَ لا يُمْسي اِلاّ مُعافىً بِدينِهِ.

۱ـ سورهٔ مؤمن، آيهٔ ۴۴ و ۴۵.

باب هشتاد و ششم:

«واگذاری امور به خداوند»

امام صادق (ع) فرمود:

آن که کار خویش به خدا واگذارد، در آسایش ابدی و عیش و خوشی دایم باشد و کسی به حقیقت، دارای این صفت است که برترین مقصد او خدا باشد. امیرمؤمنان (ع) [با اشاره به این معنا] می‌فرماید:

به‌آنچه که‌خدای نصیبم‌کرد راضی شدم — و امر خویش به آفریدگارم وانهادم

چنان که خدا گذشته‌ام را نیک آورد — همان سان، آینده‌ام را نیک آورد

وخدای ـ عزّوجلّ ـ در بارهٔ مؤمن آل فرعون چنین فرمود: «و امرخویش به خدای واگذار، که خداوند نسبت به بندگان بیناست. پس، خداوند او را از نقشه‌های سوء آنان نگاه داشت و عذابی شدید بر آل فرعون وارد شد».

وکلمهٔ تفویض (واگذاری کارخویش به خدا) پنج حرف باشد وهرحرفی را حکمی است. پس آن کس که احکام آن را مراعات کند، به مرتبهٔ تفویض رسیده است:

۱ـ حرف «تاء» ترک تدبیر [امور] دنیا باشد؛

۲ـ «فاء» فنای هر مقصودی که به غیر خدا معطوف کند؛

۳ـ «واو» وفای به عهد و صدق وعد است؛

۴ـ «یاء» تو را از خود مأیوس و به پروردگارت موقن کند؛

۵ـ «ضاد» ضمیر و باطنی را فراهم می‌آورد که برای خداوند، خالص و پاک باشد و ضرورت را در پیوستن به حق ببیند.

شخص مفوِّض شبی را صبح نکند، مگر آن که از همهٔ آفات سالم باشد وصبحی را شام نکند، مگر آن که دین او به سلامت باشد.

الباب السّابع والثّمانون:

«في اليقين»

قٰالَ الصّٰادِقُ - عَلَيْهِ السَّلاٰمُ - :

اَلْيَقِينُ يُوصِلُ الْعَبْدَ اِلىٰ كُلِّ حٰالٍ سَنِيٍّ وَ مَقٰامٍ عَجِيبٍ.

اَخْبَرَ رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - : عَنْ عِظَمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذُكِرَ عِنْدَهُ اَنَّ عِيسىٰ - عَلَيْهِ السَّلاٰمُ - كٰانَ يَمْشِي عَلَى الْمٰاءِ، فَقٰالَ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - : لَوْ زٰادَ يَقِينُهُ لَمَشىٰ عَلَى الْهَوٰاءِ.

فَدَلَّ بِهٰذا عَلىٰ اَنَّ الْاَنْبِيٰاءَ مَعَ جَلاٰلَةِ مَحَلِّهِمْ مِنَ اللّٰهِ، كٰانَتْ تَتَفٰاضَلُ عَلىٰ حَقِيقَةِ الْيَقِينِ لاٰغَيْرُ، وَ لاٰ نِهٰايَةَ لِزِيٰادَةِ الْيَقِينِ عَلَى الْاَبَدِ.

وَالْمُؤْمِنُونَ اَيْضاً مُتَفٰاوِتُونَ فِي قُوَّةِ الْيَقِينِ وَ ضَعْفِهِ. فَمَنْ قَوِىَ مِنْهُمْ يَقِينُهُ فَعَلاٰمَتُهُ التَّبَرِّي مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ اِلاّٰ بِاللّٰهِ، وَالْاِسْتِقٰامَةُ عَلىٰ اَمْرِ اللّٰهِ وَ عِبٰادَتِهِ ظٰاهِراً وَ بٰاطِناً، قَدِ آسْتَوَتْ عِنْدَهُ حٰالَتَا الْعَدَمِ وَالْوُجُودِ، وَالزِّيٰادَةِ وَالنُّقْصٰانِ، وَالْمَدْحِ وَالذَّمِّ، وَالْعِزِّ وَالذُّلِّ، لِاَنَّهُ يَرىٰ كُلَّهٰا مِنْ عَيْنٍ وٰاحِدَةٍ.

وَ مَنْ ضَعُفَ يَقِينُهُ تَعَلَّقَ بِالْاَسْبٰابِ وَ رَخَّصَ لِنَفْسِهِ بِذٰلِكَ، وَ آتَّبَعَ الْعٰادٰاتِ وَ اَقٰاوِيلَ النّٰاسِ بِغَيْرِ حَقِيقَةٍ، وَالسَّعْىَ فِي اُمُورِ الدُّنْيٰا وَ جَمْعِهٰا وَ اِمْسٰاكِهٰا، مُقِرّاً بِاللِّسٰانِ اَنَّهُ لاٰ مٰانِعَ وَ لاٰ مُعْطِىَ اِلاَّ اللّٰهُ، وَ اَنَّ الْعَبْدَ لاٰيُصِيبُ اِلاّٰ مٰا رُزِقَ وَ قُسِمَ لَهُ، وَالْجَهْدُ لاٰ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ يُنْكِرُ ذٰلِكَ بِفِعْلِهِ وَ قَلْبِهِ.

باب هشتاد و هفتم:

«یقین»

امام صادق (ع) فرمود:

یقین به مبدأ و معاد، آن گونه که گویی آن را می‌بیند، بنده را به هر مقامی رفیع و مرتبهٔ والایی می‌رساند.

در محضر رسول خدا (ص) گفته شد که حضرت عیسی (ع) بر آب راه می‌رفت. پیامبر (ص) به بیانِ عظمت و جایگاه والای یقین پرداخته و فرمود: اگر یقینش بیش از این می‌بود، در هوا نیز راه می‌رفت.

پس با این سخن، رسول خدا (ص) گواهی داد که انبیا را علی‌رغم عظمت ایشان نزد خدا، به حسب حقیقت یقین ـ و نه جز آن ـ درجاتی است متفاوت، و یقین را هرگز انتهایی نیست.

و مؤمنان نیز در قوّت و ضعفِ یقین دگرگون هستند. پس نشانهٔ کسی که یقینش قوی باشد، آن است که حول و قوّه‌ای جز برای خدا نداند و بر امر و عبادت خداوند ـ چه در ظاهر و چه در باطن ـ استقامت کند؛ به شکلی که داشتن و نداشتن، کمی و فراوانی، مدح و ذمّ و عزّت و ذلّت، او را یکسان باشد؛ چرا که او همه چیز را از یک منشأ و سرچشمه می‌داند.

از علایم ضعف یقین، دنبال اسباب رفتن و آزاد گذاشتن نفس در رسیدن به آن و تبعیت از عادت و گفته‌های مردم است، بدون ره یافتن به حقیقت آن‌ها و [نیز] کوشش در امور دنیا و جمع نمودن و حفظ آن‌هاست و درحالی که به زبان اقرار می‌کند که کسی جز خداوند، مانع یا باعث روزی و امور دنیوی نتواند باشد و بنده را جز روزی مقدّر تقسیم شده چیز دیگری نیست و جهد و کوشش، روزی کسی را فزونی ندهد، ولی او به عمل و قلب خویش، این حقایق را منکر باشد.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ في قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ».[١]

وَ إِنَّما عَطَفَ اللّٰهُ تَعالىٰ بِعِبادِهِ حَيْثُ أَذِنَ لَهُمْ بِالْكَسْبِ وَالْحَرَكاتِ في بابِ الْعَيْشِ ما لَمْ يَتَعَدُّوا حُدُودَ اللّٰهِ وَ لَمْ يَتْرُكُوا فَرائِضَهُ وَ سُنَنَ نَبِيِّهِ في جَميعِ حَرَكاتِهِمْ، وَ لا يَعْدِلُوا عَنْ مَحَجَّةِ التَّوَكُّلِ، وَ لا يَقِفُوا في مَيْدانِ الْحِرْصِ. فَأَمّا إِذا نَسُوا ذٰلِكَ وَآرْتَبَطُوا بِخِلافِ ما حَدَّ لَهُمْ كانُوا مِنَ الْهالِكينَ الَّذينَ لَيْسَ مَعَهُمْ فِي الْحاصِلِ إِلاَّ الدَّعاوِي الْكاذِبَةُ. وَ كُلُّ مُكْتَسِبٍ لا يَكُونُ مُتَوَكِّلاً، فَلا يَسْتَجْلِبُ مِنْ كَسْبِهِ إِلىٰ نَفْسِهِ إِلاّ حَراماً وَ شُبْهَةً.

وَ عَلامَتُهُ أَنْ يُؤْثِرَ ما يَحْصُلُ مِنْ كَسْبِهِ، وَ يَجُوعَ وَ يُنْفِقَ في سَبيلِ الدّينِ وَ لا يُمْسِكَ. وَالْمَأْذُونُ فِي الْكَسْبِ مَنْ كانَ بِنَفْسِهِ مُتَكَسِّباً وَ بِقَلْبِهِ مُتَوَكِّلاً، وَ إِنْ كَثُرَ الْمالُ عِنْدَهُ قامَ فيهِ كَالْأَمينِ، عالِماً بِأَنَّ كَوْنَ ذٰلِكَ عِنْدَهُ وَ فَوْتَهُ سَواءٌ، وَ إِنْ أَمْسَكَ أَمْسَكَ لِلّٰهِ، وَ إِنْ أَنفَقَ أَنْفَقَ فيما أَمَرَهُ اللّٰهُ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ وَ يَكُونَ مَنْعُهُ وَ إِعْطاؤُهُ فِي اللّٰهِ.

١ـ سورة آل عمران، آية ١٦٧.

خداوند تعالی فرماید: «با زبان آنچه را که در دل‌های‌شان نیست گویند وخداوند بدانچه (در دل) پنهان می‌دارند، آگاه است».

خدای تعالی بر بندگانش لطف بنمود که آنان را رخصت فرمود تا به کسب وحرکت در امر زندگانی بپردازند، به شرط این که ازحدود الهی تجاوز نکنند و فرایض و واجبات و سنّت‌های پیامبرش را در همهٔ فعالیت‌های شان ترک نگویند و از حقیقت توکل عدول نکنند و در میدان حرص و طمع سکنا نگزینند؛ چرا که اگر این امور را فراموش کنند و به خلاف آنچه که مقرّر فرموده بروند، از هالکان باشند؛ از مردمی که آنان را چیزی جز (نتیجهٔ) ادعاهای دروغین حاصل نشود.

هرکسی که بدون توکل در پی کسب است، به جز حرام و شبهه، چیزی عاید خویش نکند، و نشانهٔ متوکل آن است که آنچه را که به دست آورد، در راه دین ایثار کند وخود گرسنه بماند.

آن کسی (از سوی خدا) مجاز به کسب است که به ظاهر کسب کند و به باطن متوکل باشد وچنانچه دارایی او بسیار شد، چونان امانتدار با آن رفتارمی‌کند (حق را به صاحبان آن می‌رساند وخود را مالک نمی‌داند) و بود و نبودِ این مال را یکی می‌داند. اگر امساک کند، برای رضای خداوند از انفاق آن خودداری می‌کند، و اگر انفاق کند، در امتثال امر خداوند ـ عزّوجلّ ـ انفاق کرده و بخشش و امساک او برای خدای تعالی است.

الباب الثّامن والثّمانون:

«فى الخوف والرّجاءِ»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

الْخَوْفُ رَقيبُ الْقَلْبِ، وَالرَّجاءُ شَفيعُ النَّفْسِ، وَ مَنْ كانَ بِاللّٰهِ عارِفاً، كانَ مِنَ اللّٰهِ خائِفاً وَ إِلَيْهِ راجِياً، وَ هُما جَناحا الْايمانِ يَطيرُ بِهِمَا الْعَبْدُ الْمُحَقِّقُ اِلىٰ رِضْوانِ اللّٰهِ، وَ عَيْنا عَقْلِهِ يُبْصِرُ بِهِما اِلىٰ وَعْدِ اللّٰهِ تَعالىٰ وَ وعيدِهِ. وَالْخَوْفُ طالِعُ عَدْلِ اللّٰهِ بِاتّقاءِ وَعيدِهِ، وَالرَّجاءُ داعي فَضْلِ اللّٰهِ وَ هُوَ يُحْيِي الْقَلْبَ، وَالْخَوْفُ يُميتُ النَّفْسَ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ : الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ: خَوْفِ ما مَضىٰ، وَ خَوْفِ ما بَقِىَ.

وَ بِمَوْتِ النَّفْسِ يَكُونُ حَياةُ الْقَلْبِ، وَ بِحَياةِ القَلْبِ الْبُلُوغُ اِلَى الْاِسْتِقامَةِ، وَ مَنْ عَبَدَ اللّٰهَ تَعالىٰ عَلىٰ ميزانِ الْخَوْفِ وَالرَّجاءِ، لا يَضِلُّ وَ يَصِلُ اِلىٰ مَأْمُولِهِ.

وَ كَيْفَ لا يَخافُ الْعَبْدُ وَ هُوَ غَيْرُ عالِمٍ بِما يُخْتَمُ صَحيفَتُهُ، وَ لا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَصَّلُ بِهِ اسْتِحْقاقاً، وَ لا قُدْرَةَ لَهُ عَلىٰ شَيْءٍ وَ لا مَفَرَّ. وَ كَيْفَ لا يَرْجُو وَ هُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ، وَ هُوَ غَريقٌ في بَحْرِ آلاءِ اللّٰهِ وَ نَعْمائِهِ مِنْ حَيْثُ لا تُحْصىٰ وَ لا تُعَدُّ. فَالْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجاءِ بِمُشاهَدَةِ اَحْوالِهِ بِعَيْنِ سَهَرٍ، وَالزّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ.

قالَ أُوَيْسٌ لِهَرِمِ بْنِ حَيّانَ: قَدْ عَمِلَ النّاسُ عَلَى الرَّجاءِ، تَعالَ نَعْمَلُ

باب هشتاد و هشتم:

«بیم و امید»

امام صادق (ع) فرمود:

بیم، نگهبان قلب است و امید، شفاعت کننده نفس؛ و آن کسی که به خداوند عارف باشد، از او خائف است و بدو امیدوار.

بیم و امید، دو بال ایمانند که بندهٔ حقیقی به واسطهٔ آن‌ها به سوی رضوان خداوند پر می‌کشد و دوچشم عقل او هستند که وعد و وعید خدای تعالی را نظاره می‌کند و انسان بیمناک، نظر به عدل خدا وامید به فضلش دارد.

امید، قلب را زنده می‌کند و بیم، نفس را می‌میراند.

رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن [همواره] میان دو بیم باشد: بیم از گذشته و ترس از آینده.

در مرگِ نفس، حیات قلب نهفته و در حیات قلب، نیل به استقامت قرار داده شده است. کسی که خدای تعالی را با معیار بیم و امید بندگی کند، گم راه نشود و به آرزوی خویش رسد.

چگونه بنده نهراسد، درحالی‌که نمی‌داند فرجام نامهٔ عملش‌چه خواهد بود. آیا او سعادتمند است یا تیره روز و شقی؟ و هیچ عملی ندارد که به وسیلهٔ آن به پاداشی رسد، و هیچ قـدرتی بر هیچ چیزی ندارد و او را گریزگاهی نیست؟!

وچگونه امیدوار نباشد، درحالی‌که خود را ناتوان می‌داند و همیشه غرقهٔ اقیانوس رحمت و نعمت‌های الهی ـ که شمارهٔ آن ممکن نباشد ـ بوده است.

(فرق است میان عاشق بی‌قـرار و عابـد که) شخصِ محبّ، خدایش را به امید و با چشمانی بیدار عبادت کند و زاهد، خدایش را از سر بیم بندگی می‌کند.

اویس، هرم بن‌حیان را گفت: مردمان با رجا عمل کنند، بیا تا مـا با بیم (که مقتضای احتیاط است) او را بندگی کنیم.

عَلَى الْخَوْفِ.

وَالْخَوْفُ خَوْفٰانِ:

ثٰابِتٌ وَ مُعٰارِضٌ.

فَالثّٰابِتُ مِنَ الْخَوْفِ يورِثُ الرَّجٰاءَ، وَالْمُعٰارِضُ مِنْهُ يُورِثُ خَوْفاً ثٰابِتاً.

وَالرَّجٰاءُ رَجٰاءٰان:

عٰاكِفٌ وَ بٰادٍ.

فَالْعٰاكِفُ مِنْهُ يُورِثُ خَوْفاً ثٰابِتاً يُقَوِّي نِسْبَةَ الْمَحَبَّةِ، وَالْبٰادي مِنْهُ يُصَحِّحُ اَصْلَ الْعَجْزِ وَالتَّقْصيرِ وَالْحَيٰاءِ.

بیم، دو گونه است:

۱ـ بیم پایدار؛

۲ـ بیم متغیر.

بیم پایدار، امید، به ارمغان آورد و خوف متغیر که گاهی به امید تبدیل می‌شود.

امید نیز دو گونه است:

۱ـ امید پایا؛

۲ـ امید گذرا.

امید پایا، خوف ثابت را موجب شود که محبّت (به خدای تعالی) را تقویت می‌کند و امید گذرا، آرزویی است که دست یافتن بدان، اظهار عجز و تقصیر به درگاه احدیت است.

الباب التّاسع والثّمانون:

«فی الرّضا»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

صِفَةُ الرِّضا اَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ، وَالرِّضا شُعاعُ نُورِ الْمَعْرِفَةِ، وَالرّاضي فانٍ عَنْ جَميعِ آخْتِيارِهِ، وَالرّاضي حَقيقَةً هُوَ الْمَرضِيُّ عَنْهُ، وَالرِّضا آسْمٌ يَجْتَمِعُ فيهِ مَعاني الْعُبُودِيَّةِ [وَ تَفْسيرُ الرِّضا سُرُورُ الْقَلْبِ].

سَمِعْتُ اَبا مُحَمَّدٍ الْباقِرِ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ يَقُولُ: تَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالْمَوْجُودِ شِرْكٌ وَ بِالْمَفْقُودِ كُفْرٌ، وَ هُما خارِجانِ عَنْ سُنَّةِ الرِّضا.

وَ اَعْجَبُ مِمَّنْ يَدَّعِي الْعُبُودِيَّةَ لِلّهِ، كَيْفَ يُنازِعُهُ في مَقْدُوراتِهِ، حاشَا الرّاضينَ الْعارِفينَ عَنْ ذٰلِكَ.

باب هشتاد و نهم:

«رضا»

امام صادق (ع) فرمود:

صفت رضامندی آن است که از امر خوشایند و امر ناخوشایند رضایت داشته باشد و رضا، پرتو نور معرفت است، و شخص راضی از اختیار به تمام و کمال فانی است، و راضی حقیقی، آن است که از او رضایت حاصل شود.

رضا اسمی است که معانی عبودیت در آن گرد آمده (وتفسیر ومعنای رضا، شادیِ دل به هر چه که پیش آید).

از امام محمّد باقر (ع) شنیدم که فرمود: دل بستن به آنچه موجود است، شرک باشد و به مفقود (که بدان دسترسی نباشد) کفر؛ چرا که این دو چیز، از شیوهٔ (رضامندان و) رضا بیرون است.

در شگفتم از کسی که مدّعی بندگی خداوند است و در مقدّرات، به منازعهٔ با خدا بر می‌خیزد و به تقدیر حضرت احدیّت رضایت نمی‌دهد که این خصلت نه در خور راضیان عارف باشد!

الباب التّسعون:

«في البلاءِ»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْبَلاءُ زَيْنٌ لِلْمُؤْمِنِ وَ كَرامَةٌ لِمَنْ عَقَلَ، لِاَنَّ في مُباشِرَتِهِ وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ، وَالثَّباتِ عِنْدَهُ، تَصْحيحَ نِسْبَةِ الْايمانِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبِياءِ اَشَدُّ النّاسِ بَلاءً، وَالْمُؤْمِنُونَ الْاَمْثَلَ فَالْاَمْثَلَ.

وَ مَنْ ذاقَ طَعْمَ الْبَلاءِ تَحْتَ سِرِّ حِفْظِ اللّٰهِ لَهُ تَلَذَّذَ بِهِ اَكْثَرَ مِنْ تَلَذُّذِهِ بِالنِّعْمَةِ، وَاَشْتاقَ اِلَيْهِ اِذا فَقَدَهُ؛ لِاَنَّ تَحْتَ نيرانِ الْبَلاءِ وَالْمِحْنَةِ اَنْوارَ النِّعْمَةِ، وَ تَحْتَ اَنْوارِ النِّعْمَةِ نيرانَ الْبَلاءِ وَالْمِحْنَةِ، وَ قَدْ يَنْجُو مِنَ الْبَلاءِ وَ قَدْ يَهْلِكُ مِنَ النِّعْمَةِ كَثيرٌ. وَ ما اَثْنَى اللّٰهُ عَلىٰ عَبْدٍ مِنْ عِبادِهِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ اِلىٰ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ اِلَّا بَعْدَ اَبْتِلائِهِ وَ وَفاءِ حَقِّ الْعُبُودِيَّةِ فيهِ.

فَكَراماتُ اللّٰهُ فِي الْحَقيقَةِ نِهاياتٌ بِداياتُها الْبَلاءُ، وَ بِداياتٌ نِهاياتُهَا الْبَلاءُ، وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ شَبَكَةِ الْبَلْوىٰ، جُعِلَ سِراجُ الْمُؤْمِنينَ وَ مُؤْنِسُ الْمُقَرَّبينَ وَ دَليلُ الْقاصِدينَ.

وَ لاٰ خَيْرَ في عَبْدٍ شَكىٰ مِنْ مِحْنَةٍ تَقَدَّمَها آلافُ نِعْمَةٍ وَاتَّبَعَها آلافُ راحَةٍ. وَ مَنْ لاٰ يَقْضي حَقَّ الصَّبْرِ فِي الْبَلاءِ، حُرِمَ قَضاءَ الشُّكْرِ فِي النَّعْماءِ، كَذٰلِكَ مَنْ لاٰ يُؤَدّي حَقَّ الشُّكْرِ فِي النَّعْماءِ، يُحْرَمُ قَضاءَ الصَّبْرِ فِي الْبَلاءِ، وَ مَنْ حُرِمَهُما فَهُوَ مِنَ الْمَطْرُودينَ.

باب نودم:

«بلا»

امام صادق (ع) فرمود:

بلا، زیور مؤمن وکرامت الهی‌است برای کسی‌که تعقل کند (بیندیشد)، زیرا صبوری و ثباتِ قدم در هنگام رسیدن بلا، ایمان را درست کند و کمال بخشد.

پیامبر (ص) فرمود: ما پیامبران، بیش از همهٔ مردم، گرفتار بلا می‌شویم و مؤمنان بر حسب مرتبت و کمال بلا بینند و آن که قربش به خدا بیشتر باشد، بلای او افزون‌تر است.

هر بنده‌ای که طعم بـلا را چشید و آن را درک نمود (و دانست که از سوی کیست) و صبر پیشه کرد، از آن، بیش‌تر از نعمت، لذّت می‌برد و چون آن را از دست بدهد، بدان مشتاق می‌گردد؛ چرا که در پسِ بلا و محنت، انوار نعمت، پرتوافکن است و زیر انوار نعمت، بلا و محنت نهفته است (هرکس قرب خدا خواهد، بلا را تحمل می‌کند).

بسیارند کسانی‌که از بلاجان سالم به درمی‌برند وبه وسیلهٔ نعمت به هلاکت می‌افتند.

خداوند بنده‌ای را، از آدم (ع) تا محمّد (ص) مـدح نفرمود، مگر آن که او را به بـلا و مصیبت آزمود و او را در بندگیِ حق، پایدار دید.

و کرامت خداوند (در قیامت) از آن کسانی است که به بلا گرفتار آمده (و به ارادهٔ او تن در داده) اند و عزّت (دنیوی که رضایت خداوند در آن نباشد) بلای آخرت را در پی دارد. و هرکس که از بوتهٔ بلا (آزمون) سربلند بیرون برآید، او را چراغ روشنایی‌بخشِ مؤمنان، مونس مقربان و راهنمای روندگان قرار دهند و او هادیِ مردم به سوی مقاصد (خیر و الهی) باشد.

هر بنده‌ای در محنتی که هزاران نعمت برآن مقدم بوده و هزاران آسایش در پی دارد شکایت نماید، حقِ صبر در بـلا را ادا نکرده و شکرِ نعمت را ضایع کند، خیری نباشد. همچنین کسی که حق شکر را در نعمت ادا نکند، از پای‌بندیِ به صبرِ در بلا محروم شود و کسی که از این مواهب محروم شود، در زمرهٔ طرد شدگان باشد.

وَ قٰالَ اَيُّوبُ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ فِي دُعٰائِـهِ : اَللّٰهُمَّ قَدْ اَتىٰ عَلَيَّ سَبْعُونَ فِي الرَّخٰاءِ حَتّىٰ تَأْتِي عَلَيَّ سَبْعُونَ فِي الْبَلاٰءِ.

وَ قٰالَ وَهَبُ [بْنُ مُنَبِّهٍ] : الْبَلاٰءُ لِلْمُؤْمِنِ كَالشِّكٰالِ لِلدّٰابَّـةِ، وَالْعِقٰالِ لِلْاِبِـلِ.

وَ قٰالَ عَلِيٌّ ـ عَلَيْـهِ السَّلاٰمُ ـ : الصَّبْرُ مِنَ الْاِيمٰانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ رَأْسُ الصَّبْرِ الْبَلاٰءُ، وَ مٰا يَعْقِلُهٰا اِلاَّ الْعٰالِمُونَ.

و ایوب (ع) در دعای خویش می‌گفت: بارخدایا! هفتاد سال آسایش و فراخی بر من گذشت [در انتظارم] تا هفتاد سال همراه بلا فرا رسد.

وهب بن منبّـه گفت: بلا برای مؤمن، چون بستن ومهارکردن چهارپا و بستن زانوی شتر است.

(مراد آن است که مؤمن را از گرفتار شدن در دام هوای خود باز می‌دارد).

حضرت علی (ع) فرمود: صبر برای ایمان، چون سر است برای بدن، و سرِ صبر، بلاست و جز عالمان نتوانند آن را تعقل و درک کنند.

الباب الحادى والتّسعون:

«فى الصّبر»

قٰالَ الصّٰادِقُ - عَلَيْهِ السَّلاٰمُ - :

اَلصَّبْرُ يُظْهِرُ مٰا فى بَوٰاطِنِ الْعِبٰادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفٰاءِ، وَالْجَزَعُ يُظْهِرُ مٰا فى بَوٰاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ. وَالصَّبْرُ يَدَّعيهِ كُلُّ اَحَدٍ، وَ مٰا يَثْبُتُ عِنْدَهُ اِلاَّ الْمُخْبِتُونَ، وَالْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلُّ اَحَدٍ وَ هُوَ اَبْيَنُ عَلَى الْمُنٰافِقينَ، لِاَنَّ نُزُولَ الْمِحْنَةِ وَ الْمُصيبَةِ مُخْبِرٌ عَنِ الصّٰادِقِ وَالْكٰاذِبِ.

وَ تَفْسيرُ الصَّبْرِ مٰا يَسْتَمِرُّ مَذٰاقُهُ، وَ مٰا كٰانَ عَنِ اضْطِرٰابٍ لاٰ يُسَمّىٰ صَبْراً.

وَ تَفْسيرُ الْجَزَعِ اضْطِرٰابُ الْقَلْبِ وَ تَحَزُّنُ الشَّخْصِ وَ تَغْييرُ اللَّوْنِ وَ تَغْييرُ الْحٰالِ، وَ كُلُّ نٰازِلَةٍ خَلَتْ اَوٰائِلُهٰا مِنَ الْاِخْبٰاتِ وَالْاِنٰابَةِ وَالتَّضَرُّعِ اِلَى اللّٰهِ فَصٰاحِبُهٰا جَزُوعٌ غَيْرُ صٰابِرٍ.

وَالصَّبْرُ مٰا اَوَّلُهُ مُرٌّ وَ آخِرُهُ حُلْوٌ لِقَوْمٍ، وَ لِقَوْمٍ اَوَّلُهُ وَ آخِرُهُ حُلْوٌ، فَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ اَوٰاخِرِهِ فَقَدْ دَخَلَ، وَ مَنْ دَخَلَهُ مِنْ اَوٰائِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ، وَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لاٰ يَصْبِرُ عَمّٰا مِنْهُ الصَّبْرُ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ فى قِصَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرٰانَ وَالْخِضْرِ - عَلَيْهِمَا السَّلاٰمُ - : «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلىٰ مٰا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً».[۱]

۱ـ سورهٔ كهف، آيهٔ ۶۸.

باب نود و یکم:

«صبر»

امام صادق (ع) فرمود:

صبر، نـور وصفای بـاطن، وجزع (بی‌تابی در سختی‌ها) ظلمت و وحشت بـاطن بندگان را برملا می‌سازد.

همه مدعی صبوری‌اند، ولی جز آنان که به خدا اطمینان دارند، برصبر استوار نباشند وجزع را منکرند.

جزع، در منافق آشکارتر است، زیرا نزول محنت و مصیبت، خبر از صدق و کذبِ ادّعای شخص می‌دهد.

تفسیر صبر، تلخی مدام، همراه با آرامش باشد و آنچه همراه اضطراب و ناآرامی است، نشاید که صبر نامید.

و تفسیرجزع، اضطراب قلب است و اندوه شخص و تغییر رنگ وحال است، که این نشانهٔ صابران نیست.

هر بلایی که آغازش همراه با اطمینان به خدا و تضرّع به درگاه او نباشد، صاحب آن، جزوع باشد و غیر صابر.

و صبر آن است که برای بعضی آغازش تلخ است و پایانش شیرین و برای بعضی دیگر، آغاز و پایانش شیرین است. پس کسی که از اواخرش آن را وارد شود، به راستی که در زمرهٔ صابـران داخل شده و کسی که از آغاز آن داخل شود در آغاز، تلخ کام و سپس شیرینی صبر را بچشد. و کسی که قـدر صبر بداند، از دوری آنچه بر او وارد شده (بلا و محنت)، صبر نتواند بکند.

خداوند تعالی در قصّهٔ موسی بن عمران وخضر ـ علیهما السّلام ـ فرماید: «چگونه توانی بر آنچه که از رموزش آگاه نیستی، صبر کنی؟»

فَمَنْ صَبَرَ كُرْهاً وَ لَمْ يَشْكُ اِلَى الْخَلْقِ، اَوَلَمْ يَجْزَعْ بِهَتْكِ سِتْرِهِ فَهُوَ مِنَ الْعٰامِّ وَ نَصيبُهُ مٰا قٰالَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ : «وَ بَشِّرِ الصّٰابِرِينَ»[1] اَىْ بِالْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ.

وَ مَنِ آسْتَقْبَلَ الْبَلاٰءَ بِالرَّحْبِ وَ صَبَرَ عَلىٰ سَكينَةٍ وَ وِقٰارٍ فَهُوَ مِنَ الْخٰاصِّ، وَ نَصيبُهُ مٰا قٰالَ تَعٰالىٰ: «اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِينَ».[2]

۱ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۵.

۲ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۳ و ۲۴۹ / سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۶ و ۶۶.

پس کسی که برامر ناخوشی صبرکند و به خلق شکایت نبرد و بی‌تابی نکند، در مرتبهٔ عموم باشد، نه در رتبهٔ خواصِ از صابـران؛ و بهرهٔ او همان است که خداوند ـ عزّوجلّ ـ فرمود: «و صابران را بشارت ده»؛ یعنی به بهشت و مغفرت.

و آن کسی که با آغوش باز به استقبال بلا رود و سکون و وقار خویش راحفظ کند، ازخاصّان می‌باشد و نصیبش همان است که خدای تعالی فرمود: «خداوند، با صابـران (همنشین) است».

الباب الثّانى والتّسعون:

«فى الحزن»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ :

اَلْحُزْنُ مِنْ شِعارِ الْعارِفِينَ لِكَثْرَةِ وارِداتِ الْغَيْبِ عَلىٰ سَرائِـرِهِمْ، وَ طَوْلِ مُباهاتِهِمْ تَحْتَ سِتْرِ الْكِبْرِياءِ، وَالْمَحْزُونُ ظاهِرُهُ قَبْضٌ، وَ باطِنُـهُ بَسْطٌ، يَعيشُ مَعَ الْخَلْقِ عَيْشَ الْمَرْضىٰ وَمَعَ اللّٰهِ عَيْشَ الْقُرْبىٰ. وَالْمَحْزُونُ غَيْرُ الْمُتَفَكِّرِ، لِاَنَّ الْمُتَفَكِّرَ مُتَكَلِّفٌ، وَالْمَحْزُونُ مَطْبُوعٌ، وَالْحُزْنُ يَبْدُو مِنَ الْباطِنِ، وَالتَّفَكُّرُ يَبْدُو مِنْ رُؤْيَـةِ الْمُحْدَثاتِ، وَ بَيْـنَهُما فَرْقٌ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ في قِصَّةِ يَعْقُوبَ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ : «اِنَّما اَشْكُو بَثّي وَ حُزْنِي اِلَى اللّٰهِ وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ».[۱]

قِيلَ لِرَبيعِ بْنِ خُثَـيْمٍ: مالَكَ مَحْزُونٌ؟ قالَ: لِاَنّي مَطْلُوبٌ.

وَ يَمينُ الحُزْنِ الِانْكِسارُ، وَ شِمالُـهُ الصَّمْتُ. وَالْحُزْنُ يَخْتَصُّ بِـهِ الْعارِفُونَ لِلّٰهِ، وَالتَّفَكُّرُ يَشْتَرِكُ فيهِ الْخاصُّ وَالْعامُّ، وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعارِفِينَ ساعَةً لَاَسْتَغاثُوا، وَلَوْ وُضِعَ في قُلُوبِ غَيْرِهِمْ لَاَسْتَنكَرُوهُ. فَالْحُزْنُ اَوَّلٌ ثانيـهِ الْاَمْنُ وَالْبِشارَةُ، وَالتَّفَكُّرُ ثانٍ اَوَّلُـهُ تَصْحيحُ الْايمانِ بِاللّٰهِ، وَ ثالِثُـهُ الْافْتِقارُ اِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ بِطَلَبِ النَّجاةِ. وَالْحَزينُ مُتَفَكِّرٌ وَالْمُتَفَكِّرُ مُعْتَبِرٌ، وَ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُما حالٌ وَ عِلْمٌ وَ طَريقٌ وَحِلْمٌ وَ مَشْرَبٌ.

۱ـ سورهٔ يوسف، آيهٔ ۸۶.

باب نود و دوم:

« حزن و اندوه »

امام صادق (ع) فرمود:

اندوه ازجمله شعارهای عارفـان است، چرا که عارف، به اسرار خلقت وعظمت خالق پی برده و پیوسته از خداوند ترسان است و قـدرت او را بر خود حاکم می‌بیند.

محزون، ظاهرش گرفته وغمین و باطنش گشاده و شاد است. در معاشرت با خلق، بی‌میل است و با خداوند اُنس و نزدیکی دارد.

محزون، غیر از متفکر است، زیرا متفکر، در تکلّف و سختی می‌باشد و محزون در خوشی و راحتی. و حزن از باطن برخیزد و بر ظاهر اثـر کند، و تفکر از دیدن رخدادها به درون رسد و میان این دو فرق است.

خداوند متعال در داستان یعقوب فرماید: «من غم و اندوهم را تنها به خدا گویم و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما ندانید».

ربیع بن خُثَیم را گفتند: تورا چه شده که پیوسته محزونی؟ گفت: از آن روست که باز خواست کننده‌ای مرا می‌خواهد.

بدان که سمتِ راست حزن، شکستگی دل و سمت چپ آن، سکوت است. حزن، ویژهٔ کسانی است که به خداوند، عارف‌اند، ولی تفکر هم در خاص و هم در عام مشترک است. اگر لحظه‌ای قلب عارفان از اندوه تهی شود، دست به استغاثه بلند کنند و اگر در قلب غیر آنان که به خدا چندان اعتقادی ندارند وارد شود بی‌تابی کنند و آن را نپسندند. پس حزن اوّلی است که دوم آن امن است. و بشارت به بهشت و تفکر، دومی است که اوّلش استحکام ایمان به خداوند است و سومِ آن، اظهار نیاز به حضرت اوست برای طلب نجات و رستگاری.

فرد محزون متفکر است ومتفکر، عبرت آموز؛ و هرکدام را حالی وعلمی وطریقی و حلمی ومشربی است (که دیگران را نباشد وهریک ازاین صفات با یکدیگر تفاوت دارد).

الباب الثّالث والتّسعون:

«في الحياء»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْحَياءُ نُورٌ جَوْهَرُهُ صَدْرُ الْايمانِ وَ تَفْسيرُهُ التَّـثَبُّتُ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ يُنْكِرُهُ التَّوْحيدُ وَالْمَعْرِفَةُ. قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اَلْحَياءُ مِنَ الْايمانِ، فَقيلَ: الْحَياءُ بِالْايمانِ، وَالْايمانُ بِالْحَياءِ.

وَصاحِبُ الْحَياءِ خَيْرٌ كُلُّهُ، وَمَنْ حُرِمَ الْحَياءَ فَهُوَ شَرٌّ كُلُّهُ، وَ اِنْ تَعَبَّدَ وَ تَورَّعَ. وَ اِنَّ خُطْوَةً تَتَخَطّا [هُ] في ساحاتِ هَيْبَةِ اللّٰهِ بِالْحَياءِ مِنْهُ اِلَيْهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبادَةِ سَبْعينَ سَنَةً. وَالْوَقاحَةُ صَدْرُ النِّفاقِ وَالشِّقاقِ وَالْكُفْرِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اِذا لَمْ تَسْتَحِ فَاعْمَلْ ما شِئْتَ. اَيّ اِذا فارَقْتَ الْحَياءَ فَكُلُّ ما عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ فَاَنْتَ بِهِ مُعاقَبٌ.

وَ قُوَّةُ الْحَياءِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْخَوْفِ، وَالْحَياءُ مَسْكَنُ الْخَشْيَةِ، وَالْحَياءُ اَوَّلُهُ الْهَيْبَةُ. وَ صاحِبُ الْحَياءِ مُشْتَغِلٌ بِشَأْنِهِ، مُعْتَزِلٌ مِنَ النّاسِ، مُزْدَجِرٌ عَمّا هُمْ فيهِ وَلَوْ تَرَكُوا صاحِبَ الْحَياءِ ما جالَسَ اَحَداً.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اِذا اَرادَ اللّٰهِ بِعَبْدٍ خَيْراً اَلْهاهُ عَنْ مَحاسِنِهِ، وَ جَعَلَ مَساوِيهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَ كَرَّهَهُ مُجالَسَةَ الْمُعْرِضينَ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ.

وَالْحَياءُ خَمْسَةُ اَنْواعٍ: حَياءُ ذَنْبٍ، وَ حَياءُ تَقْصيرٍ، وَ حَياءُ كَرامَةٍ، وَ حَياءُ حُبٍّ، وَ حَياءُ هَيْبَةٍ. وَ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْ ذٰلِكَ اَهْلٌ، وَ لِاَهْلِهِ مَرْتَبَةٌ عَلىٰ حَدِّهِ.

باب نود و سوم:

«شرم و حیا»

امام صادق (ع) فرمود:

آزرم، فروغی است که جوهره‌اش اساس ایمان است و تفسیرش پرهیز از هرچه که توحید و معرفتِ خدا، انکارش کند (و آن را نپسندد).

پیامبر (ص) فرمود: حیا از ایمان است، پس حیا به واسطهٔ ایمان قبول شود، و قوام ایمان، به حیا باشد. صاحب حیا، همه‌اش خیر و آن کس که از حیا محروم است ـ اگرچه متعبّد و متورّع باشد ـ همه‌اش شرّ است. وگامی که انسان باحیا درساحت هیبت خدا برمی‌دارد، از عبادت هفتاد سال برایش بهتر است، و بی‌شرمی، اساس نفاق و تفرقه و کفر است.

رسول خدا (ص) فرمود: چون حیا را ـ که مرز خوبی و بدی است ـ به کنار نهادی، هرچه بخواهی بکن (چه خیر وچه شرّ، که از بندگیِ حق خارج شده‌ای و به کیفرخواهی رسید). و قوّت حیا، از حزن و خوف است و حیا، مسکن ترس از خداست.

آغاز حیا ترس از خداست وصاحب حیا به کارخویش مشغول است و از مردم به دور، و از آنچه که بدان مشغولند، به کنار. وچنانچه صاحب حیا را به خود واگذارند، با هیچ کس مجالست نکند.

رسول خدا (ص) فرمود: چون خدای برای بنده‌ای خیر خواهد، او را از نیکی‌هایش غافل کند و به زشتی‌هایش بینا؛ و مجالست با غافلان ذکرخدا را بر او ناخوش کند.

و شرم بر پنج نوع باشد: ۱) شرم از ارتکاب گناه؛ ۲) شرم از تقصیر در بندگی؛ ۳) شرم از بزرگی و عظمت خدا؛ ۴) شرم از محبّت خدا، که دل او را فرا گرفته است و او را از ارتکاب معاصی باز می‌دارد؛ ۵) و شرم از هیبت و سلطهٔ الهی.

هریک از موارد یاد شده را اهلی است که هرکدام، مرتبهٔ خاصّ خود را دارد.

الباب الرّابع والتّسعون:

«فى الدّعوى»

قٰالَ الصّٰادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ:

اَلدَّعْوىٰ بِالْحَقيقَةِ لِلْاَنْبِيٰاءِ وَالْاَئِمَّةِ وَالصِّدّيقينَ، وَ اَمَّا الْمُدَّعي بِغَيْرِ وٰاجِبٍ، فَهُوَ كَاِبْليسَ اللَّعينِ آدَّعىٰ النُّسُكَ، وَ هُوَ عَلَى الْحَقيقَةِ مُنٰازِعٌ لِرَبِّهِ مُخٰالِفٌ لِاَمْرِهِ.

فَمَنِ آدَّعىٰ اَظْهَرَ الْكِذْبَ، وَالْكٰاذِبُ لاٰ يَكُونُ اَميناً. وَ مَنِ ادَّعىٰ فيمٰا لاٰ يَحِلُّ لَهُ عَلَيْهِ فَتَحَ عَلَيْهِ اَبْوٰابَ الْبَلْوىٰ، وَالْمُدَّعي يُطٰالَبُ بِالْبَيِّنَةِ لاٰ مَحٰالَةَ، وَ هُوَ مُفْلِسٌ فَيَفْتَضِحُ. وَالصّٰادِقُ لاٰ يُقٰالُ لَهُ «لِمَ؟».

قٰالَ عَلِيٌّ ـ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ ـ: اَلصّٰادِقُ لاٰ يَرٰاهُ اَحَدٌ اِلاّٰ هٰابَهُ.

باب نود و چهارم:

«دعوی و ادّعا»

امام صادق (ع) فرمود:

ادّعای به حقیقت، مختصّ پیامبران و امامان و صدّیقان است و آن کسی که ادّعای غیرحقیقی و باطل نماید، همچون ابلیس لعین باشد که مدّعی عبادت شد و در حقیقت با پروردگار به منازعه برخاست و مخالف امر او کرد.

پس هرکس (به ناحق) مدّعی شود، دروغ گویی خویش را ظاهر ساخته، و کسی که دروغ گوید، امین نباشد.

و کسی که ادّعایی کند که بر او روا نیست (و فراتر از شأن اوست) درهای بلا بر او باز شود، ولی مدّعی دروغ گو ناگزیر از آن است که بیّنه وگواهی (دالّ بر صداقت خود) آورد، ولی او بی‌مایه است و گواهی ندارد، پس در نتیجه رسوا گردد.

و آن کس که به واقع (در ادّعایش) صادق است، بدو نگویند: برای چه؟ (کسی از او پرسش نمی‌کند، بلکه چون صادق است سخنش در دل می‌نشیند).

حضرت علی (ع) فرمود: صادق را کس نبیند، جز آن که هیبتش او را گیرد.

الباب الخامس والتّسعون:

«فى المعرفة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْعارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللّهِ، لَوْ سَهىٰ قَلْبُهُ عَنِ اللّهِ طَرْفَةَ عيْنٍ لِماتَ شَوْقاً اِلَيْهِ.

وَالْعارِفُ اَمينُ وَدائِعِ اللّهِ، وَ كَنْزُ اَسْرارِهِ، وَ مَعْدِنُ اَنْوارِهِ، وَ دَليلُ رَحْمَتِهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ مَطِيَّةُ عُلُومِهِ، وَ ميزانُ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ.

وَ قَدْ غَنِيَ عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرادِ وَالدُّنْيا، فَلا مُؤْنِسَ لَهُ سِوَى اللّهُ وَ لا نُطْقَ وَ لا اِشارَةَ وَ لا نَفَسَ اِلّا بِاللّهِ، وَ لِلّهِ وَ مِنَ اللّهِ وَمَعَ اللّهِ، فَهُوَ في رِياضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ، وَ مِنْ لَطائِفِ فَضْلِهِ اِلَيْهِ مُتَزَوِّدٌ.

وَالْمَعْرِفَةُ اَصْلٌ وَ فَرْعَهُ الْايمانُ .

باب نود و پنجم:

«معرفت»

امام صادق (ع) فرمود:

کالبد عارف، با خلق است و قلبش با خدا. اگر قلبش چشم برهم زدنی از خدا غافل شود، از شوق (جبران غفلت با دیدار حق) بمیرد.

عارف، امین ودیعه‌های خداوند است و گنجینهٔ اسرار و معدن انوار و راهنمای خلق به سوی رحمت حق و حاصل علوم و میزان فضل و عدل اوست.

ازخلق و آرزوی دنیا بی‌نیاز است، مونسی جز خداوند ندارد و نطقی، اشاره‌ای و نَفَسی جز با خدا و برای خدا و از خدا ندارد. پس او در باغِ قدسِ خداوند در رفت و آمد است و از فضل لطیف خداوند متعال بهره می‌گیرد.

معرفت، ریشه است و ایمان، شاخه‌های آن.

الباب السّادس والتّسعون:

« في الحبّ في اللّه »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ :

حُبُّ اللّهِ اِذا اَضاءَ عَلىٰ سَرِّ عَبْدٍ اَخلاهُ عَنْ كُلِّ شاغِلٍ وَ كُلِّ ذِكْرٍ سِوَى اللّهِ، وَ كُلُّ ذِكْرٍ سِوَى اللّهِ تَعالىٰ ظُلْمَـةٌ. وَالْمُحِبُّ اَخْلَصُ النّاسِ سِرّاً لِلّهِ، وَ اَصْدَقُهُمْ قَوْلاً، وَ اَوْفاهُمْ عَهْداً، وَاَزْكاهُمْ عَمَلاً، وَ اَصْفاهُمْ ذِكْراً، وَ اَعْبَدُهُمْ نَفْساً. تَتَباهَى الْمَلائِكَةُ عِنْدَ مُناجاتِـهِ وَ تَفْتَخِرُ بِرُؤْيَـتِـهِ، وَ بِـهِ يَعْمُرُ اللّهُ تَعالىٰ بِلادَهُ، وَ بِكَراماتِـهِ يُكْرِمُ عِبادَهُ. يُعْطيهِمْ اِذا سَأَلُوهُ بِحَقِّـهِ، وَ يَدْفَعُ عَنْهُمُ الْبَلايا بِرَحْمَتِـهِ، فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ ما مَحَلُّـهُ عِنْدَاللّهِ، وَ مَنْزِلَـتُـهُ لَدَيْـهِ ما تَقَرَّبُوا اِلَى اللّهِ اِلاّ بِتُرابِ قَدَمَيْـهِ.

وَ قالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ : حُبُّ اللّهِ نارٌ لا يَمُرُّ عَلىٰ شَيْءٍ اِلاّ آحْتَرَقَ، وَ نُورُ اللّهِ لا يَطْلُعُ عَلىٰ شَيْءٍ اِلاّ اَضاءَ، وَ سَماءُ اللّهِ ما ظَهَرَ مِنْ تَحْتِـهِ شَيْءٌ اِلاّ اَعْطاهُ الْفَيْضَ، وَ ريحُ اللّهِ ما تَهِبُّ في شَيْءٍ اِلاّ حَرَّكَتْهُ، وَ ماءُ اللّهِ يُحْيي بِـهِ كُلَّ شَيْءٍ، وَ اَرْضُ اللّهُ يُنْبِتُ مِنْها كُلَّ شَيْءٍ، فَمَنْ حَبَّـهُ اللّهُ اَعْطاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمُلْكِ وَالْمالِ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : اِذا اَحَبَّ اللّهُ عَبْداً مِنْ اُمَّتي قَذَفَ في قُلُوبِ اَصْفِيائِـهِ وَ اَرْواحِ مَلائِكَتِهِ وَسُكّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّـتَهُ لِيُحِبُّوهُ فَذٰلِكَ الْمُحِبُّ حَقّاً، فَطُوبىٰ لَـهُ وَ لَـهُ شِفاعَةٌ عِنْدَاللّهِ يَوْمَ الْقِيامَـةِ .

باب نود و ششم:

«محبّت خداوند»

امام صادق (ع) فرمود:

چون عشق خداوند بر باطن بنده‌اش بتابد، از هر امری که او را مشغول دارد، و هر یادکردی غیراز یادخدا باشد تهی‌کند؛ چرا که هر یادی غیراز یادخداوند، تاریکی است.

محبّ کسی است که دل را تماماً برای خداخالص‌کند وصادق‌ترین مردم درگفتار و وفادارترین آنان در عهد خویشتن، و پاک‌ترین آنان در عمل، و باصفاترین آنان در ذکر خدای است و در عبادت حق، خویش را بیش‌تر به زحمت اندازد. ملایک به مناجاتش مباهات کنند و به دیدارش افتخار. خداوند به برکت وجود او، سرزمین‌ها را آباد می کند و به گرامی داشت او، بندگان را گرامی می‌دارد و چون مردم او را واسطه قرار دهند و خدا را به حرمت او بخوانند، به مراد برسند وخداوند از آنان دفع بلا کند.

چنانچه مردم می‌دانستند که او را نزد خدا چه مقام و منزلتی است، به خداوند تقرّب نمی‌جستند، مگر به وسیلهٔ خاک پای او.

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: عشق خدا، آتشی است که بر هیچ چیز نگذرد، مگر آن را بسوزاند و نورخدا برهیچ چیز نتابد جزآن که نورانی‌اش‌کند. و آسمان خداوند ابرش برچیزی سایه نیفکند، مگر آن که آن را بپوشاند و نسیم خداوند برچیزی نَوَزد، مگر آن که سبب حرکت و رشد آن شود. باران خدا، مایهٔ حیات و زمین‌خدا محل رویش هرچیز است. پس هرکه خدا را دوست بدارد، او را همه چیز از مُلک و مال دهد.

پیامبر (ص) فرمود: چون خدا، بنده‌ای از امتم را دوست بدارد، محبتش را در قلب برگزیدگان و روح فرشتگان و ساکنان عرش خویش بیندازد تا او را دوست بدارند. پس این است محبّ حقیقی و راستین، خوشا به حالش! و او را در قیامت نزد خداوند، حقّ شفاعت است.

الباب السّابع والتّسعون:

«في المحبّ في اللّه»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ:

اَلْمُحِبُّ فِي اللّٰهِ مُحِبُّ اللّٰهِ، وَالْمَحْبُوبُ فِي اللّٰهِ حَبِيبُ اللّٰهِ، لِاَنَّهُما لا يَتَحابّانِ اِلّا فِي اللّٰهِ. قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ: اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ.

فَمَنْ اَحَبَّ عَبْداً فِي اللّٰهِ، فَاِنَّما اَحَبَّ اللّٰهَ تَعالىٰ، وَ لا يُحِبُّ عَبْدٌ اللّٰهَ تَعالىٰ اِلّا اَحَبَّهُ اللّٰهُ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ: اَفْضَلُ النّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ اَلْمُحِبُّونَ لِلّٰهِ، اَلْمُتَحابُّونَ فيهِ. وَكُلُّ حُبٍّ مَعْلُولٍ يُورِثُ بُعْداً فِيهِ عَداوَةٌ اِلّا هٰذَيْنِ وَ هُما مِنْ عَيْنٍ واحِدَةٍ يَزِيدانِ اَبَداً وَ لا يَنْقُصانِ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «اَلْاَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ».[1]

لِاَنَّ اَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرّي عَنْ سِوَى الْمَحْبُوبِ.

وَ قالَ اَميرُالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: اِنَّ اَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَ اَلَذَّهُ حُبُّ اللّٰهِ، وَالْحُبُّ فِي اللّٰهِ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «وَ آخِرُ دَعْويٰهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ».[2]

وَ ذٰلِكَ اَنَّهُمْ اِذا عايَنُوا ما فِي الْجَنَّةِ مِنَ النَّعِيمِ، هاجَتِ الْمَحَبَّةُ فِي قُلُوبِهِمْ فَيُنادُونَ عِنْدَ ذٰلِكَ: وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.

۱ـ سورهٔ زخرف، آيهٔ ۶۷.

۲ـ سورهٔ يونس، آيهٔ ۱۰.

باب نود و هفتم:

«محبّت و عشق به خدا»

امام صادق (ع) فرمود:

آن کس که برای خدا (کسی را) دوست بدارد، خدا را دوست می‌دارد و آن کسی که برای خدا دوست بدارد، خدا او را دوست می‌دارد، زیرا حبّ آنان جز برای (خشنودی) خدا نباشد.

رسول خدا (ص) فرمود: مرد، با همان است که دوست می‌دارد.

پس کسی که بنده‌ای را برای خدا دوست بدارد، به واقع خداوند را دوست می‌دارد و خدای تعالی کسی را دوست ندارد، مگر آن که او خدا را دوست بدارد.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: برترین مردم در دنیا و آخرت نزد خداوند، پس از پیامبران آنانند که یکدیگر را برای خداوند دوست بدارند. و هر عشقی که برای خدا نباشد، ناقص است و موجب دوری از خدا می‌شود و از شائبهٔ دشمنی و کینه توزی دور نیست؛ جز این دو عشق که هر دو از چشمه‌ای واحدند که همواره درحال فزونی باشد و نقصانی بر آن راه نیابد.

خدای تعالی می‌فرماید: «دوستان در آن روز (روز قیامت) با یکدیگر دشمن‌اند، جز خداترسان».

اصل عشق آن است که از سوای محبوب (خدا) بیزار و دور باشد.

حضرت علی (ع) فرموده است: خوش‌ترین و لذیذترین چیز در بهشت، عشق خدا و عشق برای خدا و ستایش خداست.

خدای تعالی فرماید: «و آخرین سخنشان این است که: حمد، مخصوص پروردگار عالمیان است».

این بدان سبب است که چون آنچه را در بهشت است به عیان بینند، عشق در قلبشان زبانه می‌کشد و در این هنگام ندا سر دهند: وحمد مخصوص پروردگار عالمیان است.

الباب الثّامن والتّسعون :

« في الشّوق »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْمُشْتاقُ لا يَشْتَهي طَعاماً ، وَ لا يَلْتَذُّ شَراباً ، وَ لا يَسْتَطيبُ رُقاداً ، وَ لا يَأْنَسُ حَميماً ، وَ لا يَأْوي داراً ، وَ لا يَسْكُنُ عُمْراناً ، وَ لا يَلْبَسُ لَيِّناً ، وَ لا يَقِرُّ قَراراً ، وَ يَعْبُدُ اللّهَ لَيْلاً وَ نَهاراً راجِياً بِأَنْ يَصِلَ اِلىٰ ما يَشْتاقُ اِلَيْهِ وَ يُناجيهِ بِلِسانِ الشَّوْقِ مُعَبِّراً عَمّا في سَريرَتِهِ ، كَما اَخْبَرَ اللّٰهُ تَعالىٰ عَنْ مُوسىٰ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ في ميعادِ رَبِّهِ : «وَ عَجِلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضىٰ».[۱]

وَ فَسَّرَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ عَنْ حالِهِ : اِنَّهُ ما اَكَلَ وَ لا شَرِبَ وَ لا نامَ وَ لا اشْتَهىٰ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ في ذِهابِهِ وَ مَجيئِهِ اَرْبَعينَ يَوْماً ، شَوْقاً اِلىٰ رَبِّهِ .

فَاِذا دَخَلْتَ مَيْدانَ الشَّوْقِ فَكَبِّرْ عَلىٰ نَفْسِكَ وَ مُرادِكَ مِنَ الدُّنْيا ، وَ وَدِّعْ جَميعَ الْمَأْلُوفاتِ وَ اجْزِمْ عَنْ سِوىٰ مَعْشُوقِكَ ، وَ لَبِّ بَيْنَ حَياتِكَ وَ مَوْتِكَ : «لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ» عَظَّمَ اللّٰهُ اَجْرَكَ .

وَ مَثَلُ الْمُشْتاقِ مَثَلُ الْغَريقِ ، لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ اِلّا خَلاصُهُ ، وَ قَدْ نَسِيَ كُلَّ شَيْءٍ دُونَهُ .

۱ـ سورهٔ طه، آيهٔ ۸۴.

باب نود و هشتم:

«شوق»

امام صادق (ع) فرمود:

مشتاق (دیدار و راز و نیاز با خدا) نه میلی به طعامی دارد، نه از نوشیدنی‌ها لذت می‌برد، از خواب لذت نمی‌برد، با دوستان انس نمی‌گیرد، به آبادی پناه نمی‌برد، لباس نرم و لطیف نمی‌پوشد وهرگز آرام نمی‌گیرد. خدای تعالی را شب وروز عبادت می‌کند بدان امید که به آنچه که شوقش در دل دارد برسد و به زبان شوق راز درون خود را با او در میان می‌نهد.

چنان که خدای تعالی خبرمی‌دهد ازحضرت موسی (ع) که درمیعاد با پروردگارش گفت: «و من به سوی تو شتاب کردم، تا از من خشنود شوی».

پیامبر خدا (ص) حال حضرت موسی (ع) را چنین تفسیرفرمود: او به‌جهت شوقش به پروردگار (به سوی میعاد) درحرکت بود و در مدت چهل روز، نه چیزی بخورد و نه چیزی بنوشید و نه بخوابید و نه به چیزی تمایل داشت.

پس چون به میدان شوق وارد شدی، برنفس خویش وخواسته‌های دنیایی خود تکبیر گوی و هرچه بدان الفت یافته‌ای ترک کن و از غیر معشوقت درگذر وجایی میان مرگ و زندگی (که خود را از مردگان برشماری) رحلِ اقامت افکن و «لَبَّیْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّیْک» بگو. خدا بر اجرت بیفزاید.

مشتاق، چون غریق است که او را همّتی جز خلاصی و رهایی از خطر نباشد. او همه چیز را سوای آنچه که بدان شوق دارد و آن نجات باشد، به فراموشی سپرده است.

الباب التّاسع والتّسعون:

«في الحكمة»

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ :

اَلْحِكْمَةُ ضِياءُ الْمَعْرِفَةِ، وَ ميزانُ التَّقْوىٰ، وَ ثَمَرَةُ الصِّدْقِ. وَلَوْ قُلْتُ: ما اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلىٰ عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ اَعْظَمَ وَ اَنْعَمَ وَ اَجْزَلَ وَ اَرْفَعَ وَ اَبْهىٰ مِنَ الْحِكْمَةِ لِلْقَلْبِ، لَقُلْتُ صادِقاً.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: «يُؤتِى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ اِلاّٰ أُولُوا الْاَلْبابِ».[1]

اَيْ لا يَعْلَمُ ما اَوْدَعْتُ وَ هَيَّأْتُ فِي الْحِكْمَةِ اِلاّٰ مَنِ آسْتَخْلَصْتُهُ لِنَفْسي وَ خَصَصْتُهُ بِها.

وَالْحِكْمَةُ هِيَ النَّجاةُ، وَ صِفَةُ الْحِكْمَةِ الثَّباتُ عِنْدَ اَوائِلِ الْاُمُورِ وَالْوُقُوفُ عِنْدَ عَواقِبِها، وَ هُوَ هادي خَلْقِ اللّٰهِ اِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ : لَاَنْ يَهْدِيَ اللّٰهُ عَلىٰ يَدَيْكَ عَبْداً مِنْ عِبادِهِ خَيْرٌ لَكَ مِمّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشارِقِها اِلىٰ مَغارِبِها.

١ـ سورهٔ بقره، آيهٔ ٢٦٩.

باب نود و نهم:

«حکمت»

امام صادق (ع) فرمود:

حکمت، نور معرفت است و میزان و معیار تقوا و ثمرهٔ صدق و راستی.

اگر بگویم: خدا هیچ بنده‌ای را نعمتی بزرگ‌تر و بهتر و بیش‌تر ووالاتر وارزشمندتر ازحکمت عطا نفرمود، به راست سخن گفته‌ام.

خدای تعالی فرماید:

«[خداوند] حکمت را به هرکه خواهد، دهد و به هرکس که حکمت داده شود، خیر فراوانی بدو رسد و جز خردمندان متذکر نشوند».

یعنی کسی به آنچه درحکمت به ودیعت نهاده وآماده کرده‌ام راه نبَرد، جز آن کس که او را برای خویش برگزیده و حکمت را به او ارزانی داشته‌ام.

حکمت، انسان را نجات می‌دهد وحکمت، تأمّل درآغاز و اندیشه در انجام هرکار و هدایت‌گر خلق به سوی خداست.

رسول خدا (ص) ـ خطاب به علی (ع) ـ فرمود:

چنانچه خداوند به دست تو بنده‌ای را به هدایت کند، برای تو از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد، بهتر است.

الباب المائـة :

« في حقيقة العبوديّـة »

قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ :

الْعُـبُودِيَّـةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهُهَا الرُّبُوبِيَّـةُ، فَما فُقِدَ مِنَ الْعُـبُودِيَّـةِ وُجِدَ فِى الرُّبُوبِيَّـةِ، وَ ما خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّـةِ أُصيبَ فِى الْعُـبُودِيَّـةِ.

قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ : «سَنُرِيهِم آياتِنا فِى الْآفاقِ وَ في اَنْفُسِهِمْ حَتّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّـهُ الْحَقُّ اَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّـهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ».[1]

اَيْ مَوْجُودٌ في غَيْـبَتِكَ وَ في حَضْرَتِكَ.

وَ تَفْسيرُ الْعُـبُودِيَّـةِ بَذْلُ الْكُلِّ، وَ سَبَبُ ذٰلِكَ مَنْعُ النَّفْسِ عَمّا تَهْوىٰ، وَ حَمْلُها عَلىٰ ما تَكْرَهُ، وَ مِفْتاحُ ذٰلِكَ تَرْكُ الرّاحَةِ وَحُبُّ الْعُزْلَـةِ، وَ طَرِيقُهُ الْاِفْتِقارُ إِلَى اللّٰهِ تَعالىٰ.

قالَ النَّبِيُّ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـهِ وَ آلِـهِ ـ : أُعْبُدِ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَراهُ، فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَاِنَّـهُ يَراكَ.

وَ حُرُوفُ الْعَبْدِ ثَلاثَـةٌ: «ع» وَ «ب» وَ «د».

ـ فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللّٰهِ؛

ـ وَالْباءُ بَونُـهُ عَمَّنْ سِواهُ ؛

ـ وَالدّالُ دُنُـوُّهُ مِنَ اللّٰهِ تَعالىٰ بِلا كَيْـفٍ وَلا حِجابٍ .

۱ـ سورهٔ شورى، آيهٔ ۵۳.

باب صدم:

«حقیقت عبودیّت»

امام صادق (ع) فرمود:

ربوبیّت، کُنهِ عبودیّت است، پس آنچه که در عبودیّت یافت نشود، در ربوبیّت یافت شود و آنچه را که از ربوبیّت نشناسی، در عبودیّت به دست آید.

خداوند تعالی می‌فرماید:

«به زودی نشانه‌هامان در آفاق و انفسشان را بدانان بنمایانیم تا بر آنان آشکار شود که اوحق است، وآیا خدایت را کفایت نکند که برهرچیزی گواه است»؛ یعنی او در همه جا حاضر است و چیزی از او پنهان نماند.

و تفسیر عبودیت، گذشتن از چیزهایی است که موجب می‌شود که نفس از خواست و هوایش منع شود و بر آنچه که خوش ندارد مجبور گردد.

و کلید آن، ترک آسایش و میل به گوشه‌گیری و عزلت است و راهی است برای اظهار نیاز به درگاه خدای متعال.

رسول خدا (ص) فرموده است:

خداوند را به گونه‌ای بندگی کن که گویی او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.

کلمهٔ «عبد» از سه حرف فراهم آمده که هر یک را مفهومی است:

«ع» و «ب» و «د».

۱ـ «عین» علم (شناخت) او نسبت به خدا؛

۲ـ «باء» بون (دوری) او از غیر خدا؛

۳ـ «دال» دنّو (نزدیک شدن) او به خداوند، بدون هیچ مانعی.

وَ قالَ الصّادِقُ ـ عَلَيْـهِ السَّلامُ ـ اَيْضاً :

● أُصُولِ الْمُعامَلاتِ تَقَعُ عَلىٰ اَرْبَعَـةِ اَوْجُهٍ:

مُعامَلَـةُ اللّٰهِ، وَ مُعامَلَـةُ النَّفْسِ، وَ مُعامَلَـةُ الْخَلْقِ، وَ مُعامَلَـةُ الدُّنْيا، وَ كُلُّ وَجْهٍ مِنْها مُنْـقَسِمٌ عَلىٰ سَبْعَةِ اَرْكانٍ.

● اَمّا أُصُولُ مُعامَلَـةِ اللّٰهِ تَعالىٰ فَسَبْعَـةُ اَشْياءَ:

اَداءُ حَقِّهِ، وَ حِفْظُ حَدِّهِ، وَ شُكْرُ عَطائِـهِ، وَالرِّضا بِقَضائِـهِ، وَالصَّبْرُ عَلىٰ بَلائِـهِ، وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِـهِ، وَالشُّوقُ اِلَيْـهِ.

● وَ أُصُولُ مُعامَلَـةِ النَّفْسِ سَبْعَـةٌ:

الْخَوْفُ، وَالْجَهْدُ، وَ حَمْلُ الْاَذىٰ، وَالرِّياضَـةُ، وَ طَلَبُ الصِّدْقِ وَالْاِخْلاصُ، وَ اِخْراجُها مِنْ مَحْبُوبِها، وَ رَبْـطُها فِي الْفِقْهِ.

● وَ أُصُولُ مُعامَلَـةِ الْخَلْقِ سَبْعَـةٌ:

الْحِلْمُ، وَالْعَفْوُ، وَالتَّواضُعُ، وَالسَّخاءُ، وَالشَّفَقَـةُ، وَالنُّصْحُ، وَالْعَدْلُ وَالْاِنْصافُ.

● وَ أُصُولِ مَعامَلَـةِ الدُّنْيا سَبْعَـةٌ:

الرِّضا بِالدُّونِ، وَالْاِيثارُ بِالْمُوجُودِ، وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ، وَ بُغْضُ الْكَثْـرَةِ، وَ آخْتِيارُ الزُّهْدِ، وَ مَعْرِفَـةُ آفاتِها، وَ رَفْضُ شَهَواتِها مَعَ رَفْضِ الرِّياسَةِ.

فَاِذا حَصَلَتْ هٰذِهِ الْخِصالُ بِحَقِّها فِي نَفْسٍ، فَهُوَ مِنْ خاصَّةِ اللّٰهِ وَ عِبادِهِ الْمُـقَـرَّبِينَ وَ اَولِيائِـهِ حَقّـاً .

همچنین امام صادق (ع) فرمود:

- معاملات را اصولی است چهارگانه :

۱- معامله با خدا ؛

۲- معامله با نفس ؛

۳- معامله با خلق ؛

۴- معامله با دنیا .

- اما اصول معاملهٔ با خدای تعالی، هفت چیز است :

۱- ادای حقّ خدا ؛

۲- رعایت حدود او ؛

۳- شکر بر عطای او ؛

۴- رضا به قضای او ؛

۵- صبر بر بلای او ؛

۶- بزرگ داشتن حرمت او ؛

۷- شتافتن به دیدار او .

- و اصول معاملهٔ با نفس هفت است:

۱- ترس از فریب نفس ؛

۲- کوشش در راه جهاد با نفس ؛

۳- تحمل آزاری که از مردم به انسان رسد ؛

۴- ریاضت (در راه بندگی) ؛

۵- صداقت و اخلاص در کارها و دوری از کژی ؛

۶- دور ساختن نفس از آنچه دوست دارد؛

۷- در تحصیل دانش، آن را به تحمل سختی واداشتن.

- و اصول معامله با خلق، بر هفت است :

۱- بردباری در ناملایمات ؛

۲- گذشت ؛

۳- فروتنی ؛

۴- بخشش ؛

۵- شفقت ؛

۶- خیرخواهی ؛

۷- عدالت و انصاف .

- و اصول معامله با دنیا هفت چیز است :

۱- رضامندی به اندک ؛

۲- ایثار به آنچه موجود است ؛

۳- نخواستن آنچه در دسترس نباشد ؛

۴- بیزاری از افزون طلبی ؛

۵- زهد طلبی ؛

۶- شناخت آفات دنیا ؛

۷- ترک شهوات و ریاست .

پس، چون این صفات در کسی جمع شود، محققاً صاحبش از خاصّان خدا و بندگان مقرّب و اولیای راستین وی شود.

